



سرشناسه: غلامعلی، مهدی، ۱۳۵۳ -
عنوان و نام پدیدآور: امام رضا علیه السلام و زندگی: گزارش‌ها و داستان‌هایی کوتاه
از زندگی و شیوه رفتاری امام رضا علیه السلام / نویسنده مهدی غلامعلی.
مشخصات نشر: مشهد: به نشر (انتشارات آستان قدس رضوی)، ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری: ۱۴۴ ص.
فروست: به نشر (انتشارات آستان قدس رضوی)؛ ۱۶۵۰.
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۰۲-۲۰۲۳-۸
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
یادداشت: چاپ‌های مکرر.
موضوع: علی بن موسی علیه السلام، امام هشتم، ۶۱۵۳-۲۰۳ق. -- سرگذشتنامه
شناسه افزوده: به نشر (انتشارات آستان قدس رضوی)
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۳ الف۸ع/۴۷BP
رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۷
شماره کتابشناسی ملی: ۳۴۵۵۶۷۷

امام رضا عاشق و زندگی

گزارش‌ها و داستان‌هایی کوتاه از زندگی
و شیوه رفتاری امام رضا علیه السلام



نویسنده: مهدی غلامعلی

امام رضا علیه السلام و زندگی

گزارش‌ها و داستان‌هایی کوتاه از
زندگی و شیوه رفتاری امام رضا علیه السلام

۱۶۵۰

نویسنده: مهدی غلامعلی

طراح جلد | رضا نبی زاده
نوبت چاپ | هشتم ۱۳۹۶
شمارگان | ۱۰۰۰۰ نسخه
مجموع شمارگان چاپ شده قبلی | ۱۰۷۹۵۰ نسخه
قطع | وزیری
چاپ | مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی
شابک | ۹۷۸-۹۶۴-۰۲-۲۰۲۳-۸

قیمت: ۸۵۰۰۰ ریال
حق چاپ محفوظ است.
به نشر (انتشارات آستان قدس رضوی)

دفتر مرکزی | مشهد، بلوار سجاد، خیابان میلاد ص.ب. | ۹۱۳۷۵/۴۹۶۹
تلفن و دورنگار | ۳۷۶۵۲۰۰۸
دفتر تهران | تلفن و دورنگار | ۸۸۹۶۰۴۶۶
نشانی اینترنتی | www.behnashr.com | پست الکترونیکی | publishing@behnashr.com

فهرست

۱۱سخن آغازین
۱۳بخش اول: امام، خانواده و خویشان
۱۵زندگی شخصی
۱۵مادر عابد
۱۶نوزاد
۱۶فرش و لباس
۱۶ساده‌زیستی و اخلاق در منزل
۱۷شعرخوانی
۱۸تکریم فرزند
۱۹نامه به فرزند
۱۹نهی از منکر خانوادگی
۲۰دعای خانوادگی
۲۴اصرار بیجا
۲۵بی‌مهری برادران
۲۵صله‌رحم ممنوع
۲۶معیار در هزینه خانه
۲۶زدن فرزند ممنوع
۲۷روابط برادری
۲۹بخش دوم: امام و مردم
۳۱فصل اول: شیعیان
۳۱به عمل کار برآید
۳۱زبان‌بازی

۳۲	تکلیف مالی، نیاز مردم نه امام.....
۳۳	فخر نفروش!.....
۳۴	آداب تشییع.....
۳۵	رفتار کریمانه با منحرفان.....
۳۷	پیام امام به شیعیان.....
۳۸	امامت، دغدغه شیعه.....
۳۹	زیارت قبور صالحان.....
۴۱	فصل دوم: شهروندان.....
۴۱	فروتنی در حمام.....
۴۱	میهمان و کار.....
۴۲	آداب میزبانی.....
۴۲	حق میهمان.....
۴۲	معاشرت.....
۴۳	ثروت اندوزی.....
۴۳	عیادت.....
۴۵	معیار شرافت و برتری.....
۴۵	حق مسیحیان.....
۴۷	فصل سوم: نیازمندان.....
۴۷	بخشش اموال.....
۴۷	رفتار با فقیر.....
۴۸	بخشش جوانمردانه.....
۴۸	نیت پاک.....
۴۸	شرم نیاز.....
۵۰	نداری.....
۵۰	ترس از حقوق الهی.....
۵۰	جواد جانم انفاق کن!.....
۵۱	انفاق روزانه.....
۵۱	گرامی داشتن فقرا.....
۵۲	آبروداری آبرومندان.....
۵۵	فصل چهارم: زیردستان.....
۵۵	اسراف.....
۵۵	تعیین مزد کارگر.....
۵۶	پرداخت سریع مزد کارگر.....
۵۶	هم‌نشینی با زیردستان.....
۵۷	رعایت حال زیردستان.....
۵۷	تواضع در برابر غلامان.....



۵۸	خانه کوچک.....
۵۹	بخش سوم: امام و حاکمان.....
۶۱	دعای عرفه.....
۶۱	ولیعهدی.....
۶۲	صبر در برابر ظالمان.....
۶۳	عدالت حتی برای غیر مسلمانان.....
۶۳	ترور ممنوع.....
۶۴	نماز تقیه‌ای.....
۶۵	نمازی که خوانده نشد.....
۶۶	تذکر به خلیفه.....
۶۸	بازتاب اعمال حاکمان.....
۶۸	دعای باران، مبارزه با شایعه.....
۷۱	نفرین امام.....
۷۳	بخش چهارم: امام، خوراک و بهداشت.....
۷۵	فصل اول: بهداشت لباس و آراستگی.....
۷۵	اعمال بهداشتی هفته.....
۷۵	عطر زدن.....
۷۶	شانه زدن.....
۷۶	انگشتر.....
۷۷	لباس.....
۷۷	لباس نو.....
۷۸	محاسن رنگین.....
۷۹	فصل دوم: خوراک و خوردنی‌ها.....
۷۹	خوردن.....
۷۹	سرکه با نمک.....
۸۰	آداب غذا خوردن.....
۸۰	شستن دست پس از غذا.....
۸۰	نوشیدن آب بین غذا.....
۸۱	خرما.....
۸۲	چند سفارش خوراکی.....
۸۳	بخش پنجم: امام و علم و حکمت.....
۸۵	فراتر از هر دانشمند.....
۸۵	دانش امام.....
۸۶	پاسخ‌گویی.....



۸۶	استناد به قرآن
۸۷	نشر روایات اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۸۹	شعری که امام می‌خواند
۹۱	بخش ششم: امام و معصومان <small>علیهم السلام</small>
۹۳	فضیلت زیارت پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>
۹۳	وداع با پیامبر
۹۴	زیارت امیر مؤمنان علی <small>علیه السلام</small>
۹۵	جشن غدیر
۹۵	جایگاه و اعمال عید غدیر
۹۶	تسیح تربت
۹۷	اثر تربت
۹۷	هدیه تربت
۹۸	سوگواری در دهه اول محرم
۹۸	فضیلت کربلا
۹۹	زنده نگهداشتن یاد امام حسین <small>علیه السلام</small>
۱۰۰	یادی از امام زمان
۱۰۲	زیارت حضرت معصومه <small>علیها السلام</small>
۱۰۳	بخش هفتم: امام و عبادت
۱۰۵	فصل اول: نماز و روزه
۱۰۵	نماز اول وقت
۱۰۵	هزار رکعت نماز، هزار ختم قرآن
۱۰۶	نماز صبح
۱۰۶	نماز ظهر و عصر
۱۰۷	نماز مغرب
۱۰۸	نماز عشا
۱۰۸	نماز شب
۱۰۹	سوره‌های نمازهای واجب
۱۰۹	تکبیر نماز
۱۱۰	نافله در سفر
۱۱۰	رکوع و سجده
۱۱۰	عبادت شبانه‌روزی
۱۱۱	تقوا
۱۱۱	روزه مستحبی
۱۱۱	کار با زبان روزه
۱۱۲	پارساترین



۱۱۳	فصل دوم: قرآن
۱۱۳	قرآن صبحگاهی
۱۱۳	تلاوت شبانگاهی
۱۱۳	ختم قرآن
۱۱۴	آداب قرائت سوره‌ها
۱۱۴	قرآن هدیه‌ای
۱۱۵	فصل سوم: مناسبت‌های عبادی
۱۱۵	روزه رجب
۱۱۵	اعمال شعبان
۱۱۶	استغفار در شعبان
۱۱۶	شب نیمه شعبان
۱۱۷	آخر شعبان
۱۱۸	دعای رؤیت هلال رمضان
۱۱۸	اعمال رمضان
۱۱۹	دعای سحر
۱۲۰	شب‌های احیا
۱۲۱	بخش هشتم: امام، دعا و ذکر
۱۲۳	فصل اول: دعا
۱۲۳	دستور همیشگی
۱۲۳	صلوات
۱۲۳	دعای قنوت
۱۲۴	دعای قنوت نماز جمعه
۱۲۴	دعا برای همه
۱۲۵	دعا برای شیعه
۱۲۵	شیوه دعا کردن
۱۲۶	وداع با خانه خدا
۱۲۶	شیوه صلوات بر پیامبر
۱۲۷	دعای هنگام بیرون رفتن از منزل
۱۲۸	دعای فرزنددار شدن
۱۲۸	هرچه خدا خواست، همان می‌شود
۱۳۱	فصل دوم: ذکر
۱۳۱	ذکر در محل کار
۱۳۱	ذکر مفید
۱۳۲	شکر الهی



۱۳۲	حرز همراه امام
۱۳۴	سجده شکر
۱۳۴	ذکر سجده
۱۳۵	تعقیبات نماز صبح
۱۳۵	ادب نگارش
۱۳۵	دعای شفا بخش
۱۳۶	ذکر سوار شدن
۱۳۶	ذکر ایام گرفتاری
۱۳۷	منابع
۱۴۱	پرسش نامه
۱۴۴	پاسخ نامه



سخن آغازین

تعالیم عالیة اسلام به ما آموخته است که دنیا، گذرگاهی است که باید در آن به تحصیل فضیلت و کسب معرفت پرداخت و دنیا، نه محلی برای سکونت؛ که فرصتی برای خوشه چینی است؛ چنان که مولای متقیان، علی علیه السلام فرموده‌اند: «ای مردم! دنیا سرای گذراست و آخرت، خانه پایداری؛ پس از گذرگاه برای منزلگاه توشه بگیرید.»^۱

دنیا و فرصت کوتاه حیات در آن، در اختیار بشر قرار گرفته است تا بتواند اندوخته‌ای برای حیات جاویدان آخرت فراهم کند. از این رهگذر، باید از لحظه‌لحظه‌های زندگی، برای کسب فضیلت و معرفت استفاده کرد؛ چراکه ثانیه‌های گذران عمر این جهانی، اگر به کار فراهم‌وردن اندوخته‌های آن جهانی نیاید، حاصلی جز خسران ندارد که: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَأَفَىٰ حُسْرٍ﴾^۲

توجه به این اصل اساسی که زندگی دنیا، نه «هدف» بلکه وسیله است، می‌تواند به لحظات حیات، رنگ دیگری ببخشد؛ رنگی که رنگ خداست.

یکی از موضوعات مهم تمدن اسلامی، موضوع سبک زندگی است که در سال‌های اخیر مورد توجه و مذاقۀ رهبر معظم انقلاب (مدظله‌العالی) قرار گرفته است و این عزیز، در هر فرصتی به تبیین و تشریح آن پرداخته‌اند. حضرت آیت‌الله‌العظمی‌خامنه‌ای (مدظله‌العالی) سبک زندگی را ابزار اصلی و مهم تمدن‌سازی می‌داند و می‌فرماید: «اگر پیشرفت همه‌جانبه را به معنای تمدن‌سازی نوین اسلامی بگیریم، این تمدن دارای دو بخش ابزاری و حقیقی خواهد بود که سبک زندگی، بخش حقیقی آن را تشکیل می‌دهد. با پیشرفت در سبک زندگی، اهداف تمدن اسلامی محقق می‌شود.»^۳

از طرف دیگر، آسیب‌شناسی سبک زندگی می‌تواند موانع دستیابی به پیشرفت و تمدن نوین اسلامی را به ما گوشزد کند. با شناسایی موانع از طرفی و برنامه‌ریزی مبتنی بر فرصت‌ها و آسیب‌ها از طرف دیگر، می‌توان به پیشرفت همه‌جانبه رسید که البته این پیشرفت، طبق بیانات مقام معظم رهبری (مدظله‌العالی)، نیاز به ابزاری دارد که پیشرفت در علم و صنعت و اقتصاد و سیاست است و بُعد ابزاری تمدن اسلامی وسیله‌ای است برای دستیابی به سبک و فرهنگ صحیح زندگی و رسیدن به آرامش، امنیت، تعالی و پیشرفت حقیقی.

اهمیت این موضوع و تأکید تولیت عظامی آستان قدس رضوی، حضرت آیت‌الله واعظ طبسی (دامت‌تأییداته)، چراغ راه مسئولان فرهنگی است؛ چراکه فرموده‌اند: «امیدواریم بتوانیم اهمیت آنچه مورد نظر رهبر معظم

۱. نهج البلاغه، ترجمه دشتی، ص ۴۲۵، خطبه ۲۰۳.

۲. عصر، ۲.

۳. بیانات در دیدار با جوانان خراسان شمالی، ۲۳ مهر ۹۱.

انقلاب که همان سبک زندگی اسلامی و سبک زندگی حضرت رضا علیه السلام است را به‌خوبی آماده و تبیین نموده و انتقال بدهیم.»^۴

نوشتار پیش‌رو، گزیده‌ای است از روایاتی که بازگوکننده نیوة رفتاری اهل‌بیت علیهم السلام، به‌ویژه امام رضا علیه السلام است. امید است این تلاش که با هدف ارائه مختصری از سبک زندگی رضوی صورت پذیرفته است، مورد قبول حضرات معصومین علیهم السلام و استفاده شما گرامیان قرار گیرد.

ستاد دائمی جشن‌های میلاد امام رضا علیه السلام





بخش اول

امام، خانواده و خویشان

زندگی شخصی

مادر عابد

بانو حمیده مصفا، همسر امام صادق علیه السلام و مادر امام کاظم علیه السلام، از خانواده‌های ثروتمند و بزرگان غیر عرب بود. این بانو دوشیزه‌ای به نام تُکْتَم را برای کنیزی خریداری کرد. زمانی نگذشت که به کمالات بسیار این کنیزک پی برد. تُکْتَم از نظر عقل و دین و احترام گذاشتن به بانویش - حمیده - در شمار بهترین زنان بود؛ به گونه‌ای که از روی احترام و ادب، هرگز مقابل آن بانو نمی‌نشست. پس از مدتی حمیده تصمیم مهمی گرفت که برای تُکْتَم نیز بسیار سرنوشت‌ساز بود. تُکْتَم در خواب هم نمی‌توانست چنین پیشنهادی را تصور کند. حمیده به فرزندش موسی بن جعفر علیه السلام درباره ازدواج با تُکْتَم چنین گفته بود: «پسرم! تُکْتَم کنیزی است که بهتر از او کنیزی ندیده‌ام و شک ندارم که اگر نسلی از او به وجود آید، خداوند آن نسل را پاک و مطهر قرار می‌دهد. او را به تو بخشیدم، با او خوب رفتار کن.» امام کاظم علیه السلام او را طاهره نامید و با وی ازدواج کرد. البته بعدها او را بیشتر «نجمه» صدا می‌کرد. پس از مدتی، نجمه باردار شد و علی بن موسی علیه السلام را به دنیا آورد. علی بن موسی علیه السلام که نوزاد درشتی بود، بسیار شیر می‌نوشید. نجمه که پیش از تولد فرزندش به اذکار ویژه‌ای مشغول بود، پس از تولد نیز به عبادات و اذکار الهی خویش همچنان می‌پرداخت.^۱

۱. عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۴، ح ۲.

نوزاد

سرش را به سوی آسمان بلند کرد و لبانش را تکان می‌داد. معلوم نبود چه می‌گوید. نوزاد را می‌گوییم! همه اهل خانه، شاد بودند و لبخند می‌زدند. او فرزند نخست نبود، ولی حال و هوای خانه با نوبت‌های پیشین خیلی متفاوت بود. موسی بن جعفر علیه السلام، وارد شد و مستقیم به طرف اتاق گوشه خانه رفت. وقتی چشم امام به همسرش افتاد، فرمود: «نجمه! این کرمت و لطف خداست که به تو عنایت فرموده، مبارکت باشد.» نجمه هم که از تولد فرزندش «علی»، بسیار خوشحال بود، نوزاد را در پارچه‌ای سفید پیچید و به امام کاظم علیه السلام داد. امام کاظم علیه السلام نخست در گوش راست او اذان، سپس در گوش چپش اقامه گفت. آنگاه به خدمتکاران فرمود: «آب فرات بیاورید.» آنها نیز آب را آوردند و حضرت با آب فرات، کام نوزاد را برداشت. سپس امام، کودک را به مادرش بازگرداند و فرمود: «او را بگیر، او «بقیة اللّٰه» در زمین است.»^۱

فرش و لباس

امام رضا علیه السلام در تابستان، روی حصیر و بوریا و در زمستان، روی گلیم و نم‌د می‌نشست. لباس ایشان زبر و خشن بود؛ اما هنگامی که بین مردم حاضر می‌شد، خود را برای آنان می‌آراست و لباسی سنگین می‌پوشید.^۲

ساده‌زیستی و اخلاق در منزل

من و چند زن دیگر را برای کنیزی به بازار برده‌فروشان کوفه عرضه کردند. من به کوفه بسیار علاقه داشتم؛ زیرا در اصل متولد همان‌جا بودم. فردی از مردان حکومت به بازار برده‌فروشان آمد و ما چند زن را خرید. ابتدا نمی‌دانستیم کجا می‌رویم. ما را سواره به خراسان آوردند و به کاخ مأمون بردند. دانستیم که باید در کاخ خلیفه خدمت کنیم. کاخ برای ما مثل بهشت بود. ما از هر خوردنی و آشامیدنی و بوی خوش و پول فراوان کاملاً

۱. همان.

۲. همان، ج ۲، ص ۱۹۲، ح ۱.



بهره‌مند بودیم. چندی بعد، علی بن موسی علیه السلام به خراسان آمد و مأمون مرا برای خدمتگزاری به ایشان بخشید.

خانه امام بسیار ساده بود. در این خانه خبری از نعمت‌های رنگارنگ کاخ نبود. من که به دنیا خو گرفته بودم، تحمل ساده‌زیستی امام برایم دشوار آمد؛ اما معنویت بسیاری در این خانه نصیب شد. زنی را برای تربیت ما کنیزان گماشته بودند. او شب‌ها ما را از خواب بیدار می‌کرد و به نماز و می‌داشت. این، برای ما که از این امور فاصله داشتیم، بسیار سخت و ناگوار بود. بعدها امام مرا به عبدالله بن عباس صولی بخشید. عبدالله نیز برای اینکه خادمه امام بودم، به من احترام می‌گذاشت و همان روز اولی که به منزل او آمدم، گفت: «تو پس از وفات من آزادی!» از این کلام او بسیار خوشحال شدم.

پس از شهادت امام رضا علیه السلام مردم هر از چند گاهی به منزل ما می‌آمدند و از ویژگی‌های آن حضرت می‌پرسیدند. من نیز چیزهای کمی در خاطرمان مانده بود و همان‌ها را می‌گفتم.

مثلاً خوب به یاد دارم که امام خود را به عود هندی خام بخور می‌داد و معطر می‌ساخت، سپس با گلاب و مشک خود را خوشبو می‌کرد و نماز صبح را اول وقت می‌خواند و بعد به سجده می‌رفت و سر بر نمی‌داشت تا آفتاب بالا می‌آمد. آن‌گاه برمی‌خاست و به نیاز مردم رسیدگی می‌کرد و به پرسش‌های آنها پاسخ می‌داد.

هیچ‌کس، حتی مهتران و بزرگان اجازه نداشتند که در خانه امام داد بزنند یا صدایشان را بلند کنند. خود امام نیز همواره با مردم به نرمی و آهستگی و شمرده سخن می‌گفت.^۱

شعر خوانی

مأمون از امام پرسید: آیا شعر می‌سرایی؟ امام فرمود: «بسیار در خاطر دارم.» خلیفه گفت: بهترین شعری که درباره بردباری به یاد داری، بیان کن.

۱. همان، ج ۲، ص ۱۹۲، ح ۳.



امام ابیات زیبایی را خواند که برگردان فارسی اش چنین است:

«اگر به نادانی پایین تر از خود گرفتار شوم
 مانع از آن می شوم که نفسم با نادانی پاسخ دهد
 و اگر با همتای خود در خردمندی روبه رو گردم
 بردباری پیشه می کنم تا از هماندم، برتر باشم
 و اگر با بالاتر از خویش در دانش و خرد، روبه رو شوم
 برای او حق پیشتازی و فضیلت قائل ام»

مأمون گفت: چه شعر زیبایی! شاعرش کیست؟
 حضرت فرمود: «یکی از جوانان ما»^۱

تکریم فرزند

کاتب ویژه دربار عباسیان بودم. وقتی امام رضا علیه السلام به خراسان آمد، فضل بن سهل - وزیر خلیفه - مرا مأمور کرد که در خدمت آن حضرت باشم. نامه نویسی امام شده بودم. هرازچندگاهی به مدینه نامه می نوشتم. گاهی هم از آنجا برای ایشان نامه می آمد.

عرب ها غیر از نام، «کنیه» هم دارند. آنها وقتی می خواهند به کسی احترام بگذارند، او را با «نام» صدا نمی کنند؛ بلکه با «کنیه» خطاب می کنند. برای من جالب بود که آن حضرت، هیچ گاه نام فرزندش «محمد» را نمی برد؛ مگر با کنیه، مثلاً می فرمود: «ابوجعفر» برایم نامه ای فرستاده است، یا من به «ابوجعفر» چنین نوشتم. این گونه احترام گذاشتن، معمولاً در خانواده ها مرسوم نبود؛ اما امام با کمال احترام از فرزندش یاد می کرد. این تکریم وقتی برایم بیشتر نمایان و جذاب شد که دانستم فرزند ایشان، هنوز کودکی بیش نیستند؛ ولی امام با کمال احترام از او در نامه ها یاد می کند و فرزندش نیز با نهایت بلاغت و شیوایی پاسخ می داد.

یک بار شنیدم که حضرت می فرمود: «وصی و جانشینم در میان خاندانم، پس از من، ابوجعفر است»^۲.

دوستی می گفت که پدر امام - یعنی موسی بن جعفر علیه السلام - نیز همین گونه بود.

۱. همان، ص ۱۸۷، ح ۱.

۲. همان، ص ۲۶۶، ح ۱.



هرگاه امام کاظم علیه السلام می‌خواست که ایشان را صدا کند، احترام می‌گذاشت و او را با کنیه «ابوالحسن» خطاب می‌کرد. حتی حضرت در غیاب ایشان نیز با اسم (علی) از ایشان یاد نمی‌کرد؛ بلکه با لقب رضا که نشان از بزرگداشت ویژه بود، نام می‌برد؛ مثلاً می‌فرمود: «فرزندم «رضا» را صدا کنید»، یا «به فرزندم «رضا» گفتم» و یا «فرزندم «رضا» به من گفت».^۱

نامه به فرزند

امام پیش از آنکه به خراسان برود، برای وداع با خانه خدا به مکه رفت. من همراه امام بودم. چند روزی بود که امام از مدینه به مکه آمده بود و قصد رفتن به قادسیه و سپس خراسان را داشت. من می‌خواستم که به مدینه برگردم. با خود گفتم خوب است که امام را خوشحال کنم. به امام عرض کردم: «می‌خواهم به مدینه برگردم. نامه‌ای برای فرزندان ابوجعفر (امام جواد علیه السلام) بنویسد تا به ایشان برسانم. حضرت خوشحال شد و تبسمی کرد، سپس نامه‌ای نوشت و من نامه را به مدینه بردم و به حضرت جواد علیه السلام دادم.»^۲

نهی از منکر خانوادگی

زید بن موسی، برادر امام بود. او سال ۱۹۹ قمری در بصره شورش کرد و خانه‌های بنی‌عباس را به آتش کشیده و تخریب کرده بود و به همین دلیل، او را زید النار - زید آتش - می‌خواندند. او را دستگیر کردند و نزد خلیفه آوردند؛ ولی خلیفه او را به احترام امام بخشید و برای حضرت نیز پیام فرستاد که او را به احترام شما بخشیدم. زید را نزد امام آوردند و حضرت وی را سرزنش کرد و گفت: «تو آزادی، هر کجا که می‌خواهی، برو.» سپس حضرت سوگند یاد کرد که با او تا زنده است، سخن نگوید. من تازه از بغداد به خراسان آمده بودم و خانواده ما از دیرباز به خاندان عصمت ارادت داشت؛ از این رو در ایام اقامت، مجالس امام را غنیمت می‌شمردم. روزی در

۱. همان، ج ۱، ص ۲۳، ح ۲.

۲. الخرائج والجرائح، ص ۲۰۷، ح ۳۶۹.



مجلس علی بن موسی الرضا علیه السلام بودم و امام مشغول گفت و گو با شیعیان بود. در گوشه ای دیگر از مجلس، زید بن موسی برای حاضران سخن می گفت. وی آن چنان خطیبانه و بلند سخنرانی می کرد که صدایش به گوش امام می رسید. او به مردم فخر می فروخت که ما خانواده اهل بیت چنان و چنینیم، به مراتب از شما مردم برتریم و ... مردم هم محو سخنان او بودند.

ناگاه امام به او رو کرد و فرمود:

ای زید! آیا حرفهای نقالان و قصه گویان کوفه تو را مغرور کرده است؟ آیا فریب این روایت آنان را خورده ای که می گویند: «چون فاطمه علیها السلام عفت خود را حفظ کرد، خداوند آتش را بر ذرتّه او حرام نموده است؟» به خدا سوگند این روایت فقط برای حسن و حسین و فرزندان بی واسطه آن حضرت است. آیا این پذیرفتنی است که پدرت موسی بن جعفر علیه السلام پیوسته اطاعت خدا کند، روزها را روزه بگیرد و شبها را به نماز و عبادت زنده بدارد و تو برعکس، معصیت و نافرمانی خدا کنی؟ پس در روز رستاخیز هر دو در عمل مساوی باشید و جزای هر دو بهشت باشد؟ اگر این گونه باشد که بی تردید تو عزیزتر از پدرت نزد خدا هستی! زیرا او با طاعت خود سزاوار بهشت شده است و تو بی طاعت و با معصیت همان پاداش را گرفته ای! مگر نشنیده ای که جدمان علی بن الحسین علیه السلام فرمود: «برای نیکوکار ما دو برابر پاداش، و برای بدکار ما دو برابر کیفر است.»

آن گاه امام رو به من، درباره فرزند ناخلف نوح سخن گفت و آیه «يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ» (ای نوح به درستی که او (فرزندت) از اهل تو نیست؛ زیرا عملش نادرست است).^۱ را تلاوت کرد و ادامه داد که «او پسر واقعی نوح بود؛ اما از آنجا که خداوند عزوجل را نافرمانی کرد، خداوند او را نپذیرفت، و ما اهل بیت علیهم السلام نیز این چنین هستیم، هر کس از ما نافرمانی خدا را کند، از ما نیست، و تو ای حسن! اگر خداوند را اطاعت کنی، از ما اهل بیت علیهم السلام خواهی بود.»^۲

دعوی خانوادگی

دادگاه تشکیل شده بود. مدینه، دادگاه های بی شماری را به خود دیده بود؛ اما این بار فرق می کرد. افرادی از برادرشان شکایت کرده بودند. جالب اینکه همگی آنها امامزاده

۱. سوره هود، آیه ۴۶.

۲. عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۵۷، ح ۱ و ۲.



بودند. قاضی مدینه ابو عمران طلحی بود که روبه‌ری در، یعنی در جایگاه همیشگی‌اش نشسته بود. یک سمت شاکیان نشسته بودند که پیشاپیش آنها عباس بن موسی بود. او سبب شده بود که چند تن از برادران دیگرش نیز در مقام شاکی در جلسه حاضر شوند. امام رضا علیه السلام روبه‌روی شاکیان نشسته بود. چهار نفر نیز برای شهادت دادن درباره وصیت‌نامه موسی بن جعفر علیه السلام به جلسه احضار شده بودند: اسحاق بن جعفر عموی امام، ابراهیم بن محمد، جعفر بن صالح و سعید بن عمران.

مسئله روشن بود، اختلاف سر ارث و میراث و وصیت‌نامه موسی بن جعفر علیه السلام بود. زیاده‌خواهی عباس سبب برگزاری این دادگاه شده بود. شخصیت عباس بن موسی در مدینه شناخته شده بود. قاضی هم خوب می‌دانست که حق با او نیست؛ اما مصلحت داوری اقتضا می‌کرد که دو طرف به دادگاه خوانده شوند.

قاضی رو به شاکی کرد و گفت: «شکایت را بگو.» عباس که منتظر این لحظه بود، گفت: «ای قاضی! خدا تو را خیر دهد و خیر را بر زبان جاری کند.» سپس در حالی که به وصیت‌نامه مَهر شده پدرش که در برابر قاضی بود، اشاره می‌کرد، با همه عصبانیت و با لحنی ناشایست گفت: «پایین این وصیت‌نامه، گنجی است؛ یعنی من یقین دارم که حتماً مطلبی هست که برای ما بسیار سود دارد.»

سپس عباس رو به امام گفت: «اما این برادر می‌خواهد که وصیت‌نامه را از ما پنهان کند و فقط خودش از آن بهره ببرد. و متأسفانه پدر ما هم - خدایش رحمت کند - مسئولیت همهٔ امور را به او واگذار و ما را محروم کرده است.»

پس از این حرف‌ها، گویی او می‌خواست مطلبی سرّی را که به ضرر امام و شاید حتی به ضرر شیعه و دستگاه امامت بود، بازگو کند و البته تهدید هم کرد و گفت: «البته من حرف‌های دیگری هم دارم که اگر بخواهم، می‌توانم بازگو کنم؛ هرچند به مسئلهٔ ارث مربوط نیست.»

کار که به اینجا رسید، ابراهیم بن محمد که یکی از شاهدان بود، به عباس حمله کرد و گفت:

اگر سخنی در آن‌باره بگویی، ما از تو نمی‌پذیریم و تو را تأیید نمی‌کنیم تو از دیرباز



نزد ما سرزنش شده و منفور بوده‌ای. ما تو را در کودکی و بزرگی‌ات به دروغ‌گویی شناخته‌ایم و پدرت تو را بهتر از هر کس دیگر می‌شناخت. ای کاش تو خیری می‌داشتی، همانا پدرت به ظاهر و باطن تو آشناتر بود. موسی بن جعفر علیه السلام حتی تو را برای نگهداری دو دانه خرما هم امین نمی‌دانست.

اسحاق بن جعفر - پسر بزرگوار امام صادق و عموی عباس - که مردی سالخورده بود، از یاوه‌گویی‌های عباس، به اندازه‌ای خشمگین شد که برای دعوا با او برخاست و در حالی که دو طرف لباس وی را گرفته بود، به و گفت: «تو، هم کم‌عقلی و هم ناتوان و هم نادان. هر روز از تو کار ناشایسته‌ای سر می‌زند. این کار تو نیز، نظیر همان کار زشتی است که دیروز انجام دادی.» اسحاق بیش از این نگفت. شاید می‌خواست که برادرزاده‌اش را بیش از این نزد دیگران رسوا نکند؛ ولی معلوم شد که روز قبل نیز عباس کار سخیفی انجام داده بود. اسحاق سر جای خود نشست. ناراحتی در چهره و رگ‌های برافروخته‌اش موج می‌زد. چند نفر از حاضران نیز با اسحاق همراه شدند و علیه عباس سخن گفتند.

قاضی با دقت به سخنان حاضران گوش می‌داد و هنگامی که دید همه شواهد علیه عباس بن موسی است، و بنا بر شناختی که از او داشت، ادعایش را نپذیرفت و داوری را تمام شده دانست. آن‌گاه قاضی به امام رو کرد و گفت: «برخیز ای ابوالحسن! شکایت برادرت بی‌مورد بود. من دیگر بیش از این وقت شما را نمی‌گیرم. همان لعنتی که امروز از جانب پدرت به من رسید، مرا بس است.»

قاضی در حالی که از جای خود برخاسته بود و می‌خواست دادگاه را ترک کند، رو به امام کرد و گفت: «پدرت اختیارات و سبعی به تو داده است، به خدا سوگند، پسر را هیچ‌کس بهتر از پدر نمی‌شناسد. پدرت موسی بن جعفر علیه السلام مردی دانا و دانشمند بود و ما به خوبی او را می‌شناختیم. خدایش رحمت کند.»

عباس که خود را شکست خورده می‌دید، جلو رفت و مقابل قاضی ایستاد و گفت «ای قاضی! خدا خیرت دهد، خواهش می‌کنم، مَهر وصیت‌نامه را باز کنید! نوشته زیرش را بخوانید. من مطمئنم که پدرم، وصیت ویژه‌ای برای من داشته...»

قاضی ابوعمران گفت: «نه، من این کار را نمی‌کنم، همان لعنتی که امروز از پدرت به من رسید، برای من بس است.»

عباس گفت: «من خودم این کار را می‌کنم.» آنگاه وی به سوی وصیت‌نامه رفت و



مقابل دیدگان حاضران، آن را با ناراحتی تمام برداشت و مُهر و مومش را باز کرد و متن آن را بلند بلند خواند.

روشن شد که امام موسی بن جعفر علیه السلام فرزندش علی بن موسی علیه السلام را وصی خود قرار داده و سرپرستی همه اموال، اعم از موقوفات و غیر موقوفات را به ایشان واگذارده است. در وصیت‌نامه، اسامی شاهدان هم آمده بود که همان شاهدان حاضر در دادگاه بودند. خوانده شدن وصیت‌نامه، باعث سرافکنندگی عباس و برادرانش شد که از امام شکایت کرده بودند. فضیلت امام نیز بیش از پیش برای همگان آشکار شد. امام هشتم به عباس رو کرد و فرمود:

«برادرم! من می‌دانم زیان‌هایی که دیده‌اید و بدهکاری‌هایتان شما را به شکایت از من واداشته است، سعید! برو و بدهکاری‌هایتان را مشخص کن و از مال من بپرداز. به خدا سوگند تا روزی که زنده‌ام و روی زمین راه می‌روم، از همراهی و احسان به شما دست نخواهم کشید. شما هر سخنی دارید، بگویید.»

عباس با بی‌ادبی گفت: «هرچه به ما پول بدهی از زیادی اموال خودمان است و طلب ما به مراتب بیش از اینهاست.» امام با خونسردی به برادرانش فرمود:

«هرچه می‌خواهید بگویید، آبروی من، آبروی شماست. اگر خوش‌رفتاری کنید، به نفع خود شما و نزد خدا محفوظ است و اگر بد رفتاری کنید، خدا آمرزنده و مهربان است. به خدا می‌دانید که من اکنون فرزند و وارثی جز شما ندارم و اگر بخواهم از اموالی که شما گمان می‌کنید، چیزی نگهدارم یا ذخیره کنم، از آن شماست و به شما می‌رسد. به خدا از وقتی که پدر شما وفات کرده است، مالی به دست نیاورده‌ام، مگر اینکه در مواردی که با خبرید، مصرف کرده‌ام.»

عباس برخاست و گفت:

به خدا که چنین نیست، خدا به تو برتری نسبت به ما نداده است؛ ولی حقیقت این است که پدرمان بر ما، شک برد و چیزی را خواست که خدا هرگز برای او و برای تو روا ندانسته بود و خودت هم می‌دانی! من صفوان بن یحیی، فروشنده پارچه‌های سامری را در کوفه می‌شناسم. اگر زنده ماندم، او را هم با تو مجازات می‌کنم.

امام همچنان می‌کوشید تا برادرانش را هدایت کند؛ از این رو دوباره آنها را پند داد و فرمود:

لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ اِلاَّ بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ (هیچ حرکت و نیرویی نیست، مگر به یاری



خداوند بلندمرتبه و بزرگ.) برادرانم! خدا می‌داند که من به شدت، خواهان شادمانی شما هستم. بار خدایا! اگر تومی‌دانی که من صلاح آنان را می‌خواهم و با آنان خوش‌رفتار و مهربانم و روز و شب در فکر کارهای آنان هستم، پس مرا بدین سبب، جزای نیک بده و اگر جز اینم که تو خود، دانای نهان‌هایی، مرا آن‌گونه که سزاوارش هستم، سزا بده. اگر قصد بد دارم، جزای بد ده و اگر قصد نیک دارم، جزای نیک. بار خدایا! آنان و کارهایشان را صلاح، و شیطان را از ما و آنان دور کن و بر فرمان‌برداریات یاری‌شان ده و به هدایت موفشان بدار. ای برادر! من خواهان خوشحالی شما هستم و در اصلاح کارهای شما کوشا، و البته خدا بر آنچه می‌گویم، ناظر است.

حاضران سخت تحت تأثیر سخنان مام و دعا‌های ایشان بودند. آنگاه حضرت رو به عباس فرمود: «ای برادر! من خوشحالی شما را خواستارم و به صلاح شما می‌کوشم، و خدا به آنچه می‌گویم مورد اعتماد است.»

عباس گفت: «من زبان تو را خوب می‌شناسم، حنای تو دیگر نزد ما رنگی ندارد.» او این سخن را گفت و جلسه را ترک کرد.^۱

اصرار بیجا

هیزم می‌خواستم تا نان و غذا را آماده کنم. به انبار رفتم. برادرم داخل انبار با کسی سخن می‌گفت. پوششش را بیشتر کردم، با خود گفتم شاید مردی با علی بن موسی علیه‌السلام صحبت می‌کند. وارد انبار شدم. کسی آنجا نبود؛ ولی برادرم با کسی آهسته گفت‌وگو می‌کرد. تعجب کردم. پرسیدم: «آقای من! با چه کسی آهسته سخن می‌گویید؟»

حضرت فرمود: «این عامر زهرایی است که برای درد و دل و البته چند سؤال نزد من آمده.»

دانستم که او از جنیان است. خیلی برایم جالب بود. دوست داشتم با او سخن بگویم. به برادرم گفتم: «سرورم! دوست دارم سخنش را بشنوم!»

حضرت فرمود: «اگر تو سخنش را بشنوی، چه‌بسا نتوانی طاقت بیاوری و شاید یک سال هم تب کنی یا مریض شوی!»

اصرار کردم و کاش این‌قدر بر خواسته‌ام پافشاری نمی‌کردم. دوباره عرض کردم: «آقایم! دوست دارم بشنوم.»

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۱۷، ح ۱۵.



حضرت فرمود: «حال که چنین است، بشنو.»

خوب گوش دادم. صدایی مانند سوت می‌شنیدم. نامفهوم بود؛ ولی حال و هوای عجیبی داشت، ترسیدم. از همان روز بود که به شدت تب کردم و تا یک سال هم طول کشید. دانستم که خیلی وقت‌ها مصلحت ما درخواست‌هایمان نیست.^۱

بی‌مهری برادران

عباس، برادر امام بود. مخالفت و فتنه‌گری‌های بسیاری می‌کرد. شنیدم، روزی نزد برادر دیگرش ابراهیم رفته و او را فریب داده و گفته است: «پدرمان موسی نمرده و زنده است، و علی بن موسی نیز این موضوع را می‌داند.» گویا ابراهیم هم فریب عباس را خورده بود. ماجرا را به امام خبر دادم. امام خوب به حرف‌هایم گوش داد. سپس فرمود:

سبحان الله! رسول خدا ﷺ می‌میرد و پدر ما موسی نمی‌میرد؟! به خدا قسم که موسی بن جعفر علیه السلام در گذشته است؛ چنان که پیامبر خدا درگذشت، اما خدای تبارک و تعالی از زمانی که پیامبرش را قبض روح کرد، همواره برای [حفظ و نشر] این دین بر غیر عرب‌ها منت گذاشته و از خویشان پیامبرش بازداشته است. حق تعالی همواره به عجم‌زادگان عطا می‌کند و از خویشان پیامبرش باز می‌دارد.

آنگاه امام با دلی آزرده از برادرانش یاد کرد و درباره ابراهیم فرمود:

من اول ذی‌حجه، پس از آنکه او به سبب نداشتن مخارج زندگی مجبور شده بود که زنانش را طلاق دهد و بندگانش را آزاد کند، هزار دینار بدهی او را پرداختم؛ با وجود این او چنین ادعا می‌کند؛ ولی حتماً تو آنچه را یوسف از برادرانش، کشید شنیده‌ای...^۲

صله رحم ممنوع

محمد بن جعفر دیباج، پسر امام صادق علیه السلام و عموی امام رضا علیه السلام بود. او فردی فرصت‌طلب و معمولاً به دنبال اهدافی خاص در دنیا بود. یک بار علیه مأمون قیام کرده بود؛ اما مأمون او را محترم می‌شمرد. او نیز رابطه خوبی با مأمون داشت. نزد امام رضا علیه السلام نشسته بودم که سخن از وی (دیباج) به میان آمد. امام فرمود: «من بر خود واجب کردم که

۱. همان، ص ۳۹۵، ح ۵.

۲. همان، ص ۳۸۰، ح ۲؛ مازندرانی، شرح اصول کائنات، ج ۶، ص ۳۶۷.



با او زیر یک سقف نمانم!» وقتی سخن امام را شنیدم با خود گفتم: «پس صلّه رحم چه می‌شود؟ حضرت ما را به صلّه رحم و نیکی با خویشان امر می‌کند، ولی درباره عموی خود چنین می‌گوید!»

هنوز چند لحظه از پدید آمدن این فکر در ذهنم نگذشته بود که امام رو به من کرد و فرمود:

این کار، خود نیکی و صلّه رحم است؛ زیرا وقتی عمویم با من رفت و آمد می‌کند چیزهایی به مردم درباره من می‌گوید که آنها باورشان می‌شود و او را تأیید می‌کنند؛ اما اگر آمد و رفتی نباشد و او نزد من نیاید، چنانچه مطلبی را از زبان من بگوید، دیگران حرفش را باور نخواهند کرد.^۱

معیار در هزینه خانه

درباره هزینه کردن در خانواده از امام رضا علیه السلام پرسیدم. دنبال معیار بودم. امام فرمود: «راه میانه، راهی است در میان دو روش ناپسند!»

منظور امام را متوجه نشدم. پرسیدم: «فدایت شوم! من آن دو روش ناپسند را نمی‌دانم. منظورتان چیست؟»

حضرت فرمود: «آری، می‌دانم. خدا تو را رحمت کند! آیا نمی‌دانی که خداوند، از اسراف کاری و سخت‌گیری، بیزاری جسته و فرموده است: 'آنان که انفاق می‌کنند، نه اسراف می‌ورزند و نه تنگ می‌گیرند؛ بلکه راهی میانه در پیش می‌گیرند'؛^۲ یعنی نه افراط و نه تفریط.»^۳

زدن فرزند ممنوع

پسرم خیلی مرا اذیت می‌کرد. می‌خواستم او را تنبیه بدنی کنم. گفتم از امام راهنمایی می‌گیرم. نزد ایشان رفتم و از فرزندم شکایت کردم. حضرت فرمود: «فرزندت را زن، بلکه با او قهر کن؛ اما زمان آن را طولانی نکن.»^۴

۱. عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۲۱، ح ۱.

۲. «وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا» (سوره فرقان، آیه ۶۷).

۳. الخصال، ص ۵۴، ح ۷۴ و ۹۵.

۴. عده الداعی، ص ۷۹.



روابط برادری

در مجلس امام نشسته بودیم که یکی از دوستان درباره کوتاهی‌های برادرش سخن گفت و از رفتار او نزد امام شکایت کرد. امام وقتی گلایه‌های او را شنید، با زبان شعر او را نصیحت کرد.

ترجمه سه بیتی که حضرت سرود، چنین بود:
عذر برادرت را بر گناهانش بپذیر
و عیب‌های او را ببوشان و پنهان کن
و بر بُهتانِ بی‌خرد، شکیبایی کن
و رسیدگی به کارهای او را به روزگار واگذار
و پاسخ او را از روی لطف فروگذار
و ستمگر را به حسابرسش واگذار.^۱



۱. عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۸۹، ح ۴.

بخش دوم



امام و مردم

فصل اوّل

شیعیان

به عمل کار برآید

یکی از شیعیان امام رضا علیه السلام که تاجر دینداری بود و وضعیت مالی بسیار خوبی داشت، در فارس زندگی می‌کرد. او همواره خود را شیعه وفادار به اهل بیت علیهم السلام معرفی می‌کرد. البته گفتار و عمل او چندان یکسان نبود. برای نمونه، دادن خمس برایش دشوار بود. وی روزی نامه‌ای به امام رضا علیه السلام نوشت و از ایشان اجازه خواست که خمسش را نپردازد. امام نامه او را خواند و این‌گونه پاسخ داد:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، بدان که خداوند وسعت دهنده و کریم است. درباره عمل و کار ضامن ثواب است... هیچ مالی حلال نیست، مگر از راهی که خدا آن را حلال کرده است. پرداخت خمس کمک به ما اهل بیت علیهم السلام است برای نشر دین و همچنین تأمین نیازمندان خاندان ما و پیروان ما... پس خمس را از ما دریغ نورزید و تا می‌توانید خود را از دعای ما محروم نکنید؛ زیرا دادن خمس، کلید روزی شما و باعث پاک شدن گناهان شمسست و چیزی است که برای روز بیچارگی خود آماده می‌کنید، و مسلمان کسی است که به عهدش با خدا وفا کند، مسلمان آن نیست که با زبان بپذیرد و با دل مخالفت کند. والسلام^۱

زبان‌بازی

گروه‌های مختلفی خدمت امام می‌رسیدند و خواسته‌های خود را مطرح می‌کردند. نوبت به گروهی از شیعیان خراسان رسید. آنها پیش آمدند و ارادت و محبت خود را به

۱. الکافی، ج ۱، ص ۵۴۷، ح ۴۵.

امام ابراز کردند. امام نیز به آنان محبت کرد و از آنان دلجویی نمود. یکی از خراسانیان به عنوان نماینده گروه، شروع به صحبت کرد. او ضمن سخنانش از امام خواست که جمع حاضر را از پرداخت خمس معاف کند. همگی منتظر پاسخ امام بودند.

امام که گویی از سخنان آنان شگفت‌زده شده بود. به جمع حاضر نگاهی انداخت و فرمود:
این چه نیرنگی است؟! با زبن خود به ما اظهار دوستی و اخلاص می‌کنید؛ ولی خمس - این حق الهی را که خدا برای ما قرار داده است - از ما دریغ می‌کنید!! اجازه نمی‌دهیم، اجازه نمی‌دهیم، اجازه نمی‌دهیم، هیچ‌یک از شما را معاف نمی‌کنیم.^۱

تکلیف مالی، نیاز مردم نه امام

وضع مالی‌ام خیلی خوب بود. پول بسیاری گرد آورده بودم و با خود گفتم که حتماً امام از این همه پول خوشحال می‌شوند. نمی‌دانم، شاید هم از خاطرم گذشت که به هر حال، ما ثروتمندان هستیم که مشکلات مادی امام را برطرف می‌کنیم و ایشان از گرفتن این همه پول خوشحال می‌شوند.

به منزل امام رفتم و همه پول‌ها را تقدیم ایشان کردم. در کمال ناباوری، هیچ آثاری از شادی در چهره حضرت ندیدم و ایشان خیلی معمولی رفتار کردند.

من خیلی اندوهگین شدم و با خود گفتم، چنین پولی برایش می‌آورند و او خوشحال نمی‌شود!! لحظه‌ای بعد، امام برای شستن دست‌هایش روی تختی نشست. خدمتکار، آفتابه و تشت را آورد. امام همان‌طور که دستش را جلو آورده بود، فرمود: «آب بریز»، و مشغول شستن دست‌هایش شد.

من نیز نگاه می‌کردم. چیز عجیبی دیدم. اول گمان کردم که خیالاتی شده‌ام. بیشتر دقت کردم. از جایم بلند شدم و جلوتر رفتم. باور کردنی نبود. آب، پس از تماس با دست امام به طلا تبدیل می‌شد. همین‌طور طلا بود که از میان انگشتان ایشان در تشت می‌ریخت.

امام متوجه من شد، رو به من کرد و فرمود: «کسی که چنین است، به پولی که تو برایش آورده‌ای، اعتنایی ندارد.» این‌گونه بود که بی‌نهایت از اندیشه‌ام شرمسار شدم.^۲

۱. همان، ص ۵۴۸، ح ۲۶.

۲. همان، ص ۴۹۱، ح ۱۰.



فخر نفروش!

خادم صدایم کرد و گفت که کسی جلوی در ب شما کار دارد. بیرون آمدم. غلام امام بود مرکبی را برایم آورده بود. او گفت: «امام این مرکب را فرستاده است و می‌خواهد تو را ببیند.» محل سکونت امام بیرون شهر بود. بی‌درنگ سوار شدم و حرکت کردم. آن شب میهمان امام بودم و تا پاسی از شب نزد ایشان مندم. دیروقت بود. هنگامی که امام می‌خواست برخیزد و برای استراحت برود، رو به من کرد و فرمود: «فکر نمی‌کنم اکنون بتوانی به مدینه بازگردی.»

- آری، فدایت شوم.

- «امشب را نزد ما بمان و صبح به یاری خدای - عزوجل - حرکت کن.»

- مانعی ندارد. همین کار را می‌کنم. فدایت شوم.

امام خادم خود را صدا زد و به او گفت: «بستر خواب مرا برای وی بگستران، و ملحفه مرا که زیر آن می‌خوابم بر آن بستر بیفکن، و بالش مرا زیر سر او بگذار.» خیلی به خود می‌بالیدم. سال‌ها نزد امام کاظم و امام رضا علیهما السلام، شاگردی کرده بودم و همواره آنها به من عنایت داشتند؛ ولی هیچ‌گاه چنین وضعیتی برایم پیش نیامده بود.

با خود گفتم:

چه کسی این اندازه مقام و منزلت که اکنون نصیب من شده، نصیبش شده است؟! خداوند از نزد خود مقامی به من عطا کرد که به کسی از اصحاب ما نداده است. امام مرکب خود را فرستاد تا سوار شوم، تشک، لحاف و بالش خود را گستراند تا شب را روز کنم، و کسی از اصحاب ما چنین توفیقی نصیبش نشده است.

نشسته بودم و در حالی این خیالات را از سر می‌گذراندم که آن بزرگوار کنار من بود. ایشان ناگهان رو به من کرد و فرمود: «ای احمد! امیر مؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه السلام به دیدار صعصعه رفت و به او گوشزد کرد که این عیادت، سبب فخر و مباهات او بر خویشانش نشود و تواضع پیشه کند تا خداوند او را به مقام بلند برساند.»^۱

۱. عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۲۹، ح ۱۹.



آداب تشیع

سوار اسب بودیم. راهنما گفت که منزل روبه‌روی شهر طوس است. همراه امام وارد کوچه‌پس‌کوچه‌های طوس شدیم. ناگاه صدای شیون از کوچه‌ای بلند شد و نظر ما را جلب کرد. به طرف صدا رفتیم. برخی از مردم نیز پیاده یا سواره به طرف منزلی که صدا از آنجا می‌آمد، می‌رفتند. می‌گفتند که یکی از مؤمنان طوس فوت کرده است.

با خود گفتم: زهی سعادت! اکنون در کنار امام، به تشیع یک مؤمن می‌رویم و پاداش خوبی نصیب ما خواهد شد؛ زیرا از هنگامی که پدرم، مطلبی را از جدّ امام (امام باقر علیه السلام) برایم نقل کرده بود، همیشه در تشیع مؤمنان شرکت می‌کردم. امام باقر علیه السلام فرموده بود: «وقتی مؤمن را در قبرش می‌گذارند، از سوی خدا به او ندا داده می‌شود: ای مؤمن! بدان که اولین هدیه تو بهشت است و هدیه کسانی که تشیعات کرده‌اند، آمرزش از گناه است.»^۱ به منزل نزدیک شدیم. همین‌که چشم‌مان به جنازه افتاد، من متوجّه شدم که امام رضا علیه السلام از اسب پیاده شد و به طرف جنازه رفت.

من نیز به سرعت خودم را به امام رساندم. رفتار عجیبی دیدم. امام خود را به جنازه نزدیک، و آن را برای تشیع بلند کرد. آنگاه مانند طفلی که مادرش را رها نمی‌کند، او نیز جنازه را رها نمی‌کرد. تعجب کردم و البته احتمال دادم که امام او را می‌شناسد؛ ولی فرصت مناسبی پیش نیامد که از ایشان بپرسم. گویی حضرت به شگفتی من پی برده بود؛ از این رو مرا با نام صدا کرد و فرمود: «هرکس جنازه یکی از دوستان ما را تشیع کند، آن‌چنان گناهانش می‌ریزد که گویی تازه از مادر متولد شده و گناهی برایش نمانده است.»

در طول تشیع می‌کوشیدم تا سنت نبوی را رعایت کنم. «سکوت» می‌کردم و ذکر «لا اله الا الله» را نیز بسیار می‌گفتم و پیوسته «آخرت» را به یاد می‌آوردم.^۲

به قبرستان رسیدیم. امام همچنان کنار جنازه بود تا اینکه مردم بدن را نزدیک قبر گذاشتند. حضرت جلو رفت و مردم را از اطراف جنازه قدری دور کرد. آنگاه دست خود را روی سینه میّت گذاشت و فرمود: «فلانی پسر فلان، تو را به بهشت بشارت می‌دهم.



۱. الکافی، ج ۳، ص ۱۷۲، ح ۱.

۲. ر.ک: قرب الاسناد، ص ۸۶ ح ۲۸۱؛ معجم الکبیر، ج ۵، ص ۲۱۳، ح ۵۱۳۰؛ کنز العمال، ج ۱۵، ص ۶۵۰، ح ۴۲۵۷۸.

دیگر از این ساعت به بعد ترسی بر تو روا نیست.»

پس از خاک سپاری، به امام عرض کردم: «فدایت شوم، این مرد را می‌شناختید؟! به خدا قسم من می‌دانم که شما تاکنون به این سرزمین، یعنی طوس پا نگذاشته‌اید؟ چگونه او را می‌شناختید؟»

امام فرمود: «مگر نمی‌دانی اعمال شیعیان، هر صبح و شام بر ما اهل بیت علیهم‌السلام عرضه می‌شود؟ هر کوتاهی که داشته باشند، از خدا درخواست می‌کنیم که از آن چشم‌پوشد و هر کار نیک که داشته باشند، از پروردگار تقاضا می‌کنیم که پاداش آنها را بدهد.»^۱

رفتار کریمانه با منحرفان

هنگامی که امام هفتم به شهادت رسید، بخشی از پول‌های مردم که همان وجوهات شرعی و یا هدایا بود، نزد نمایندگان ایشان باقی مانده بود. نمایندگان باید پول‌ها را به امام بعدی می‌دادند. سه نفر از نمایندگان، پول بسیاری در اختیار داشتند. آنان نقشه‌ای کشیدند تا خودشان صاحب اموال شوند؛ از این رو اعلام کردند که امام هفتم از دنیا نرفته، بلکه از نظرها غایب شده است و به زودی باز می‌گردد. بدین ترتیب منکر امامت امام رضا علیه‌السلام شدند. گروهی از مردم نیز حرف ایشان را باور کردند و هفت امامی شدند.

عالمان دینی هنگامی که این انحراف را دیدند، به ارشاد مردم پرداختند؛ مثلاً یکی از دانشمندان، دوست من، یونس بن عبدالرحمان بود که در این ماجرا بسیار کوشید. سران انحراف، پنهانی برای وی نامه نوشتند و پیشنهاد رشوه دادند. او این نامه را آشکار، و نقشه آنان را نقش بر آب کرد... با آشکار شدن نامه، برای همگان روشن شد که هدف این سران، فقط دستیابی به پول و ثروت است. امام رضا علیه‌السلام خیلی از کار یونس خوشحال شد و بارها فرمود: «من بهشت رفتن یونس را ضمانت می‌کنم.»

من خود سال‌ها شاگرد امام هفتم بودم و بعد هم نماینده امام رضا علیه‌السلام و اکنون هم نماینده امام جواد علیه‌السلام هستم. خوب به یاد دارم که در دوران آغاز امامت امام رضا علیه‌السلام چقدر با برخی از مردم، درباره شهادت امام هفتم بحث می‌کردیم.

۱. مناقب آل ابی‌طالب، ج ۴، ص ۳۴۱.





دوست دانشمندی داشتم که نامش محمد بن خالد بود. او امامت امام هشتم را انکار می‌کرد. آدم تندخو و قدری هم درشت‌گو بود. خیلی با او بحث می‌کردم. روزی به او گفتم بیا با هم نزد علی بن موسی علیه السلام برویم. او ابتدا با تندی پیشنهاد من را رد کرد و گفت: «ای صفوان! من حاضر نیستم با علی بن موسی علیه السلام روبه‌رو شوم؛ اما پس از اصرار من پذیرفت. البته بحث‌های بی‌پای من و دوستانم سبب شده بود که وی به اعتقاداتش خیلی سست شود.

از این فرصت استفاده کردم و به سرعت سراغ امام رفتم و از ایشان اجازه خواستم که او را نزد ایشان ببرم. به امام هم اطلاع دادم که وی به امامت شما اعتقادی ندارد؛ اما احتمال دارد با دیدار شما از عقیده خود برگردد و به امامت شما معتقد شود. امام پذیرفت با محمد بن خالد نزد ایشان رنیم. رفتار کریمانه همراه با نرم‌خویی امام، همواره همه را جذب می‌کرد. من گمان می‌کردم که محمد رفتار ناشایستی با حضرت کند. حتی دوستانم می‌گفتند: «ای صفوان! اگر او را نزد امام ببری، آبرویت را می‌برد. یقیناً از امام عیب‌جویی می‌کند و مثل همیشه حرف‌های زشت می‌زند.»

در کمال ناباوری هنگامی که خدمت امام رسیدیم، شیوه بیان محمد تغییر کرد. او پس از احوالپرسی عرض کرد:

قربانت شوم! من از حد خود بسیار زیاده‌روی کردم و در حق خود ستم روا داشتم! آمده‌ام تا در حضور شما توبه کنم. همین‌جا در حضور شما و صفوان می‌گویم: بار خدایا! من از آنچه تاکنون گفته‌ام، استغفار می‌کنم. ای ابوالحسن! دوست دارم شما هم بزرگواری کنید و عذر مرا بپذیرید. خواهش می‌کنم هرآنچه درباره من شنیده‌اید، نشنیده بگیرید. آیا شما مرا خواهید بخشید؟

سکوت دلنشینی بر اتاق حاکم شده بود. هیچ‌گاه گمانش را هم نمی‌کردم که این‌گونه شود. امام هم رو به محمد بن خالد فرمود:

بله! من عذرتان را می‌پذیرم و شما را هم می‌بخشم. آری! از گذشته‌های تو نیز چشم می‌پوشم، و اگر از لغزش‌های تو نگذرم، گفته‌های صفوان و یاران وی باطل، و گفته‌های مخالفان این‌ها تصدیق خواهد شد. خداوند متعال به پیامبرش فرمود: «تو با مهربانی و نرمشی که خداوند به تو ارزانی داشته است، با این مردم رفتار می‌کنی، و اگر تند و درشت‌خو بودی، مردم از اطراف تو پراکنده می‌شدند. اینک از آن‌ها درگذر و برای آنان استغفار کن...» ای محمد بن خالد! من نیز چنین می‌کنم.

در پایان جلسه، محمد پرسش‌های بسیاری دربارهٔ موسی بن جعفر علیه السلام مطرح کرد که امام به همهٔ آن‌ها پاسخ داد و برای محمد بن خالد از خداوند آمرزش طلبید.^۱

پیام امام به شیعیان

مدت‌ها شاگردش بودم. از نسل امام حسن مجتبی علیه السلام بود و به حسنی شهره بود. عبدالعظیم حسنی بسیار عابد و با تقوا بود. او شاگرد چند امام، به‌ویژه امام هادی و پدر ایشان بود.

او تحت تعقیب حکومت بوده و مدتی پنهانی سفر می‌کرد. سید عبدالعظیم به «ری» وارد، و در خانهٔ یکی از شیعیان ساکن شده بود. صاحب‌خانه‌اش می‌گفت: «وی پیوسته عبادت می‌کرد. روزها روزه، و شب‌ها به عبادات شبانگاهی‌اش مشغول بود. قبری نزدیک خانهٔ ما بود که عبدالعظیم بسیار به زیارت آن قبر می‌رفت و می‌گفت که این، قبر یکی از فرزندان امام کاظم علیه السلام است.» عبدالعظیم با امام هشتم نیز رفت و آمد می‌کرد. امام هشتم نیز به خوبی از جایگاه او در میان شیعه آگاه بود و برخی از پیغام‌ها را از طریق او می‌رساند. یک بار که او نزد امام رضا علیه السلام رفته بود، امام به او گفته بود:

ای عبدالعظیم! سلام مرا به دوستانم برسان و به آنان بگو که شیطان را در خود راه ندهند، و ایشان را به راست‌گویی و امانت‌داری سفارش کن. به آنان سفارش کن که خاموشی گزینند و بحث و جدل‌های بیپوده را رها کنند، به یکدیگر روی آورند و به دیدن هم بروند؛ زیرا این امر، باعث نزدیک شدن به من می‌شود، خود را سرگرم نزاع با یکدیگر نکنند؛ زیرا من به جان خودم سوگند یاد کرده‌ام که هرکس دوستی از دوستان مرا خشمگین کند، از خدا بخواهم که در دنیا، سخت‌ترین عذاب را به او بچشاند و در آخرت، از زیانکاران باشد.

به آنان بگو که خداوند، نیکوکاران را آمرزیده و از بدکاران گذشته است؛ مگر کسی که به او شرک ورزد یا دوستی از دوستان مرا آزار دهد و یا قصد بدی به او داشته باشد؛ زیرا در این صورت، خداوند او را نمی‌بخشد تا زمانی که از این کارها یا از این

۱. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰۳، ح ۱۶۳، راوی ابن ماجرا جناب صفوان بن یحیی است که از بزرگ‌ترین دانشمندان مورد اعتماد در شیعه است. او به کثرت عبادت مشهور بود و در امانت‌داری بسیار محتاط بوده است. کسانی که با او آشنا بودند، می‌گویند که صفوان فقط از افراد راستگو و مورد اعتماد روایت بازگو می‌کرده است. وی شاگرد چند امام بوده است.



بداندیشی دست بردارد و اگر دست برنداشت، روح ایمان از دلش می‌رود و از ولایت و دوستی من خارج می‌شود و نصیبی از ولایت ما ندارد. پناه می‌برم به خدا از این امر.^۱

امامت، دغدغه شیعه

با خبر شدم که امام می‌خواهد از مکه به شهر ما - یعنی قادسیه - که نزدیک کوفه بود، بیاید. روابط همیشگی من با ایشان و پدر بزرگوارشان به سال‌ها پیش بازمی‌گشت. عشق دیدار ایشان، همه وجودم را فرا گرفته بود. به پیشواز ایشان رفتم. به گرمی از ایشان استقبال کردم. امام پس از استقرار در قادسیه به من فرمود: «برای من اتاقی اجاره کن که دو در داشته باشد، دری به حیاط [کاروانسرا]، و در دیگر به بیرون باز شود، تا مراجعه‌کنندگان بتوانند با آزادی رفت و آمد کنند...» سپس امام، بسته‌ای برای من فرستاد که مقداری دینار و یک جلد قرآن در آن بود. مدتی که امام در شهر ما میهمان بود، خادم ایشان نزد من می‌آمد و من مایحتاج زندگی ایشان را فراهم می‌کردم و می‌فرستادم. یکی از روزها به حضرت گفتم: «قربانت شوم! می‌خواهم مسئله‌ای از شما بپرسم، ولی عظمت و جلال شما مانع از پرسیدن من می‌شود، و این سؤال برای من بسیار اهمیت دارد و میل دارم با طرح این موضوع خود را از آتش جهنم نجات دهم.» امام علیه السلام در حالی که بسیار اندوهگین بودم و اشک از دیدگانم جاری بود، به من نگریست و وقتی حال مرا دید، فرمود: «هرچه در ذهنت هست، از من بپرس.» به حضرت گفتم:

قربانت شوم! من در همین‌جا از پدرت پرسیدم که جانشین شما کیست و پدر بزرگوارتان، شما را به من معرفی کرد. من چند سال بود که از شما همین را می‌پرسیدم و شما فرزندی نداشتید، ولی می‌فرمودید که یکی از فرزندان من. اکنون می‌خواهم بدانم کدام یک از فرزندانان امام بعد از شماست؟ امام فرمود: «هنوز زمان بیان آن نرسیده است.» گفتم: «می‌ترسم واقعه ناگواری که پس از وفات پدرتان برای شما روی داد، برای امام بعدی نیز رخ دهد.»^۲



۱. رجال نجاشی، ص ۲۴۷، ش ۶۵۳؛ الاختصاص، ص ۲۴۷.

۲. پس از شهادت امام کاظم علیه السلام چند نفر از نمایندگان آن حضرت، به طمع دستیابی به ثروت ادعا کردند که امام از دنیا نرفته است. گروهی از مردم نیز فریب آنان را خوردند بعدها با روشنگری راویان و دانشمندان شیعه این مشکل حل شد و تمام شیعیان بر امامت امام رضا علیه السلام هم داستان شدند.

امام فرمود: «ان شاء الله هرگز دیگر چنین اتفاقی رخ نخواهد داد.»^۱

زیارت قبور صالحان

از مکه برمی‌گشتیم که به شهر «فید» رسیدیم. همه حجاج عراقی از این شهر خاطره خوشی دارند؛ زیرا این شهر در دل حجاز، و درست در نیمه راه مکه و کوفه با درختان و باغ‌های بسیار زیبا و آب‌راه‌های چشم‌نواز، پذیرای مسافران و حاجیان است. رئیس کاروان، علی بن بلال بغدادی بود. او وکیل امامان و فردی محترم و شناخته شده در میان شیعیان بود. وقتی به «فید» رسیدیم، برخی برای استراحت پراکنده شدند. علی بن بلال به من گفت: «در این شهر قبر یکی از اصحاب امام رضا علیه السلام است که من مدتی شاگرد او بودم. خوب است که به زیارت قبر وی برویم.»

به قبرستان رفتیم و پس از جست‌وجو قبرش را یافتیم. علی بن بلال گفت:

صاحب این قبر محمد بن اسماعیل بن زبیر است. او بسیار متدین بود. شاگرد چند امام و نماینده ایشان بود. خوب به یاد دارم که روزی وی در مجلس درسش از امام رضا علیه السلام سخن گفت و بیان کرد که آن حضرت، در ضمن گفت‌وگو با وی فرموده است: «هر کس قبر مؤمنی را زیارت کند، و دست خود را روی قبر بگذارد و هفت بار سوره قدر را بخواند، از عذاب روز قیامت در امان خواهد بود.» اکنون بیا و در کنار قبر بنشین، تا دستور امام را اجرا کنیم.

در این حال بود که روایتی دیگر از خاطرم گذشت. دوستی از امام هشتم شنیده بود که ایشان فرموده بود: «کسی که نمی‌تواند به زیارت ما بیاید، شایسته است که به زیارت دوستان صالح ما برود، در این صورت خداوند ثواب زیارت ما را به او می‌دهد.»^۲

۱. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم السلام، ج ۱، ص ۲۴۶، ح ۸؛ قرب الاستاد، ص ۳۷۶، ح ۱۳۳۱. راوی این داستان، دانشمند مورد اعتماد شیعه، جناب احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی است. او در شمار گروه سوم اصحاب اجماع است. اصحاب اجماع، به کسانی گفته می‌شود که فقیهان و بزرگان شیعه بر وثاقت و دانش ایشان اجماع دارند. به نظر می‌رسید که پوشیده نگه‌داشتن نام وصی هر امام از مهم‌ترین اسرار اهل بیت علیهم السلام بوده است که حتی دانشمند بزرگی مثل احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی نیز نباید پیش از موعد، از آن آگاه شود.

۲. کامل الزیارات، ص ۳۱۹ و ۳۲۰، ح ۴ و ۳؛ رجال الکشی، ص ۵۱۳، ح ۹۹۱؛ معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۸۲.



فصل دوم

شهروندان

فروتنی در حمام

بخار آب، فضای حمام را فراگرفته بود. امام وارد حمام شد و مکانی را برای خود در نظر گرفت... امام می‌خواست خود را بشوید که مردی ایشان را صدا زد و گفت: «ای مرد! بیا اینجا مرا کیسه بکش!» ایشان بی‌درنگ به طرف او رفته، کیسه را گرفت و مشغول کیسه کشیدن او شد. چند نفر امام را شناختند. چیزی نگذشت که آن‌ها، امام را به مرد معرفی کردند. مرد بسیار شرم‌منده شده بود. پیوسته از امام عذرخواهی می‌کرد و از او می‌خواست که دیگر کیسه نکشد؛ اما امام با او صحبت می‌کرد، و او را آرام می‌نمود، و همچنان او را کیسه می‌کشید.^۱

میهمان و کار

شب‌هنگام بود. میهمانی برای امام آمد. حضرت او را به اتاق دعوت کرد. او مشغول سخن گفتن با امام بود. ناگهان، چراغی که اتاق را روشن کرده بود، افتاد. میهمان خواست به سرعت پیش‌دستی کند. او دستش را جلو آورد تا چراغ را درست کند؛ اما امام مانع شد و نگذاشت میهمان کاری کند و خود، چراغ را درست کرد. آنگاه فرمود: «ما جماعتی هستیم که از میهمانانمان کار نمی‌کشیم.»^۲

۱. مناقب آل ابی‌طالب، ج ۴، ص ۳۶۲.

۲. الکافی، ج ۶، ص ۲۸۳، ح ۲.

آداب میزبانی

صحبت از آداب میهمان و میهمان‌داری بود. هرکس مطلبی را یادآور می‌شد. امام رضا علیه السلام داستانی را از اجدادش نقل کرد. فرمود:

روزی فردی امام علی علیه السلام را به میهمانی دعوت کرد. امام علی علیه السلام مشروط پذیرفت. ایشان فرمود: «به سه شرط می‌آیم. اگر قول می‌دهی که رعایت کنی، دعوتت را می‌پذیرم.» مرد گفت: «آن سه شرط چیست؟» فرمود: شرط اول اینکه چیزی از بیرون منزل برای من تهیه کنی. دوم از آنچه در منزل هست، چیزی را از من دریغ نکنی، و سوم اینکه زن و بچه‌ات را به رنج و سختی نیندازی.

مرد که علاقه‌مند بود میزبان امام شود، گفت: «یا امیرالمؤمنین! قول می‌دهم این سه شرط را رعایت کنم.» امام نیز دعوت او را پذیرفت و به منزل ایشان رفت.^۱

حق میهمان

میهمانان حضرت، خوب به خاطر دارند که امام، همواره برای بدرقه‌شان با آنان همراه می‌شد. خود امام از اجدادشان نقل می‌کرد که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده بود: «از حقوق میهمان آن است که او را هنگام رفتن از منزل همراهی کنی تا جایی که از حریم خانه‌ات بیرون رود.»^۲

معاشرت

مدت‌ها بود که در مقام شاعر و نویسنده به دربار خلفای عباسی رفت و آمد می‌کردم. بسیاری از بزرگان را از نزدیک دیده بودم، تا اینکه با خیر شدم علی بن موسی علیه السلام به خراسان خواهد آمد. فرصت خوبی بود تا اینکه او را بشناسم. در مدت کوتاهی که ایشان در دربار خلیفه حضور داشت، بسیار به او علاقه‌مند شده بودم. با هیچ‌یک از دانشمندان، سیاست‌مداران و حتی عابدانی که تاکنون دیده بودم، مقایسه شدنی نبود. بسیار از رفتار او آموختم. نجسّم واقعی اخلاق نبوی بود. به‌راستی الگوی برجسته‌ای برای همگان به شمار می‌رفت. بخشی از آنچه از او دیدم، همواره در مقابل دیدگانم هست.

۱. عیون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۲۵، ح ۱۶.

۲. همان، ج ۲، ص ۷۵، ح ۳۲۳.



هرگز ندیدم که امام با سخن خود با کسی درشتی کند، و ندیدم سخن کسی را قطع کند تا گوینده، سخنش تمام شود.

هیچ کس را برای نیازی که توان برآوردنش را داشت، پس نمی زد. هرگز در حضور کسی پای خود را دراز نمی کرد و در برابر هم نشینش تکیه نمی داد، و ندیدم به یکی از وابستگان یا غلامانش دشنام دهد و ندیدم آب دهان بیندازد. و هرگز ندیدم که قهقهه بزند، خنده اش لبخندی بیش نبود. هرگاه هنگام غذا خوردن تنها می شد، وابستگان و غلامان، حتی دربان و نگاه دارنده اسبان را نیز بر سر سفره می نشاند. او در شب کم خواب و بیداری اش فراوان بود. بیشتر شبها را تا صبح، شب زنده داری می کرد. فراوان روزه می گرفت و در سه روز از ماه، روزه را از دست نمی داد و می فرمود: «این روزه روزگار است.» او فراوان احسان می کرد و پنهانی صدقه می داد که بیشتر آن در شبهای تاریک بود. هر که گمان کرد که نظیر ایشان را در فضیلت دیده است، باور مکن!^۱

ثروت اندوزی

با دوستان، درباره ثروتمندان صحبت می کردیم. بحث این بود که چه می شود برخی یک دفعه ثروتمند می شوند. اساساً چرا برخی فقط ثروت می اندوزند و از حال دیگران بی خبرند. یکی از یاران امام که در میان ما بود، گفت: «سخنی را از امام شنیده ام. شاید پاسخ همین پرسشها باشد.»

امام می فرمود: «ثروت انباشته نمی شود، مگر به سبب پنج چیز: بخل شدید، آرزوی طولانی، حرص زیاد، قطع رحم و ترجیح دادن دنیا بر آخرت.»^۲

عیادت

سالهای سال بود که با علی دوست بودم. پدرش - عبیدالله - نوه امام سجاد علیه السلام بود. آنچه سبب می شد که با علی ارتباط تنگاتنگی داشته باشم، زهد و دینداری وی بود و در عین حال عالمی فرزانه به شمار می رفت. سالها شاگرد امام کاظم علیه السلام بود. حتی یک

۱. همان، ص ۱۹۷، ح ۷.

۲. همان، ج ۱، ص ۲۵۰، ح ۱۳.



دوره پرسش‌های مربوط به حج را از آن حضرت پرسیده و آنها را در یک کتاب گردآورده بود. یک بار که می‌خواستم نزد امام رضا علیه السلام بروم، به علی گفتم: «تا حالا ندیدم که شما نزد امام بروید.»

علی بن عبیدالله گفت: «اتفاقاً من خیلی دوست دارم که خدمت حضرت رضا علیه السلام برسم.» پرسیدم: «پس چرا تا حالا نرفته‌اید؟»

گفت: «هیبت و جلال وی مانع شده است که تا امروز خدمت وی برسم.» مدتی گذشت. امام مختصر کسالتی پیدا کردند، و مردم گروه گروه به عیادت ایشان می‌آمدند. وقت مناسبی بود. سراغ علی بن عبیدالله رفتم و به او گفتم: «امام اکنون در منزل بستری است و مردم دسته دسته از وی عیادت می‌کنند. شما می‌توانی در این روزها به بهانه عیادت، حضرت را ملاقات کنی و به مقصود خود برسی.»

علی بن عبیدالله پذیرفت و با هم خدمت حضرت رضا علیه السلام رسیدیم. حضرت بسیار از وی تجلیل کرد و به او لطف و احسان نمود. علی بن عبیدالله خیلی از این ملاقات خوشحال شد. مدتی بعد علی بن عبیدالله بیمار شد. همین که امام از بیماری او آگاه شد، به منزلش رفت و از وی عیادت کرد. من هم در خدمت ایشان بودم. منزل علی پُر از جمعیت بود تا امام وارد منزل شد، همه به احترام حضرت برخاستند. علی بن عبیدالله که انتظار نداشت امام به عیادش برود، خیلی شگفت‌زده شده بود. حضرت هم مدتی در منزل وی نشست. پس از آنکه همه عیادت‌کنندگان رفتند، امام نیز از منزل او بیرون آمد.

یکی از بستگان ما که در منزل علی بود، می‌گفت: «در همه لحظات حضور امام در منزل علی، ام سلمه - همسر علی - از پشت پرده نظاره‌گر امام بوده است و به محض آنکه امام از خانه بیرون می‌رود، او خود را به مکانی که امام نشسته بود، انداخته، مشغول بوسیدن جایگاه امام می‌شود.»

من ماجرا را به امام گفتم. امام به من فرمود:

ای سلیمان! علی بن عبیدالله و همسر و فرزندانش، همگی اهل بهشت‌اند. ای سلیمان! سادات نسل امیرالمؤمنین علیه السلام و فاطمه زهرا علیهما السلام وقتی از امامت و ولایت ما آگاه شوند، مانند بقیه مردم نیستند، بلکه به نیکی می‌پذیرند و پیروی می‌کنند.^۱

۱. رجال الکشی، ص ۵۹۳، ح ۱۱۰۹؛ رجال النجاشی، ص ۲۵۶، ح ۶۷۱.



معیار شرافت و برتری

گرداگرد علی بن موسی علیه السلام نشسته بودیم. سخن از موسی بن جعفر علیه السلام شد. عبادت‌های ایشان زبانزد خاص و عام بود. یکی از حاضران رو به امام رضا علیه السلام کرد و گفت: «به خدا سوگند! در زمین از لحاظ پدر، احدی از تو شریف‌تر نیست.» امام سیر بزرگی اجدادشان را به زیبایی بیان کرد و فرمود: «تقوا این شرف را به آنان داد و اطاعت خداوند نیز ایشان را بدان بهره‌مند گردانید.»

یکی از دوستان نیز فرصت را مغتنم شمرد و از خود امام به بزرگی یاد کرد، و در پایان نیز در حالی که با احساسات تمام سخن می‌گفت، به امام گفت:

«یابن رسول‌الله! شما از نسل پیامبر خدا هستید و به خدا سوگند شما بهترین مردمان هستید.» او درست می‌گفت و حقیقتاً حرف دل همه حاضران را به زبان آورد؛ اما امام در کمال فروتنی فرمود:

ای مرد! سوگند نخور. چرا قسم می‌خوری؟ بهتر از من کسی است که تقوایش به خداوند متعال بیشتر، و اطاعتش افزونتر باشد. به خدا قسم این آیه قرآن منسوخ نشده است که خداوند فرمود: ﴿وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾؛ «ما شما را قبایل مختلف قرار دادیم تا [به آن نام‌ها] شناخته شوید، همانا گرامی‌ترین شما نزد خداوند، متقی‌ترین و پرهیزکارترین شماست.»^۱

برای همه ما روشن بود که امام با تقواترین مردمانند؛ اما ایشان می‌خواست، بگوید که برتری، تنها به قرابت و خویشی نیست؛ بلکه برتری و کمال شرافت به عمل است و اوج عمل صالح، تقواست.^۲

حق مسیحیان

خواهرم «مارده» به شدت بیمار شد و در بستر افتاد. روزهای آخر عمرش وصیت‌نامه‌ای نوشت که بخشی از اموالش را به گروهی ویژه از مسیحی‌ها بدهند. چند روز بعد درگذشت و او را دفن کردیم. من نمی‌دانستم که با وصیت او چه کنم. بین بزرگان

۱. سوره حجرات، آیه ۱۳.

۲. عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۶۱، ح ۱۰.



شیعه اختلاف افتاد که با وصیت «مارده» چه کنند. بیشتر شیعیان بر این باور بودند که اموال او را باید بین فقرای مسلمان تقسیم کرد. من هم سخت در این مسئله درمانده بودم. نزد امام رفتم و داستان را باز گفتم. امام فرمود:

وصیت را همان طور که وصیت کننده در نظر گرفته است، اجرا کنید. خداوند متعال می فرماید: ﴿فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ﴾؛ «گناه آن بر گردن کسانی است که آن را تغییر دادند».^۱

برایم دشوار بود که اموال را به منطقه مورد نظر خواهرم ببرم؛ اما از آنجا که امام فرموده بود، همان گونه که در وصیت بود عمل کردم.^۲



۱. سوره بقره، آیه ۱۸۱.

۲. الکافی، ج ۷، ص ۱۶، ح ۲.

فصل سوم

نیازمندان

بخشش اموال

امام در خراسان بود. ایشان در روز عرفه به برکت این روز همه اموال خود را بین فقرا تقسیم کرد. فضل بن سهل، وزیر مأمون از این کار مام شگفت‌زده شد، به امام گفت: «این کار موجب ضرر و زیان است!»
امام فرمود: «نه، موجب سود است. هرگز کاری را که اجر و پاداش دارد، نباید زیان به حساب آوری.»^۱

رفتار با فقیر

برخی مسلمانان در رفتار با یکدیگر تبعیض روا می‌داشتند. بارها دیده بودم که افرادی به مخاطبشان نگاه می‌کنند. اگر مخاطب ثروتمند بود، بسیار به او احترام می‌گذاشتند چنانچه ندار بود، به او توجه نمی‌کردند. تحمل این وضع برای فقرا بسیار دشوار بود. نمی‌دانم، شاید فقرا پیش امام رفته و شکایت کرده بودند. هرچه بود امام از این رفتار آگاه شد و فرمود: «کسی که به مسلمان فقیری سلام کند برخلاف آن‌گونه که به ثروتمندان سلام می‌کند، در حالی خداوند را در قیامت ملاقات خواهد کرد که بر او خشم گرفته است.»
این سخن امام خیلی تکان دهنده بود؛ زیرا خشم الهی، یعنی همان عذاب دردناکی که همه از آن می‌ترسند را وعده می‌داد.^۲

۱. بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۰۰، ح ۱۶.

۲. عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۵۷، ح ۲۰۲.

بخشش جوانمردانه

مردی از پیش امام می‌گذشت و در حالی که چشم به چشم امام دوخته بود، گفت: «آقا می‌شود به اندازه جوانمردی خودتان به من بخشش کنید!»
امام فرمود: «آن مقدار برایم مقدور نیست!»
مرد زیرک بود، درخواستش را تغییر داد و گفت: «پس به اندازه جوانمردی من بخشش کنید.»
امام فرمود: «اشکالی ندارد.» آنگاه حضرت، غلامش را صدا زد و فرمود: «به این مرد دوست دینار بده!»^۱

نیت پاک

امام رضا علیه السلام می‌فرمود: «به کودک دستور بده که با دست خودش صدقه بدهد، اگرچه تکه نانی یا یک مشت چیز اندک باشد؛ زیرا هر چیزی که در راه خدا داده می‌شود، هرچند کم، اگر با نیت پاک باشد، بسیار است.»^۲

شرم نیاز

مراسم روح‌بخش حج پایان یافته بود و مردم، گروه گروه حجاز را ترک می‌کردند. شیعیان، معمولاً پس از حج برای دیدن امام به مدینه می‌آمدند. آن روزها خانه امام در مدینه، محل گردهمایی جمعی از شیعیان بود. روزی در منزل امام نشسته بودیم. جمعیت فراوانی در منزل ایشان آمده بودند و از حضرت، درباره حلال و حرام می‌پرسیدند. مردی بلندقامت و گندمگون وارد منزل شد. از سخنانش فهمیده می‌شد که از اهالی خراسان است. به ظاهر، وضع خوبی داشت. نزدیک رفت و به امام سلام کرد و مشککش را با امام در میان گذاشت. صدایش بلند بود. او مشککش را این‌گونه بیان کرد:

ای فرزند رسول خدا! من مردی از دوستان پدران و نیاکان شما هستم. از حج باز می‌گردم. خرجی خود را گم کرده‌ام و چیزی ندارم تا با آن، خود را به جایی برسانم. اگر می‌توانی، مرا به شهرم برسان. به فضل خدا ثروتمندم و هرگاه به شهر



۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۶۰.

۲. الکافی، ج ۴، ص ۴، ح ۱۰.

خود رسیدم، آن مقدار که به من دادی، به جای شما صدقه می‌دهم؛ زیرا خودم شایسته صدقه نیستم و صدقه بر من روانیست.

امام فرمود: «بنشین، رحمت خدا بر تو باد.» او فهمید که باید بماند تا امام پاسخ مردم را بدهد. امام به همه پرسش‌ها پاسخ داد. مردم هم پراکنده شدند. آن مرد و سلیمان جعفری و خَیثَمه و من ماندیم.

امام، رو به ما سه نفر کرد و فرمود: «آیا به من اجازه می‌دهید چند لحظه به اندرونی بروم؟» سلیمان که از یاران خوب امام بود، عرض کرد: «خواهش می‌کنم. خداوند همیشه شما را مقدم داشته است.»

امام برخاست، وارد اتاق دیگری شد و در را بست. پس از اندکی، آن حضرت دستش را از بالای در بیرون آورد و فرمود: «آن خراسانی کجاست؟»

مرد خراسانی برخاست و گفت: «من اینجا هستم.»

امام همان‌طور که از بالای در کیسه‌ای را به خراسانی می‌داد، فرمود: «این دویست دینار را بگیر و آن را کمک خرج خود کن و با آن برکت بجوی و نیازی نیست که از سوی من صدقه بدهی. بردار و برو، تا نه من تو را ببینم و نه تو مرا ببینی.»

مرد بسیار تشکر کرد و در حالی که بسیار خوشحال بود، منزل امام را ترک کرد. دقایقی بعد امام دوباره نزد ما بازگشت. سلیمان به امام عرض کرد: «قربانت شوم! با نظر بلندی، بخشیدی و رحم کردی؛ اما چرا چهره‌ات را از او پوشاندی؟»

امام فرمود: «نگران این بودم که خواری خواهش را به سبب برآوردن حاجتش، در چهره‌اش ببینم.» آنگاه حضرت فرمود:

آیا این سخن پیامبر ﷺ را نشنیده‌ای که نیکویی کردن پنهانی برابر هفتاد حج است و آن که پرده از بدی بردارد، بی‌بار وانهاده می‌شود و آن که بدی را بپوشاند، خدا او را می‌آمزد؟ و آیا این ضرب‌المثل پیشینیان را نشنیده‌ای که می‌گویند: هرگاه من برای طلب و نیازی نزد کسی بروم، در حالی که سوی خانواده‌ام باز می‌گردم که آبرویم را جا گذاشته‌ام؟^۱

۱. همان، ص ۲۳، ح ۳.



نداری

مرد فقیری نزد امام رفته بود و از مشکلات زندگی شکایت می‌کرد. امام فرمود: «هرگاه صدای اذان را شنیدی، همان‌گونه که مؤذن اذان می‌گوید، تو هم اذان بگو ان شاء الله مشکلاتت برطرف خواهد شد.»

به گمانم منظور امام این بود که کلمات اذان را همراه مؤذن آهسته آهسته بگوید. این را از قول جدش می‌فرمود، یعنی امام صادق علیه السلام.^۱

ترس از حقوق الهی

چیزی به امام گفتم و تقاضایی کردم. خواسته‌ام مادی بود. خوش ندارم دقیق‌تر آن را بگویم. امام فرمود: «صبر کن، من امیدوارم خداوند برای تو درست کند.» آنگاه ادامه داد: «آنچه خداوند در آخرت برای مؤمنان ذخیره کرده، بسیار بهتر است از آنچه در این دنیا به آن‌ها می‌دهد.» سپس حضرت دنیا را کوچک شمرده، فرمود: «دنیا چیست؟! کسی که ثروتمند است، پیوسته خطر او را تهدید می‌کند، و حقوق خدا بر او واجب است. به خدا سوگند که پیوسته از نعمت‌هایی که خدا به من داده است، بی‌مناکم تا وقتی، حقوقی را که خدا واجب کرده است، ادا کنم.»

پرسیدم: «فدایت شوم! شما با این مفامی که دارید، یعنی همچنان احتیاط می‌کنید و از حساب آخرت می‌ترسید؟»

حضرت فرمود: «آری! البته خدا ر ستایش می‌کنم بر این نعمتی که به من ارزانی داشته است.»^۲

جواد جانم انفاق کن!

امام در مرو، پیوسته پی‌گیر اخبار مدینه بود. گاه با نگاشتن نامه اوضاع مدینه را سامان می‌داد. من به یکی از این نامه‌ها دست یافتم. نامه از امام به فرزندشان ابوجعفر، یعنی امام جواد علیه السلام بود.

متن قسمتی از نامه چنین برد:

۱. مکارم‌الأخلاق، ج ۲، ص ۱۵۰، ح ۲۳۶۷.

۲. الکافی، ج ۳، ص ۵۰۲، ح ۱۹.



«ای ابوجعفر! شنیده‌ام هنگامی که سوار مرکبت می‌شوی، غلامان، تو را از در کوچک بیرون می‌برند، و این از بخل ایشان است که نمی‌خواهند خیر تو به کسی برسد و تو به کسی چیزی بدهی. به حقی که من بر گردن تو دارم، از تو می‌خواهم که رفت و آمدت، فقط از در بزرگ باشد، و هنگامی که بیرون می‌روی، زر و سیم با خود داشته باشی، و هرکس چیزی از تو خواست، باید به او بدهی... من می‌خواهم بدین وسیله خدا تو را بزرگ کند و توفیق دهد. انفاق کن و نترس از اینکه روزی ات کم شود.»^۱

انفاق روزانه

امام نشسته بود که یکی از شیعیان وارد شد. امام از او پرسید: «آیا امروز چیزی انفاق کرده‌ای؟»
او گفت: «نه!»
امام فرمود: «پس چگونه امید داری که خدا دوباره به تو نعمت دهد؟ انفاق کن ولو آنکه یک درهم باشد.»
خود امام نیز بسیار صدقه می‌دادند؛ البته بیشتر در نهران، و معمولاً در شب‌های تاریک.^۲

گرامی داشتن فقرا

برخی دوستانم که شاگرد امام هم بودند، بارها به میهمانی ایشان دعوت شده بودند. من هم بسیار دوست داشتم که چنین فرصتی برایم فراهم شود. یک بار که از بغداد به مدینه رفته بودم، بخت یارم شد. اتفاقاً نه یک روز، بلکه چند روز توفیق میهمانی و هم‌سفره شدن با امام را یافتم. همه رفتارهای امام الگو بود. هیچ‌گاه از خاطر نمی‌رود که وقتی سفره غذا را می‌انداختند، بی‌درنگ خادمان یک کاسه بزرگ می‌آوردند و نزدیک ایشان می‌گذاشتند. بار اول برایم سؤال شد که این ظرف خالی برای چیست؟ اما چند لحظه نگذشت که پاسخم را دریافت کردم.

دیدم که امام از هر غذا مقداری برمی‌داشت و در ظرف می‌ریخت. غذاهای داخل

۱. همان، ج ۴، ص ۴۳، ح ۵.

۲. همان، ص ۴۴، ح ۹؛ عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۹۷، ح ۷.



کاسه، می توانست چند نفر را سیر کند. سپس حضرت به غلامان دستور می داد که خوراکی های کاسه را به فقرا بدهند، و در همان حال این آیه را تلاوت می کرد: «فَلَا أُفْتَحَمَ الْعَقَبَةَ»؛ «این انسان ناسپاس از آن گردنه بزرگ بالا نرفت».^۱

یک بار وقتی حضرت این آیه را خواند، فرمود: «خدا می دانست که همه مردم، قدرت بنده آزاد کردن را ندارند. برای همین با غذا دادن به فقرا برای آن ها راهی به سوی بهشت گشوده است».^۲

آبروداری آبرومندان

چند بار از او قرض گرفته بودم. دقیق نمی دانستم جقدر؛ اما نزدیک سی دینار می شد. مدت ها گذشت. او پیوسته سراغ پولش را می گرفت و من هم مدام می گفتم که ندارم. مهلتم داد. باز هم نداشتم که بدهی ام را بپردازم... خیلی سخت گیری می کرد و من از دست او حسابی خسته شده بودم. روزی به او گفتم: «اجدادت به برکت پیامبر خدا ﷺ اینجا ماندگار شدند. خودت هم که غلام علی بن موسی ﷺ هستی. دست کم از این خانواده چیزی یاد بگیر.» ولی او پیوسته حرف خودش را می زد و کم و بیش آبروریزی می کرد.

فردای آن روز، نماز صبح را در حرم نبوی خواندم و راهی روستای عریض شدم. امام رضا ﷺ آنجا زندگی می کرد. ماه رمضان بود. کاری نداشتم. پیاده به طرف روستا حرکت کردم. وارد روستا شدم و نزدیک کوچه ای رسیدم که خانه حضرت در آن بود. امام را دیدم که پیراهنی بر تن و ردایی بر دوش داشت و از خانه بیرون آمد. سوار بر الاغ بود و گویا به دنبال کاری می رفت. ایستادم تا به من برسد. همین که چشمم به ایشان افتاد، قدری خجالت کشیدم. بارها هم نشین ایشان شده بودم؛ ولی هیچ گاه از ایشان درخواست مالی نکرده بودم. با خود گفتم ماجرا را سربسته به حضرت می گویم و حتماً امام، غلام خود را توبیخ می کند و برایم مهلتی جدید می گیرد و تا مدتی بعد خدا بزرگ است.

امام ایستاد و با یکدیگر سلام و احوال پرسی کردیم. سپس به حضرت گفتم: «آقا

۱. سوره بلد، آیه ۱۱، «عقبه» یعنی گردنه صعب العبور. در این سوره به دنبال ذکر نعمت های بزرگی که در آیات قبل آمده بود، در اینجا بندگان ناسپاس را مورد ملامت و سرزنش قرار می دهد که چگونه با داشتن آن همه امکانات راه نجات را نپیموده اند.

۲. المحاسن، ج ۲، ص ۳۹۲، ح ۳۹.



فدایت شوم فلان غلام شما از من طلبکار است، آبرویم را برده و مدام طلبش را می‌خواهد!» خجالت کشیدم که مقدار طلبش را بگویم. فقط به همین مقدار بسنده کردم. امام فرمود: «همین جا باش تا من برگردم.» احتمال دادم که بازگشت امام دیر هنگام باشد؛ ولی نه اینکه چندین ساعت طول بکشد. تا عصر منتظر ماندم. خبری نشد. غروب شد. نماز مغرب را خواندم. امام نیامد. دلم گرفت. هوای گرم مدینه از سویی، روزه‌دار بودنم از سوی دیگر و نیامدن امام هم، حسابی مرا کلافه کرده بود. تصمیم گرفتم که به شهر برگردم.

همین موقع بود که دیدم تعدادی فقیر آمدند. گروهی از مردم نیز در کوچه حاضر شدند. احتمال دادم که وقت بازگشت امام است... حدسم درست بود. امام آمد. مردم اطرافش را گرفته و گداها سر راهش نشسته بودند. امام به تک تک آن‌ها کمک می‌کرد. سپس حضرت به خانه‌اش رفت و لحظاتی بعد بیرون آمد و مرا به خانه دعوت کرد. خجالت کشیدم که از ایشان بپرسم چه کاری پیش آمده بود که این قدر دیر آمدند. با خودم گفتم که شاید همان صبح، حضرت فرموده است که دیر می‌آید، ولی من متوجه نشدم... درباره مسائل روز و مباحث سیاسی گفت‌وگو کردیم. از پسر مسیب، فرماندار مدینه گفتم. خیلی وقت‌ها من درباره او با امام صحبت می‌کردم.

حرفم که تمام شد، حضرت به من فرمود: «گمان نمی‌کنم که افطار کرده باشی.» عرض کردم: «نه.»

حضرت دستور داد تا سریع غذا برایم بیاورند. خود امام، غذا را در برابر من گذاشت و به غلام خود فرمود تا با من غذا بخورد. من نیز به بالش تکیه دادم و مشغول خوردن شدم... غذا که تمام شد، حضرت به من فرمود: «بالش را بلند کن، هرچه زیر آن هست بردار.» زیر بالش مقداری دینار طلا بود. برداشتم و در جیب گذاشتم و خجالت کشیدم پول‌ها را بشمارم. آنگاه برخاستم که به مدینه برگردم. امام چهار نفر از غلامانش را همراه من فرستاد که تنها نباشم. عرض کردم: «فدایت شوم! مأموران و شبگردان امیر مدینه در حال گشت‌زنی هستند، دلم نمی‌خواهد مرا با غلامان شما ببینند.» حضرت فرمود: «درست است، خدا تو را هدایت کند.»



آنگاه به غلامان فرمود: «هر وقت او گفت، برگردید.» نزدیکی‌های خانه که رسیدم به آنها گفتم که برگردند.

وارد منزل که شدم، به همسرم گفتم سریع چراغ را بیاورد. نگاهی به پول‌ها کردم. در میان آنها یک دینار می‌درخشید. از زیبایی آن خوشم آمد. آنرا برداشتم و دیدم به خطی خوانا نوشته است: «حق آن مرد بر تو بیست و هشت دینار است. باقیمانده پول‌ها برای خود تو است.» به خدا قسم خودم دقیقاً نمی‌دانستم که قرضم چه مقدار است.^۱



فصل چهارم

زیردستان

اسراف

روزی یکی از خدمتکاران، سیبی را نیم‌خورده رها کرده، دور انداخت. امام سیب نیم‌خورده را دید و رو به خدمتکاران فرمود: «سبحان الله! اگر شما از آن بی‌نیازید، مردمی هستند که به آن نیازمندند. آن را در اختیار کسی قرار دهید که بدان نیاز دارد.»^۱

تعیین مزد کارگر

برای کاری همراه امام بودم. نزدیک غروب بود. می‌خواستم به منزل برگردم که حضرت فرمود: «با من بیا و امشب را نزد من بمان.» همراه امام رفتم. مُعْتَبَر - پیشکار مالی امام و مسئول کارهای خانه - جلوی در ایستاده بود. گویا چشم‌انتظار ایشان بود. سه نفری وارد خانه شدیم.

امام دید غلامانش مشغول گِل‌کاری آخور و اسطبل اسبان و این‌گونه کارها هستند در میان ایشان، کارگر سیه‌چرده‌ای بود که در شمار غلامان ایشان نبود. حضرت پرسید: «این مردی که با شما کار می‌کند، کیست؟»

گفتند: «به ما کمک می‌کند و در عوض، چیزی به او می‌دهیم.»

حضرت فرمود: «مزدش را تعیین کرده‌اید؟»

گفتند: «خیر. هرچه به او بدهیم، راضی است.»

۱. الکافی، ج ۶، ص ۲۹۷، ح ۸.

در این هنگام، امام علیه السلام به شدت ناراحت شد و با تندی با آنان رفتار کرد. من گفتم: «فدایت شوم! چرا خودتان را ناراحت می‌کنید؟» حضرت فرمود:

من بارها اینها را از چنین کاری نهی کرده‌ام و گفته‌ام شایسته نیست که کسی را بدون تعیین مزدش، به کار بگمارند و اکیداً از چنین کاری نهی کرده‌ام. این را بدان! وقتی کارگری را برای عملی به کار می‌گیری و ابتدا مزدش را تعیین نکنی، پس از اتمام کار، حتی اگر سه برابر مزدش را هم بدهی، خیال می‌کند که مزدش را کم داده‌ای؛ ولی اگر از ابتدا با او طی کنی و سپس مزدش را بدهی، او از اینکه مزدش را کامل داده‌ای، از تو سپاس‌گزاری می‌کند و اگر یک درهم، هم بیشتر بدهی، قدرشناسی می‌کند و می‌داند که بیشتر به او داده‌ای.^۱

پرداخت سریع مزد کارگر

چند کارگر را برای یکی از باغ‌های امام علیه السلام استخدام کردیم. کارگران قرار بود تا عصر کار کنند. کارشان را که تمام کردند، امام علیه السلام به مُعْتَب - پیشکار مالی خود - فرمود: «پیش از آنکه عرقشان خشک شود، مزدشان را پرداز.»^۲

هم‌نشینی با زیردستان

امام هرگاه تنها می‌شد، اطرافیان و خدمتکاران خُرد و کلان خود را گرد می‌آورد، و با آنها سخن می‌گفت و از حال و احوال آنان پرس‌وجو می‌کرد. هرگاه حضرت بر سر سفره می‌نشست، هیچ کوچک و بزرگی، حتی نگاه‌دارنده اسبان و رگزن [حجامت‌کننده] را فراموش نمی‌کرد و او را بر سر سفره می‌شاند. این مِنَش امام برای ما خدمتکاران که پیشتر در کاخ مأمون بودیم، بسیار شگفت‌آور و البته لذت‌بخش بود. صفا و صمیمیت خوبی در منزل به سبب شیوه زندگی امام به وجود آمده بود و با رفتارهای خشک و سیاسی دربار خلیفه، خیلی فاصله داشت. یقین دارم که خلیفه این‌گونه رفتارهای امام را بر نمی‌تافت.

به یاد دارم که در ماه‌های آخر عمر امام، خبر فتح اطراف کابل به خلیفه رسیده بود و او نیز می‌خواست این خبر را به آن حضرت بدهد. خانه امام که کنار کاخ بود، درهای بسیاری داشت. یکی از این درها داخل راهرویی بود که مستقیم به کاخ مأمون وصل

۱. همان، ج ۵، ص ۲۸۸، ح ۱.

۲. همان، ص ۲۸۹، ح ۳.



می‌شد. قفل در هم از داخل کاخ باز می‌شد. روزی همه حاضران در خانه، دور تا دور امام نشسته بودیم و غذا می‌خوردیم که ناگاه صدای قفل دری را که از قصر مأمون به منزل حضرت باز می‌شد، شنیدیم.

امام فرمود: «برخیزید و پراکنده شوید.» ما هم سریع برخاستیم و مأمون با نامه‌ای بلند که در دست داشت، وارد شد. حضرت خواست برخیزد و احترام کند اما مأمون قسم داد که تو را به حق پیغمبر ﷺ برنخیز و امام نیز برنخاست. آنگاه مأمون خبر پیشرفت‌های نظامی را به امام ارائه کرد.^۱

رعایت حال زبردستان

من در اصل قمی و از خاندان اشعری‌های قم بردم؛ بنابراین مانند بسیاری از قمی‌ها، از کودکی با خاندان پیامبر خدا ﷺ آشنا بودم. در روزگاری که امام در خراسان بودند، در مقام خدمتکار در منزل ایشان خدمت می‌کردم. معمولاً در کارهای خانه با دیگر خدمتکاران امام همراه بودم.

امام به ما می‌فرمود: «هرگاه من وارد شدم و شما مشغول غذا خوردن بودید، برنخیزید تا غذا خوردن‌تان تمام شود.» چه بسیار اتفاق می‌افتاد که امام جمعی از ما را فرا می‌خواند؛ ولی به ایشان گفته می‌شد که خادمان مشغول خوردن غذا هستند، پس بلافاصله امام می‌فرمود: «رهایشان کنید تا از خوردن آسوده شوند»^۲

تواضع در برابر غلامان

مرد بلخی توانست خود را به کاروان امام برساند. کاروان خراسانیان برای استراحت توقف کرد. وقت خوردن غذا بود و خادمان وسایل آن را آماده می‌کردند. خادمان سفره را انداختند. آنگاه امام همه غلامان خود، از غلامان سیاه گرفته تا دیگر همراهان را بر سر سفره فراخواند.

مرد بلخی که از کار امام تعجب کرد، جلو رفت و مؤذبان به ایشان گفت: «قربانت

۱. عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۷۰، ح ۲۴.

۲. الکافی، ج ۶، ص ۲۹۸، ح ۱۰؛ رجال طوسی، ص ۳۶۹، ش ۱۵.



شوم، ای کاش! سفرهٔ غلامان و چاکران را جدا می‌کردید!» امام که گویی خوش نداشت چنین سخنی بشنود، فرمود: «دست بردار، این چه حرفی است. سزاوار نیست. خدای ما یکی، و مادر و پدرمان نیز یکی است و جزا و پاداش بستگی به عمل افراد دارد.»^۱

خانهٔ کوچک

یکی از کارکنان امام، نان‌خور بسیری داشت و در خانه‌ای بسیار کوچک زندگی می‌کرد. امام وقتی از این موضوع آگاه شد، خانه‌ای برای وی خرید و به او فرمود: «از آنجا که منزل شما کوچک است، بروید در فلان منزل و آنجا ساکن شوید.»
مرد خوشحال شده بود؛ ولی نمی‌خواست به منزل جدید برود. مرد به امام گفت: «از شما متشکرم؛ ولی من در همین خانه‌ام می‌مانم؛ زیرا پدرم هم، با اینکه وضع مالی‌اش خوب بود، تا وقتی زنده بود در همین خانه به سختی زندگی کرد!!»
امام که گویی از این دلیل نابخردانه ناراحت شده بود، به او فرمود: «اگر پدرت نادان بوده، آیا تو هم باید مانند او باشی!»^۲



۱. المحاسن، ج ۲، ص ۱۹۹، ح ۱۵۸۳؛ الکافی، ج ۸، ص ۲۳۰، ح ۲۹۶.
۲. الکافی، ج ۶، ص ۵۲۵، ح ۲.

بخش سوم



امام و حاکمان

دعای عرفه

روز عرفه بود. امام ایستاده بود و پیوسته دعا می‌کرد. ناگاه حالت امام تغییر کرد و سرش را پایین انداخت. علتش را از ایشان پرسیدند. حضرت فرمود: «بَرَمَکِیَان را برای آنچه با پدرم کردند، نفرین می‌کردم و امروز خداوند، نفرینم را در حق آنان مستجاب کرد.»
چندی بعد خبر رسید که هارون بر جعفر و یحیی برمکی، وزیران خود خشم گرفته، و روزگارشان دگرگون شده است.^۱

ولیعهدی

خلیفه از امام می‌خواست که خلافت را بپذیرد. به خوبی روشن بود که او در دادن این پیشنهاد، جدی نیست. امام نیز نمی‌پذیرفت. چندین بار پافشاری کرد و امام نپذیرفت. یک روز وقتی از جلسه بیرون آمدیم، فضل بن سهل - وزیر ایرانی و سیاست‌مدار خلیفه - که به شدت از اصرار مأمون خشمگین بود، فریاد زد: «تاکنون خلافت را ضایع‌تر از این ندیده بودم...» در آخرین جلسه، خلیفه خیلی بلند و مقتدرانه گفت: «ای ابوالحسن! من خودم را از خلافت عزل می‌کنم و این ردای خلافت را به شما می‌بخشم و با شما در مقام خلیفه بیعت می‌کنم...»
امام چنان پاسخی داد که دیگر خلیفه پیشنهاد خلافت را بر زبان نیاورد. ایشان وقتی رفتار فریب‌کارانه مأمون را دید، فرمود:

اگر این خلافت از آن تو است، پس خدا به تو داده، و جایز نیست لباسی که خداوند به

۱. عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۴۵، ح ۱.

قامت تو پوشانیده است، از تن بیرون کنی، و به دیگری ببوشانی، و واگذاری، و اگر این مقام از آن تو نیست، پس حتی واگذاری چیزی را که از آن تو نیست، نداری.

پس از این جلسه، خلیفه دیگر پیشنهاد: خلافت را مطرح نکرد. چند روزی به همین منوال گذاشت تا اینکه مأمون گزینه دومی را پیش روی امام نهاد. او اصرار داشت که امام، ولایتعهدی را بپذیرد. باز هم امام قبول نکرد. حضرت دلایل خود را بیان کرد و در پایان رو به مأمون گفت:

«من در حیات تو مسموم از دنیا می‌روم، و مظلومانه به شهادت می‌رسم؛ در حالی که فرشتگان آسمان و زمین بر من می‌گریند، و در سرزمین غربت، در کنار هارون الرشید دفن می‌شوم.»

سکوتی بر جلسه حاکم شد. خلیفه این سخنان را بهانه دانست. امام گفت: «اگر بخواهم قاتلم را نیز می‌توانم معرفی کنم...». ناگهان لحن خلیفه تغییر کرد و با فریاد و بی‌احترامی، به حضرت گفت: «اگر نپذیری تو را خواهم کشت، یا ولایتعهدی یا مرگ!!»

اجبار خلیفه در جمع چند نفری ما خیلی دردآور و ترسناک بود؛ اما امام خردمندانه با آرامش کامل و شجاعت تمام، با صدایی رسا فرمود:

خداوند مرا از اینکه خود را به هلاکت اندازم، نهی فرموده، اگر امر بدین‌گونه است هر کار که به نظرت رسیده، انجام ده و من ولایتعهدی را می‌پذیرم به شرط آنکه در عزل و نصب هیچ‌کس دخالت نکنم، و شیوه‌های پیشین را تغییر ندهم و از دور، مشاور و راهنما باشم.^۱

خلیفه به‌ناچار با پذیرش مشروط ولایتعهدی موافقت کرد. او حضرت را برگزید و دستور داد جشنی بگیرند.

صبر در برابر ظالمان

نام شهر ما «واسط» است. شهری سرسبز و کوچک که بین کوفه و بصره در نزدیکی مرز ایران است. حاکمان شهر، عثمانی بودند و به شیعیان آزار می‌رساندند. مدتی بود که گرفتار آزار و اذیت آنان بودم. دیگر خسته شده بودم و کاری هم از دستم برنمی‌آمد. چه کار می‌توانستم انجام دهم! جمع ما بسیار اندک، و همه امکانات حکومت در اختیار آنان بود. ناگزیر نامه‌ای به امام رضا نوشتم؛ زیرا امام پناهگاه همه مردم، به‌ویژه شیعیان بود. در نامه از ستم عثمانیان نوشتم

۱. همان، ص ۱۵۱، ح ۳.



و درد دلم را با آن حضرت بازگو کردم. امام با خط مبرکش این گونه پاسخ داد:
خداوند متعال از دوستان ما میثاق گرفته است که در برابر دولت باطل شکیبایی بورزند،
پس تو نیز در برابر حکم الهی بردبار باش؛ هنگامی که قائم ما قیام کند، حاکمان
دولت‌های باطل از قبر بیرون آمده و [خواهند گفت: «یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا هذا ما
وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ»^۱ «وای بر ما، چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت؟
این همان وعده خدای رحمان است و پیامبران راست گفته بودند»^۲.

عدالت حتی برای غیر مسلمانان

مردی از مجوسی‌های ثروتمند نیشابور از دنیا رفته و وصیت کرده بود که مقدار معینی
از میراثش را به فقرا دهند. قاضی شهر نیز طبق وصیت، اموال را بین فقرا تقسیم
کرده بود. این کار سبب اختلاف بین مجوسیان نیشابور و نارضامندی آنها شد. مجوسیان
شرح ماجرا را برای مأمون نگاشتند.

مأمون از دادن پاسخ درماند. نزد امام آمد و داستان را برای او بازگفت. سپس عرض
کرد: «آقا! شما در این مسئله چه می‌فرمایید؟»

امام فرمود: «مجوسی که به مسلمانان فقیر صدقه نمی‌دهد! نامه‌ای به قاضی بنویس و
بگو همان مقدار که از مال مجوسی به مسلمانان صدقه داده است، از بیت‌المال بردارد و به
فقرا مجوسی صدقه بدهد.»

مجوسیان که امید نداشتند حکومت عباسی به نکایت آنان رسیدگی کنند، در کمال
ناباوری گوشه‌ای از عدالت رضوی را دیدند.^۳

ترور ممنوع

نامه‌ها یکی پس از دیگری از مرو به مدینه می‌رسید. خلیفه، پیوسته برای امام
دعوتنامه می‌فرستاد و امام نمی‌پذیرفت. سرانجام یک روز خبر در مدینه پیچید که
کاروان نظامی خلیفه به شهر نزدیک می‌شود.

۱. سوره یس، آیه ۵۲.

۲. الکافی، ج ۸، ص ۲۴۷، ح ۳۴۶.

۳. عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۸، ح ۳۴.





از شایعات می‌شد فهمید که آنها برای چه آمده‌اند. فرمانده کاروان، رجاء بن ابی‌ضحاک بود. رجاء پسر عموی فضل بن سهل، وزیر خلیفه، بود. از آنجا که مأمون خیلی، به رجاء اعتماد داشت، هر جا را که فتح می‌کرد، رجاء را حاکم شهر می‌نمود تا آنجا را سامان دهد. حتی هنگامی که مأمون می‌خواست خراسان را برای همیشه ترک کند و به بغداد برود، رجاء را جانشین خود کرد. کاروان پُرمطراق حکومتی وارد مدینه شد. خبرها درست بود. آنان آمده بودند که امام را به مرو ببرند. امام دیگر چاره‌ای نداشت. باید می‌پذیرفت. کاروان چند روزی توقف کرد. امام نیز با حَرَمِ نبوی وداع گفت. من نیز افتخار داشتم که از مدینه تا مرو همراه امام باشم. روزی در خلوت به حضرت پیشنهادی دادم. گفتم: «ای فرزند رسول‌خدا! من می‌توانم نقشه‌ای بکشم و در فرصت مناسب، رجاء بن ابی‌ضحاک را بکشم. آیا اجازه می‌دهید؟» نه تنها امام اجازه نداد، بلکه به شدت مرا از این کار نهی کرد و فرمود: «می‌خواهی یک نفر مؤمن را در مقابل یک نفر کافر به کشتن دهی؟» منظور ایشان آن بود که اگر این اتفاق روی دهد، حکومت در برابر مرگ فرمانده فاسدش، قاتل وی را که فردی مؤمن است، خواهد کشت. رجاء در طول سفر بسیار به کارهای امام توجه می‌کرد و وقتی هم به مرو رسیدیم، نزد مأمون رفت و از عبادت و تقوای امام بسیار سخن گفت. به نظر می‌رسید که او خیلی شیفته امام شده بود و البته همواره به امام احترام می‌گذاشت.^۱

نماز تقیه‌ای

از آنجا که خادم حضرت بودم، همواره همراه ایشان بودم. خاطرات و احادیث بسیاری از ایشان به یاد دارم که برخی آنها را برای دانشمندان قمی بازگو کرده‌ام؛ زیرا قمی‌ها بسیار شیفته سخنان امام بودند.^۲ در ایامی که امام رضا علیه‌السلام در خراسان بود، به نماز جمعه خلیفه در مصلی می‌رفت. این رفت‌وآمد، خلاف میل ایشان بود و واقعاً برای حضرت دشوار می‌آمد که برای مصالح و تقیه، به نمازی برود که برپاکننده‌اش یکی از ظالمان است. روزهای جمعه، امام در حالی از مسجد باز می‌گشت که بدن ایشان خیس عرق و

۱. همان، ص ۲۲۲، ح ۵.

۲. علی بن ابراهیم قمی، راوی همین روایت از یاسر خادم است و می‌گوید: «یاسر و غیر او احادیث بسیاری از ابوالحسن علیه‌السلام برای من روایت کردند؛ ولی از آنجا که از آن زمان بسیار گذشته است، من آنها را از یاد برده‌ام.»

غبارآلود بود. آنگاه دست‌ها را به سوی آسمان بلند می‌کرد و این‌گونه خدا را می‌خواند: «پروردگارا! اگر رهایی من از این گرفتاری که در آن هستم، با مرگم به دست می‌آید، در آن تعجیل فرما»،^۱ و همچنان اندوهگین بود تا آنکه از دنیا رفت.^۲

نمازی که خوانده نشد

امام نمی‌پذیرفت؛ اما خلیفه پافشاری می‌کرد. نخست پیغام‌های پی‌درپی بود؛ ولی بعد حضور و اصرار و پافشاری شدید. سرانجام امام فرمود: «ای امیر! اگر مرا از این کار عفو کنی، بیشتر دوست دارم؛ اما اگر نمی‌پذیری، پس ناچارم که من مانند رسول خدا ﷺ و علی بن ابی طالب علیه السلام نماز عید را برگزار کنم.»

مأمون خوشحال شد و گفت: «مانعی ندارد، هر طور که مایلید. شب عید قربان بود جارچی‌ها در کوی و برزن، خبر نماز فردا را اعلام کردند. بامداد عبد بود. همه و صدا از بیرون می‌آمد. در خانه را باز کردم. تا چشم کار می‌کرد سران حکومت و فرماندهان سپاه و مردم، از زن و مرد و کوچک و بزرگ بودند که بی‌صبرانه چشم‌انتظار دیدن شیوه نماز نبوی و علوی بودند.»

آفتاب صبح عید، طلوع کرد. امام از نمازگاه خرد برخاست و غسل کرد. عمامه‌ای سفید از پنبه بر سر بست که یک سوی آن از سینه و سوی دیگرش از پشت آویزان بود. حضرت ساق پاها را هم برهنه کرد.

وارد صحن خانه شد. جمعی از یاران و علاقه‌مندان در حیاط ایستاده بودند. امام رو به ایشان فرمود: «همگی لباس‌هایتان را همانند من درآورید.» آنگاه عصایی به دست گرفت و از اتاق بیرون آمد و ما اطرافش بودیم. امام پابرنه بود. و شلوار خود را تا ساق پا بالا کشید، و دامن لباسش را نیز بالا زده بود. حضرت به میان ما آمد و ما در مقابلش حرکت می‌کردیم، آنگاه سربه سوی آسمان، گفت: «الله اکبر»، و آن را چهار بار تکرار کرد. آنقدر این لحظه، شگفت‌انگیز و جذاب بود که خدا می‌داند. اشک، امانان را بریده بود. امام تکبیر می‌گفت؛ به گونه‌ای که ما گمان کردیم آسمان و در و دیوار، همه با او یک صدا الله اکبر می‌گویند. ما نیز تکبیر می‌گفتیم. صدا در حیاط خانه پیچید. مردم به سمت خانه هجوم آوردند.

۱. «اللَّهُمَّ ان كان فرجى مما أنا فيه بالموت فعجله لى الساعة.»

۲. عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۸، ح ۳۴.





حرکت کردیم. خادمان دوان دوان به سوی درها دویدند و آنها را باز کردند. مأموران، بیرون خانه، سوار بر اسب، آراسته و صف کشیده ایستاده بودند. همه آنها سلاح نظامی داشتند و با اسلحه منظره بسیار جالبی تشکیل داده بودند؛ ولی همین که ما را با آن هیئت دیدند، که پاها برهنه، عمامه بر سر و...، همگی از اسبها پایین آمدند، دامن‌ها را به کمر زده و تحت‌الحنک آویخته، و بهت‌زده با حالی معنوی با جمع همراه شدند. امام، اندکی در آستانه در، درنگ کرد، سپس این اذکار را با صدای بلند گفت: «اللّٰهُ اَكْبَرُ اللّٰهُ اَكْبَرُ، اللّٰهُ اَكْبَرُ عَلَيَّ مَا هَدَانَا، اللّٰهُ اَكْبَرُ عَلَيَّ مَا رَزَقَنَا مِنْ بَهِيْمَةِ الْاَنْعَامِ، وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلَيَّ مَا اَبْلَانَا.» ما نیز صدایمان را بلند کردیم و تکبیرهای عید را می‌خواندیم. یک‌باره همه شهر به صدا و ناله درآمد. صدای گریه و فغان با تکبیرهای عید درآمیخته بود. به سمت مصلی می‌رفتیم. امام تکبیر می‌گفت و مردم با گریه تکرار می‌کردند. در مسیر مصلی، همه سواران و سپاهیان و مسئولان حکومتی، با دیدن این منظره - که حضرت پا برهنه بود - از مرکب‌شان پایین می‌آمدند و کفش‌ها و چکمه‌ها را از پای در می‌آوردند و همراه می‌شدند. مرو یک‌پارچه فغان و ناله شد و مردم نمی‌توانستند از گریه و ناله خود جلوگیری کنند. حضرت ده گام برمی‌داشت و می‌ایستاد و تکبیرات چهارگانه را می‌خواند، و چنان بود که گویا آسمان و زمین و در و دیوار همگی به او پاسخ می‌دهند. خبرها به مأمون رسید. وزیرش، فضل بن سهل که سراسیمه شده بود، به خلیفه چنین گفت: «ای امیر! اگر علی بن موسی با این وضع به محل نماز برسد، تمامی مردم از تو برمی‌گردند و فتنه‌ای رخ می‌دهد. صلاح آن است که از او بخواهی بازگردد.» هنوز به مصلی نرسیده بودیم که مأموری از جانب خلیفه آمد و از حضرت خواهش کرد که باز گردد. امام بی‌آنکه مقاومتی کند یا سخنی بگوید، پذیرفت. کفش‌های خود را پوشید و به منزل بازگشت و حبرت و تأسف بر ما و همه مردم مرو باقی ماند.^۱

تذکر به خلیفه

مثل همیشه، کنار بقیه خادمان امام، سر سفره حضرت نشسته بودیم. ناگاه خبردار شدیم که مأمون به سمت منزل امام می‌آید. امام فرمود: «سریع پراکنده شوید.» قرار بود هرگاه خلیفه می‌آید، سفره جمع شود و هرکس سر کار خود برود؛ زیرا خلیفه هیچ‌گاه حاضر نبود

۱. عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۶۲، ح ۲۱.

با زبردستانش هم‌سفره شود، چه برسد با غلامان و کنیزان، و خوش هم نداشت که ولیعهدش چنین کند. درست برعکس مَنش متواضعانه امام.

مأمون وارد شد. طوماری باز شده و بلند در دست داشت. امام خواست برای احترام از جا برخیزد. حضرت نیم‌خیز شده بود که مأمون قسم داد که تو را به حق پیامبر از جا برنخیز. نزدیک شد و خود را به حضرت رساند و روی ایشان را بوسید و مقابل حضرت، روی تشک و متکایی که آنجا بود، نشست. آنگاه در حالی که خِرشحال بود، مغرورانه با صدایی بلند، نامه را خواند. در نامه خبر فتح تعداد قابل توجهی از شهرها و روستاهای نواحی کابل بود. نویسنده نامه نوشته بود که ما قلعه فلان را فتح و چنان و چنین کردیم و...

مأمون که از خواندن نامه فارغ شد، نگاهی به امام کرد و انتظار داشت آثار شادمانی را در سیمای ایشان ببیند. ولی امام بسیار عادی او را نگاه می‌کرد.

خلیفه پرسید: «آیا فتح قریه‌ای از قریه‌های اهل شرک تو را خشنود نمی‌کند؟ آیا این پیروزی سُور و خوشحالی ندارد؟»

امام با لحنی سرزنش‌آمیز، خلیفه را نصیحت کرد و فرمود:

ای امیر! از خدا پروا و تقوا پیشه کن به‌ویژه در مراعات امت محمد ﷺ و مأموریتی که خدا به تو داده! سرزمین‌هایی را که بر آنها حکومت می‌کنی، رها کرده‌ای تا از بین بروند و به امورشان رسیدگی نمی‌کنی! این ممالک را به عهده کارگزارانی گذاشته‌ای، که آنان برخلاف آنچه خدا فرموده است، بر این امت حکومت کنند؟ تو کاملاً از مدینه، شهر پیامبر خدا ﷺ غافل شده‌ای شهری که محل ریزش رحمت و نزول وحی است. فرزندان مهاجر و انصار در مدینه مظلوم وقع شده‌اند و در دوره خلافت تو به آنان پی‌درپی ظلم و ستم می‌شود و دادرسی ندارند و کسانی که بر آنان مسلط‌اند، ملاحظه و رعایت هیچ‌کونه پیمان و عهدی نه با خدا و نه با خلق خدا می‌کنند...

امام پیوسته او را پند می‌داد و او را از غفلتش دربارهٔ مسلمانان و ظلم‌های کارگزارانش، به‌ویژه در حجاز آگاه می‌کرد. خلیفه هیچ نمی‌گفت و فقط گوش می‌کرد.

آخرین جمله حضرت چنین بود:

«ای امیر! از خدا بترس و به امور مسلمانان رسیدگی کن! ای امیر! آیا نمی‌دانی که ولی و سرپرست مسلمین، حکمش حکم عمود خیمه است، هر کس آهنگ آن خیمه می‌کند، عمود را می‌گیرد؟!»



مأمون با صدایی آهسته که نشان از ناراحتی و سرخوردگی‌اش داشت، پرسید: «ای سید من! اکنون چه کنم، نظر شما چیست؟»
امام فرمود:

نظر من این است که از این سرزمین‌ها بیرون روی و به پایتخت و مرکز خلافت که پدرانت در آنجا بودند، رحل اقامت افکنی، و در آنجا به امور مسلمانان رسیدگی کنی، و مدیریت آنجا را به دیگران واگذاری؛ زیرا خداوند تعالی از کارهای تو خواهد پرسید.

مأمون برخاست و عرض کرد: «نظر شما درست و پسندیده و صحیح است»، و بیرون رفت، و فرمان داد که همگی برای رفتن به عراق حاضر شوند.^۱

بازتاب اعمال حاکمان

امام می‌فرمود: «هرگاه حکمرانان دروغ بگویند، باران نمی‌بارد، هرگاه سلطان ستم کند، دولت سست و بی‌اعتبار شود، هرگاه زکات داده نشود، چارپایان می‌میرند.»^۲

دعای باران، مبارزه با شایعه

از زمانی که خبر ولایتعهدی امام منتشر شد، بزرگان حکومت خیلی ناراحت بودند. آنان حکومت عباسی را بر باد رفته می‌پنداشتند و پیوسته از اینکه حاکمان بعدی، بنی‌فاطمه هستند، اظهار ناخرسندی می‌کردند. آنها پیش از این به احترام ورود امام به کاخ، همیشه برمی‌خاستند؛ اما پس از ولایتعهدی، برخی از ایشان قرار گذاشتند که دیگر احترام امام را رعایت نکنند؛ هرچند موفق نشدند؛ زیرا هیبت امام - و اعجاز الهی - سبب شده بود که به محض ورود، باز هم همگی برمی‌خاستند و معمولاً هم بعدش همدیگر را ملامت می‌کردند. یک روز مثل همیشه، کارهای کاخ را انجام می‌دادم که شنیدم برخی می‌گویند: «از وقتی که علی بن موسی ولیعهد شده، آسمان بخل کرده و بارانش را از ما دریغ داشته است. این، از قدم بد او به این سرزمین است.»

هنوز یک روز نگذشته بود که این شایعه در همه مرو پخش شد. عباسیان که خود شایعه را ساخته بودند، از انتشار زود هنگام آن خرسند بودند. خبر به مأمون رسید. خیلی

۱. همان، ص ۱۷۱، ح ۲۴.

۲. مالی مفید، ص ۳۱۰، ح ۲.



ناراحت شد. برایش بد می‌شد. بی‌درنگ خود را به امام رساند و ماجرا را به ایشان گفت و خواست تا حضرت نماز باران بخواند و دعا کند تا خداوند باران بفرستد. امام پذیرفت تا به صبحا برود و دعا کند. مأمون خیلی خوشحال شد. آن روز جمعه بود و امام روز دوشنبه را برای این کار مناسب دید. خلیفه دوست داشت این شایعات زودتر پایان یابد، و دوشنبه را دیر می‌دانست؛ ولی امام به او فرمود:

من جدّم رسول خدا ﷺ را در خواب دیدم که جدّم امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز با او بود. پیامبر به من فرمود: «پسر جانم تا روز دوشنبه صبر کن، آنگاه به صحرا برو و از خداوند، باران بطلب، خداوند متعال برای مردم باران خواهد فرستاد. آنان را خبر ده از آنچه که خداوند عزیز به تو نشان خواهد داد تا مردم از جایگاه تو با خبر شوند...». مردم خود را برای روز دوشنبه آماده کردند. بیرون شهر محلی برای سخنرانی امام تدارک دیدند و منبری را در آنجا قرار دادند.

روز دوشنبه شد. امام به سوی صحرا حرکت کرد. مردم نیز از هر سو به جمع امام می‌پیوستند. جمعیت بسیاری جمع شده بود.

بارش باران برای همه ضروری بود؛ زیرا بیشتر مردم، کشاورزی و دامپروری می‌کردند. زن و مرد و کودک بود که در کوچه‌های مرو موج می‌زدند و خود را به شاهراهی می‌رساندند که به صحرا تمام می‌شد. گویا همه آمد، بودند.

امام بالای منبر رفت. نخست مثل همیشه خدا را سپاس گفت و از نعمت‌های الهی شکر کرد. آنگاه رو به جمعیت با حالت دعا این‌گونه سخن گفت:

«ای پروردگار من! تویی که حق ما اهل بیت را بزرگ و عظیم قرار دادی، تا مردم به امر تو دست به دامن ما شوند و از ما یاری طلبند، و امیدوار کرم تو باشند و رحمتت را بجویند و به احسان تو چشم دوزند، و بخششت را طلبند، پس سیراب کن ایشان را به بارانی پُر سود، فراگیر، بی‌وقفه و بی‌درنگ، و بی‌ضرر و زیان؛ بارانی که ابتدایش پس از بازگشتن ایشان از این صحرا به منازل و قرارگاه‌هایشان باشد!»

به خدایی خدا و پیامبری رسول خدا ﷺ همین که امام این دعاها را کوتاه و پر معنا را خواند، بادها از هر سو وزیدن گرفت. مردم به آسمان نگاه می‌کردند. دقایقی نگذشته بود



که حضور ابرهای باران‌زا آسمان مرو را تیره و تار کرد.

رعد و برق سبب شد که همه برخیزند و آماده حرکت شوند؛ ولی امام بی‌حرکت و با آرامش کامل ایستاده بود. امام، مردم را آرام کرد و فرمود: «ای مردم! آرام باشید. صف‌ها را به هم نزنید. این ابرها برای اینجا نیست. آنها به سوی فلان شهر می‌روند، و قرار است در آنجا ببارند.» همه ابرها رفتند و بارشی رخ نداد. دقایقی گذشت. ابر دیگری آمد. رعد و برق هم شد. همه گفتند این بار دیگر باران خواهد آمد. امام دوباره فرمود: «سر جای خود آرام بگیرید، این ابر نیز برای شما نیست. به فلان منطقه می‌رود و برای مردم آنجا می‌بارد.» تا ده مرتبه ابرها آمدند و رفتند مرتبه یازدهم، قطعه ابری آمد. همه نگاه‌ها به امام بود. این بار حضرت فرمود:

این ابر را خداوند عزوجل ببری شما فرستاده است. پس خدا را برای تفضلی که بر شما کرده است، سپاس گویند. اکنون برخیزید و به منزل‌های خود بروید. این ابر بالای سر شماست و نمی‌بارد تا وقتی که به خانه خود برسید. آنگاه خواهد بارید، و آن مقدار بر شما به خوبی خواهد بارید که شایسته کرم خداوندی است، و سزاوار شأن و جلال اوست.

امام این را گفت و از منبر پایین آمد، و به شهر بازگشت. مردم هم به دنبال امام به شهر برمی‌گشتند و همواره به آسمان نگاه می‌کردند.

مردم به خانه‌هایشان رسیدند. از پشت پنجره‌ها ابرها را می‌دیدند و منتظر بارش باران بودند. رعد و برق‌های شدیدی، هر لحظه آرامش مرو را به هم می‌زد، مردان حکومت هم در قصر و خانه‌هایشان به آسمان می‌نگریستند...

رگبار باران، اعجاب همه را برانگیخت. باران شدید، باریدن گرفت. چیزی نگذشت که همه شهر از آب باران شاداب شد. رودها، آبگیرها، گودال‌ها و حتی صحرا را آب فرا گرفت.

همه جا سخن از دعای امام رضا علیه السلام بود. مردم به یکدیگر تبریک می‌گفتند. جمع زیادی به منزل امام آمده بودند و به فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله تبریک و تهنیت می‌گفتند. مردم گفتند که خدا عجب جایگاهی به علی بن موسی علیه السلام داده است. این کرامت گوارای او باد! خوشحالی در نگاه‌های مردم موج می‌زد. بیش از همه، اصحاب راستین امام از این کرامت شادمان بودند. امام در میان جمعیت حاضر شد. آنگاه فرمود:

ای مردم! از خدا بترسید و نعمت‌های او را قدر بدانید و با نافرمانی کردن، نعمت‌ها را از خود فراری ندهید، بلکه نعمت‌های الهی را با طاعت و بندگی و شکرگزاری بر



آنها و بر عطایای پی‌درپی خداوندی، دائم و همیشگی کنید. سخنان امام، بسیار مفصل بود. مردم هم خوب گوش می‌دادند. امام به خوبی شایعات شکل گرفته را خنثی کرد. عباسیان از این پیشامد سخت ناراحت و درهم شدند. امام جواد علیه السلام از این ماجرا یاد می‌کرد و می‌فرمود: «به سبب دعای پدرم، برکت همه را فرا گرفت.»^۱

نفرین امام

هر روز بر رونق جلسات امام رضا علیه السلام در مرو افزوده می‌شد. مردم حتی از شهرها و روستاهای اطراف برای شرکت در این جلسات می‌آمدند. شیفتگی مردم خراسان به امام بسیار دیدنی بود. خبرچینان حکومت، هر از چند گاهی حضور پُر رنگ مردم را به مأمون گزارش می‌کردند، تا اینکه یک روز یکی از مأموران حکومتی نزد خلیفه رفت و گفت:

علی بن موسی پیوسته مجالس علمی برگزار می‌کند. او در این جلسات، اصول دین و مذهب تشیع را بیان می‌کند و بسیاری از مردم فریفته مقام علمی او شده‌اند. بیم آن می‌رود، که هر روز بر شمار علاقه‌مندان وی افزوده شود.

خلیفه، حاجب خود، محمد بن عمرو طوسی را فراخواند و از او خواست تا مانع شرکت مردم در این مجالس شود. مأموران، آشکارا مردم را پراکنده می‌کردند. یکی از مأموران پیش آمد و از امام خواست تا به دربار خلیفه برود.

امام وارد دربار شد. خلیفه با رویی درهم کشیده به حضرت پرخاش کرد. بی‌احترامی‌های خلیفه، امام را آزرده؛ به گونه‌ای که ب‌حالتی ناراحت از کاخ بیرون آمد.

لب‌های مبارکش حرکت می‌کرد. نزدیک رفتم ر گوش کردم. امام می‌گفت: «سوگند به حق مصطفی و مرتضی و سیده‌النساء که او را نفرین می‌کنم...»

به منزل رسیدیم. حضرت آب خواست. غلامان، سریع آب آوردند، امام دو رکعت نماز خواند و در قنوت این‌گونه خدا را خواند:

بارالها! ای خدایی که قدرتت کامل و فراگیر است، و ای دارای دریای رحمت بی‌کران، و ای صاحب نعمت‌های بی‌پایان، و نیکویی‌های پیوسته و پی‌درپی، و دارنده گرم‌های بی‌شمار، ای آنکه وصف را مثال نشاید، و تشبیهت به‌مانند و نظیر نیاید... انتقام گیر از آن کس که بر من ستم روا داشته و مرا سبک کرده و پیروان

۱. عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۸۰، ح ۱.



مرا از در خانه من رانده است. تلخی خواری، و خفت را بدو بچشان؛ چونان که او به من چشانیده است، و وی را از درگاه رحمت و کرمّت دور کن، آن چنان که چرک و پلیدی و آلودگی دور ریخته و زدوده می‌شود.

قنوت طولانی امام هنوز تمام نشده بود که ناگهان زلزله شدیدی، مرو را لرزاند. گرد و غبار برخاست. صدای آه و ناله و گاه فریاد از خانه‌های مجاور و بیرون خانه به گوش می‌رسید. فریاد و فغان اوج گرفت. غوغای شدیدی در شهر افتاده بود...؛ ولی من از جای خود حرکت نکردم تا وقتی که مولایم سلام نماز خود را گفت. آنگاه ایشان رو به من، فرمود: «ای اباصلت! به پشتبام برو و از آنجا بیرون و جاده را بنگر و...»

به پشت بام رفتم. غوغایی رخ داده بود، برخی از مردم، چوب به دستشان بود و برای کمک این سو و آن سو می‌رفتند. گروهی سرهایشان شکسته بود. ناگهان مأمون را دیدم که زره پوشیده است و به گونه‌ای ناشناس از قصر به سرعت می‌گریخت.

شاگرد حجامت‌گر را دیدم که از بالای بام خشتی پرتاب کرد، و به سر مأمون زد. کلاه خود خلیفه افتاد سرش هم شکست و از سر او خون بسیاری جاری شد. شاگرد حجامت‌چی که نمی‌دانست زره‌پوش همان مأمون است، خیلی ترسیده بود... .

زلزله سبب شد که بسیاری از کارهای حکومت دچار مشکل شود، و چیزی نگذشت که مأمون با خفت تمام، همراه با لشکریانش شهر را ترک کردند. این‌ها همه از نفرین امام بود.^۱



۱. عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۸۴، ح ۱.

بخش چهارم



امام، خوراک و بهداشت

فصل اول

بهداشت لباس و آراستگی

اعمال بهداشتی هفته

امام، برنامه بهداشتی هفته را این گونه می فرمود: «روز سه شنبه، ناخن های خود را کوتاه کنید. روز چهارشنبه استحمام، روز پنجشنبه حجامت، و روز جمعه خوشبو کردن خود با بهترین عطرهایتان.»
امام به عطر زدن بسیار اهمیت می داد و معتقد بود که اگر کسی نمی تواند هر روز عطر بزند، دست کم روز جمعه - یعنی هفته ای یک بار - عطر بزند.^۱

عطر زدن

امام می فرمود: «عطر زدن از اخلاق پیامبران است»، و خودش نیز بسیار به آن پایبند بود. وقتی حضرت از منزل بیرون می رفت بوی خوش بخور ایشان آشکار بود. در روزهای حضور حضرت در مرو، ایشان پیوسته خود را به شیوه های گوناگون معطر می ساختند. خوب به یاد دارم که امام خود را به عود هندی خام بخور می داد، و معطر می ساخت، سپس با گلاب و مشک خود را خوشبو می کرد. گاهی نیز دستور می داد که مشک را با برگ درخت بان (که درخت معطری است و از برگش برای بوی خوش استفاده می کنند) درآمیزند و عطری به قیمت هفتصد درهم بسازند. فضل بن سهل، وزیر مأمون، به این کار امام ایراد گرفت که معنا ندارد این همه هزینه برای عطر! مردم بر شما عیب خواهند

۱. عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۵۲، ح ۲۰ و ۲۱.

گرفت. امام در جوابش فرمود: «تو مگر نمی‌دانی یوسف با اینکه پیامبر بود، لباس دیبای زرین می‌پوشید و روی صندلی طلا می‌نشست. اینکار، از مقام علم و دانش او چیزی نکاست.» سپس امام دستور داد که عطر غالیه^۱ - که در آن زمان معروف بود - برای ایشان بسازند؛ همان عطری که پیامبر هم استفاده می‌کرد و البته خیلی هم هزینه‌بر بود.

امام می‌فرمود: «شایسته نیست که انسان هیچ روزی عطر و بوی خوش را ترک کند. اگر هر روز نمی‌تواند عطر بزند، دست‌کم یک روز در میان عطر بزند، و چنانچه این مقدار هم نمی‌تواند، هفته‌ای یک بار عطر بزند، و این کار را ترک نکند.»^۲

شانه زدن

از وقتی که امام به مرو آمده بود، مرا نگهبان خانه امام گماشته بودند. برخی کارهای ایشان هنوز در خاطر من مانده است. مثلاً یک روز امام می‌خواست به کاخ مأمون برود، غلامان اسب ایشان را آوردند. امام در حیاط خانه ایستاده بود. پیش از آنکه سوار بر مرکب شود، متوجه شدم که چیزی می‌خواهد. جلو رفتم. امام شانه خود را می‌خواست. سریع رفتم و شانه ایشان را آوردم. امام سر و ریش خود را شانه زد، و در هر بار چند مرتبه شانه را بر ریش و موهای سر می‌کشید. آنگاه رو به من فرمود: «پیامبر خدا ﷺ فرموده است که هرکس شانه را هفت بار بر سر و صورت خود بکشد، مریض نمی‌شود.»^۳



انگشتر

بسیاری از شیعیان را می‌شد از انگشتر عقیقی که در دست راستشان بود، شناخت. این، از دستوره‌های امام به شیعیان بود. ایشان می‌فرمود: «انگشتر عقیق، فقر را از بین می‌برد و نفاق را از دل‌های مردم زایل می‌کند.» شیعیان نیز معمولاً دنبال عقیق بودند. خود امام نیز دو انگشتر به دست می‌کرد. یک انگشتر را که از پدرشان موسی بن جعفر علیه السلام

۱. غالیه، گونه‌ای از عطرهاى رایج آن زمان بوده که ترکیبی از مشک، کافور، عنبر و روغن مخصوص بوده است. (النهائیه، ج ۳، ص ۳۸۲).

۲. الکافی، ج ۶، ص ۵۱۰، ح ۱ و ص ۵۱۸، ح ۳ و ج ۶، ص ۵۱۶، ح ۴؛ عیون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۹۲، ح ۳ و ج ۲، ص ۲۵۲، ح ۲۰ و ۲۱؛ النهائیه، ج ۳، ص ۳۸۲.

۳. مکارم‌الاخلاق، ص ۷۲.

به ارث برده بود و روی نگین آن عبارت «حَسْبِيَ اللَّهُ» حک شده بود و یک شاخه گل و یک هلال هم در بالای آن نقاشی شده بود.

روی انگشتر دیگر امام، عبارتی نقش بسته بود که ما نمی‌دانستیم چیست. یک روز یونس بن عبدالرحمن، از امام پرسید که روی نگین شما چه عبارتی نوشته شده است؟ امام فرمود: «نقش نگین من این است: ما شاءَ اللهُ لا قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّهِ».

روز دیگری نیز سخن از نوشته‌های روی انگشتر شد. امام از نقش انگشتر حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام یاد کرد و فرمود: روی انگشتر ایشان، این دو جمله بود که آنها را از انجیل گرفته بود: «خوشا به حال بنده‌ای که به واسطه او، خداوند به یاد آورده می‌شود! و بدا به حال بنده‌ای که به واسطه او خداوند، فراموش می‌گردد.»^۱

لباس

لباس امام، زبر و خشن بود؛ اما وقتی بین مردم حضور می‌یافت، خود را برای آنان می‌آراست، و لباسی سنگین می‌پوشید.^۲

لباس نو

همه کارهای امام، نظم و ویژه‌ای داشت. مدتی خادم ایشان بودم. خوب به یاد دارم که هرگاه ایشان می‌خواست لباس بپوشد، همواره از سمت راست خود لباس را بر تن می‌کرد، و هنگامی که لباس نو می‌خرید و می‌خواست بپوشد، نخست یک کاسه آب می‌طلبید. امام بر آب کاسه، ده بار سوره «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ»، ده بار سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ» و ده بار سوره «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» می‌خواند و سپس آب را بر آن لباس می‌پاشید.

یک بار جرئت کردم و از ایشان چرایی این کار را پرسیدم. حضرت فرمود: «هر کس قبل از اینکه لباس نو را بپوشد، چنین کند، تا هنگامی که یک نخ از آن لباس باقی باشد، زندگی‌اش با وسعت و راحت خواهد بود.»^۳

۱. الکافی، ج ۶، ص ۴۷۳، ح ۴ و ۵ و ص ۴۷۱، ح ۶؛ عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۶۱، ح ۲۰۶.

۲. عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۹۲، ح ۱.

۳. همان، ج ۱، ص ۲۸۱، ح ۹۱.



محاسن رنگین

امام معمولاً محاسن زیبایشان را خضاب می‌کرد. بنابراین ریش ایشان همیشه سیاه بود. با خودم گفتم باید از امام بپرسم که چرا چنین می‌کند؛ زیرا محاسن سفید به هیبت آدمی می‌افزاید! یک روز فرصتی پیش آمد و به ایشان گفتم: «چرا شما محاسن خودتان را با رنگ سیاه، رنگ می‌کنید؟»

امام فرمود: «رنگ کردن محاسن ثواب دارد، وانگهی این کار بر عفت بانوان می‌افزاید. اگر مردها خضاب می‌کردند و خویشان را می‌آراستند، زنان از جاده عفاف بیرون نمی‌رفتند.»^۱



۱. الکافی، ج ۶، ص ۴۸۰، ح ۱.

فصل دوم

خوراک و خوردنی‌ها

خوردن

حضرت بر این باور بود که باید غذا خوردن را با سبک‌ترین غذاها آغاز کرد، و می‌فرمود: «به اندازه عادتت و بسته به وطن و فعالیتت و زمانت، خوردن غذا را آغاز کن.» بارها دیده بودم که حضرت پس از خوردن غذا به پشت دراز می‌کشید و پای راست را روی پای چپ می‌انداخت. شام شب را لازم می‌دانست؛ ولی برکم خوردنش تأکید می‌کرد، و می‌فرمود: «کسی که می‌خواهد تندرست و بدنی لاغر و چابک داشته باشد، از شام شبش کم کند.»^۱

سرکه با نمک

هوای شهر مرو معتدل، و شاید هم قدری خنک بود. با هوای گرم و سوزان مدینه خیلی فرق داشت. وقت خوردن غذا شد. سفره را انداختند. در سفره، هم سرکه بود و هم نمک. می‌خواستیم نمک بردارم که غذایم را با نمک آغاز کنم؛ اما در کمال تعجب دیدم که امام، غذای خود را با خوردن سرکه آغاز کرد. شگفت‌زده شدم. نتوانستم اظهار نظر نکنم به امام گفتم: «فدایت شوم! همیشه به ما می‌گفتید که غذا را با نمک آغاز کنیم؛ ولی خودتان با خوردن سرکه غذا را شروع کردید!»

امام فرمود: «سرکه هم مانند نمک است. سرکه ذهن را استوار می‌کند و بر خرد می‌افزاید.»^۲

۱. المعاسن، ج ۲، ص ۲۳۶، ح ۱۷۲۳؛ طب الإمام الرضا علیه السلام، ص ۱۵؛ بحار الانوار، ج ۶۲، ص ۳۲۴.

۲. الکافی، ج ۶، ص ۳۲۹، ح ۴.

آداب غذا خوردن

امام به شستن دست‌ها قبل و بعد از خوردن غذا بسیار اهمیت می‌داد و می‌فرمود که این کار، نعمت را پایدار و همیشگی می‌کند.

حاضران نشسته بودند. خدمتکاران آب آوردند. امام از حاضران خواست که برای خوردن غذا دست‌هایشان را بشویند. البته فرمود که هرکس دست‌هایش تمیز است، مانعی ندارد که نشوید. یکی از حاضران دستش کثیف بود؛ ولی نمی‌خواست آنها را بشوید.

امام به او فرمود: «دست‌هایت را بشوی، شستن اول، برای ماست و شستن دوم، برای خودت. اگر خواستی، شستن دوم را ترک کن.»

قدری فکر کردم که منظور امام چیست؟ مقصود ایشان این بود که شستن پیش از غذا در خوراک دسته‌جمعی - که همگی با دست از یک ظرف غذا می‌خوردند - به سود همه است؛ اما شستن پس از غذا فقط برای خود فرد مفید است. اگر کسی نمی‌خواهد بهداشت فردی را رعایت کند، حق ندارد به دیگران آسیب برساند.^۱

شستن دست پس از غذا

افتخاری بود که میزبان امام و جمعی از شیعیان بودم. مرسوم بود بعد از غذا، تَشت آب بیاورند تا حاضران دستشان را بشویند. امام بالای مجلس نشسته بود. خادم برای احترام می‌خواست که از امام آغاز کند. آب و تَشت را سمت امام برد. حضرت متواضعانه نپذیرفت و فرمود که از همان طرف راست شروع کنید.

خادم پس از آنکه نفر اول دستش را شست، گویا از امام خجالت کشید و دوباره می‌خواست به طرف امام بیاید که حضرت فرمود: «تَشت را بلند نکنید. همان‌جا باشد، هرکس می‌خواهد دستش را بشوید، برود همان‌جا...»^۲

نوشیدن آب بین غذا

حضرت از جدشان، پیامبر خدا ﷺ روایت می‌کرد که بهترین خوراکی دنیا و آخرت، گوشت است و پس از آن «برنج»، و «آب» هم بهترین آشامیدنی دنیا و آخرت است؛ با این

۱. المحاسن، ج ۲، ص ۲۰۰، ح ۱۵۸۷؛ الکافی، ج ۶، ص ۱۳؛ بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۴۹، ح ۶.

۲. الکافی، ج ۶، ص ۲۹۱، ح ۳.



حال حضرت، نوشیدن آب را بین غذا خوش نمی‌داشت. امام بر این باور بود که هرکس می‌خواهد معده‌ش او را آزار ندهد، میان غذا خوردن، آب ننوشد تا از خوردن غذا دست کشد؛ زیرا کسی که بین غذا چنین کند، رطوبت در بدنش می‌نشیند و معده‌اش ضعیف می‌شود و رگ‌ها نمی‌توانند نیروی موجود در غذا را بگیرند، و اگر پی‌درپی آب به معده ریخته شود، معده، گشاد می‌گردد.^۱

خرما

انواع و اقسام خرما در مدینه وجود داشت. هر یک اسمی داشت: «عجوه»، «صیحانی»، «برنی» و ... مشهور بود که «عجوه» از کاشته‌های پیامبر ﷺ است و «برنی» هم بسیار پر فایده است. برنی، از خرماهای مرغوب بود که شکش دایره‌ای و رنگش سرخ مایل به زرد بود. می‌گفتند که پیامبر ﷺ نه فایده برای این خرما از جبریل شنیده است.

بسیار با خانه و خانواده امام رفت و آمد می‌کردم؛ زیرا ما هم از بنی‌هاشم بودیم و آن حضرت، بزرگ‌خاندان ما بود. یک روز که به خانه آن حضرت رفته بودم، دیدم یک ظرف خرما برنی در مقابل ایشان است و امام با کمال انتها مشغول خوردن است. همین که حضرت مرا دید، تعارفم کرد که جلو بروم و ... من نیز جلو رفتم. چند خرما خوردم و گفتم: «فدایت شوم! شما خیلی با علاقه خرما می‌خورید!!»

حضرت فرمود: «آری! من خیلی خرما را دوست دارم.»

پرسیدم: «چرا؟»

حضرت فرمود:

زیرا پیامبر اکرم ﷺ و همچنین امیرالمؤمنین خیلی به خرما علاقه داشتند، حسنین نیز همین‌طور بودند. زین‌العابدین علیه السلام و صادقین علیهم السلام نیز علاقه‌مند به خرما بودند. پدرم موسی بن جعفر هم خرما را دوست داشت. من هم به خرما علاقه دارم. شیعیان ما نیز خرما را دوست دارند؛ زیرا آنها از سرشت ما آفریده شده‌اند؛ ولی دشمنان ما به شراب علاقه دارند؛ زیرا آنها را از شعله آتش آفریده‌اند.^۲

۱. طب الامام الرضا علیه السلام، ص ۳۵، عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۳۸، ح ۷۸ و ۷۹.

۲. الکافی، ج ۶، ص ۳۴۵، ح ۶؛ المحاسن، ج ۱، ص ۷۶، ح ۳۷؛ النهایة، ج ۳، ص ۱۸۸؛ المعجم الوسیط، ج ۱، ص ۵۲.



چند سفارش خوراکی

بسیاری از وقت‌ها امام توصیه‌های پزشکی می‌کرد. توصیه‌هایی که، صحبت‌های جدّ بزرگوارشان پیامبر خدا ﷺ بود.

امام نقل می‌کرد که بهترین و بالاترین خوراکی‌ها چه در دنیا و چه در آخرت، گوشت است. بهترین آشامیدنی در این دنیا و آن دنیا آب است. برشما باد به روغن زیتون؛ زیرا معده را پاک، و اعصاب را تقویت می‌کند، و بیماری فرسوده کننده را از بین می‌برد، اخلاق را نیکو می‌کند، و به روح آرامش می‌دهد، و اندوه و غم را می‌زداید. از میان میوه‌ها نیز انار بخورید؛ زیرا هر حبه‌ای از انار که وارد معده شود، قلب را صفا و نور می‌بخشد، و البته هیچ چیز نزد خداوند منفورتر و مکروه‌تر از پرخوری نیست.^۱



۱. عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۳۸، ح ۷۸، ۸۰، ۸۱ و ۸۹.

بخش پنجم



امام و علم و حکمت

فرا تر از هر دانشمند

دانشمندتر از ایشان ندیدم. هیچ دانشمندی را هم ندیدم که او را دیده باشد، مگر آنکه با من در بی نظیری دانش امام همداستان باشد. بارها مأمون، دانشمندان رشته‌های مختلف و حتی بزرگان و عالمان ادیان گوناگون را گرد می‌آورد تا با امام مناظره کنند و همواره ایشان در حالی پیروز می‌شد که همگی دانشمندان و بزرگان بر برتری حضرت اقرار می‌کردند و از ناتوانی خویش سرافکنده بودند.

روزی امام، به یاد ایام گذشته از مدینه سخن گفت. حضرت فرمود:

«داخل روضه نبوی^۱ در مسجد النبی ﷺ می‌نشستم. در مدینه، دانشمندان بسیاری بودند که هرگاه یکی از آنها در مسئله‌ای فرو می‌ماند، به من اشاره می‌کردند. این شیوه همه عالمان مدینه بود. معمولاً آنها افراد را نزد من می‌فرستادند و من جواب آنها را می‌دادم.»^۲

دانش امام

ابراهیم بن عباس صولی از دانشمندان و شاعران بزرگ بود. او مدتی در خراسان با امام انس پیدا کرده بود. ابراهیم، دانش امام را این‌گونه گزارش می‌کند:

هرگز ندیدم از علی بن موسی ﷺ سؤالی شود، مگر اینکه پاسخ آن را می‌دانست.

۱. روضه نبوی - حد فاصل بین منبر و منزل پیامبر - که مقدس‌ترین مکان در مسجد النبی است. پیامبر خدا ﷺ فرمود: «این مکان، باغی از باغ‌های بهشت است.»

۲. بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۰۰، ح ۱۷.

هیچ کس را از وی با اطلاع‌نر به تاریخ از ابتدای زمان تا روزگار خودش ندیدم. مأمون با سؤال از هر چیز، پیوسته او را می‌آزمود؛ ولی او پاسخ درست می‌داد. همه گفتار و جواب‌ها و شواهدی که می‌آورد از قرآن بود. یکی از کلمات مشهور آن حضرت که همواره به خاطر می‌ماند، چنین است: «گناهان صغیره راهی به سوی ارتکاب گناه کبیره است، و هرکس در گناه کوچکی از خدا نترسد، در گناهان بزرگ هم از خدا نخواهد ترسید، و اگر خداوند مردم را به بهشت دعوت نمی‌کرد و از دوزخ هم نمی‌ترساند، باز هم واجب بود اطاعتش کنند و از نافرمانی‌اش بپرهیزند؛ زیرا خدا در حق بندگان خویش، تفضل و نیکی و لطف کرده و به ایشان، نعمت وجود را نیز ارزانی داشته و آنان را از نیستی به هستی آورده است که شایسته آن نبودند.»^۱

پاسخ‌گویی

بین مدینه تا مرو، امام در هیچ شهری قدم نمی‌گذاشت، مگر اینکه اهالی آن شهر به دیدنش می‌آمدند و مسائل و مشکلات دینی و علمی خود را از حضرت می‌پرسیدند، و امام به پرسش‌های آنان پاسخ می‌داد.

آن حضرت برای مردم، بسیار از پدر و اجداد گرامی‌اش علیهم‌السلام و از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حدیث می‌کرد.^۲

استناد به قرآن

امام، هم در مدینه و هم در خراسان، سخنرانی می‌کردند. برای نمونه، جلسات منظم و بسیاری در مسجد بنو معاویه در مدینه برپا می‌کردند.

از جلسات خراسان نیز استقبال خوبی می‌شد. سخنان امام کامل و جامع بود. هیچ کس را این چنین سخنران و عالم ندیده بودم. خوب به خاطر دارم که روزی امام، صفات مؤمن را بیان می‌کرد. این را هم یادم رفت بگویم که آن حضرت، معمولاً حرف‌های خود را با آیات قرآن مستند می‌کرد؛ یعنی به گونه‌ای شاهدهی از آیات قرآن می‌آورد.

آن روز حضرت فرمود: «مؤمن، مؤمن نیست؛ مگر اینکه سه خصلت در او باشد: سنتی از پروردگارش، سنتی از پیامبرش و سنتی از امامش.»

۱. عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۹۳، ح ۴.

۲. همان، ص ۱۹۶، ح ۵.



منظور امام از سنت، همان شیوه و روش بود؛ یعنی مؤمن باید سه روش یا سه صفت از خداوند، پیامبر و امام را در خود پرورش دهد.
آنگاه امام این‌گونه ادامه داد:

سنتی که باید آن را از پروردگارش بیاموزد، «حفظ اسرار خویش» است. شیوه خدا این است که کسی را از اسرار خویش آگاه نمی‌کند. خداوند می‌فرماید: ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ﴾؛ «خداوند عالم به غیب است و هیچ‌کس را از غیب خود آگاه نمی‌کند، مگر کسی را که بپسندد و از وی راضی باشد. که همان پیامبران هستند»^۱.

و سنت دوم، سنت پیامبر است که آن «مدارا کردن با مردم» است. این شیوه همیشگی پیامبر خدا بوده است. خداوند پیامبرش را به مدارا کردن با مردم امر می‌کند و می‌فرماید: ﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾؛ «از مردم بیش از توانشان توقع نداشته باش و با مردم با تسامح رفتار کن و امر به معروف کن و از نادانان درگذر و روی گردان»^۲.

و اما سنتی که از امامش باید بیاموزد، پیشه کردن صبردرسختی‌ها و مشکلات است. خداوند می‌فرماید: ﴿وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ﴾؛ «در سختی و مشکلات صبر می‌کنند»^۳.

نشر روایات اهل بیت علیهم‌السلام

سال‌ها در مکتب خلفا تحصیل کرده بودم. خود را دانشمندی توانمند و حدیث‌پژوهی عالم می‌دانستم. تا اینکه علی بن موسی علیه‌السلام در سفر به خراسان، از نیشابور گذشت. کمابیش و دوردور از دانش ایشان خبرهایی شنیده بودم. وقتی حضرت به نیشابور آمد، بیش از بیست هزار نفر از دانشمندان و محدثان در مجلس ایشان جمع شدند. همه بزرگان حدیث که اهل سنت به آنها افتخار می‌کردند، حاضر بودند و سخنان ایشان را می‌نگاشتند. عجیب دل‌باخته علی بن موسی علیه‌السلام شدم. هرچه

۱. سوره جن، آیه ۲۶ و ۲۷.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۹۹.

۳. سوره بقره، آیه ۱۷۷.

۴. عیون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۳۲، ح ۹.



به ایشان نزدیک‌تر می‌شدم. بیشتر به بیراهه رفتنم پی می‌بردم. به برکت هم‌نشینی با آن حضرت، راه را یافتم و در شمار شیعیان درآمدم.

روزی امام رضا علیه السلام فرمود: «خداوند رحمت کند کسی که امر ما را زنده بدارد.»

مقصود امام را نفهمیدم. پرسیدم: «چگونه امر شما را زنده بدارد؟»

امام رو به من فرمود: «کسی امر ما را زنده می‌دارد که علوم ما اهل بیت را فرا گیرد و به مردم بیاموزد؛ زیرا اگر مردم از گفتار نیک ما آگاه می‌شدند، از ما پیروی می‌کردند.»
با خود گفتم که آفت اهل علم، فخرفروشی است. چه بسا اگر بخواهیم هر جا روایتی از اهل بیت علیهم السلام یا سخنی عالمانه بگوییم، در دام آفت فخرفروشی بیفتیم. وانگهی هر روز باید با مردم نادان بحث و جدل کنیم. یاد سخنی از جدّ امام افتادم. رو به حضرت کردم و گفتم:

از امام صادق علیه السلام برای ما روایتی نقل شده که آن حضرت فرموده است: «هر کس مطلبی را بیاموزد تا با افراد سنیه و نادان بحث و جدل کند یا با علما به مباحثات و فخرفروشی پردازد و یک جماعتی از مردم را به سوی خود متوجه کند، اهل جهنم است.» آیا این سخن را تأیید می‌کنید؟

امام که زود مقصود مرا دریافت، فرمود: «بله. جدّم درست فرموده است؛ اما آیا تو می‌دانی مقصود جدّم چه بوده و معنای این حدیث چیست؟ آیا می‌دانی «سفهاء و نادانان» چه کسانی‌اند؟»

عرض کردم: «خیر، ای پسر رسول خدا!»

فرمود: «آنان داستان‌پردازانی از مخالفان ما هستند.»

حضرت فرمود: «آیا می‌دانی «علما» چه کسانی‌اند؟»

دوباره پاسخ دادم: «نه نمی‌دانم، ای پسر رسول خدا!»

امام فرمود: «آنان علمای آل محمد علیهم السلام هستند که خداوند اطاعت و دوستی ایشان را واجب کرده است، یعنی امامان شیعه.»

دوباره پرسید: «آیا می‌دانی منظور امام صادق از اینکه فرموده است: «تا مردم را به سوی خود متوجه کند» چه بوده؟»

من که تازه فهمیده بودم که هنوز حدیث‌شناس نشده‌ام، برای بار چندم جواب منفی دادم. امام بخش آخر حدیث جدّشان را این‌گونه شرح داد: «به خدا قسم منظور



شعری که امام می‌خواند

امام این یک بیت شعر را بسیار می‌خواند:

إِذَا كُنْتَ فِي خَيْرٍ فَلَا تَغْتَرِّ بِهٖ وَ لَكِنْ قُلِ اللّٰهُمَّ سَلِّمْ وَ تَمِّمْ

هنگامی که در آسایش و راحتی زندگی می‌کنی، مغرور نشو؛ بلکه بگو: خداوندا! تنم را سالم و نعمتت را بر من پایدار بدار.^۲



۱. همان، ج ۲، ص ۲۷۵، ح ۶۹.

۲. همان، ص ۱۹۱، ح ۹.



بخش ششم



امام و معصومان عليهم السلام

فضیلت زیارت پیامبر ﷺ

هوای گرم مکه و مدینه و طولانی بودن مسافت بین این دو شهر، سبب شده بود که بسیاری از مسافران، فقط به خانه خدا سفر کنند و به زیارت حرم پیامبر ﷺ نروند. گاهی نیز گروهی فقط به قصد مدینه سفر می‌کردند و به زیارت کعبه نمی‌رفتند. روزی خدمت امام رسیدم و همین مطلب را بیان کردم و پرسیدم: «عمل کدام‌یک از این زائران بهتر است؟» امام رضاء علیه السلام پرسید: «نظر خودت چیست؟» گفتم: «وقتی ما درباره زیارت امام حسین علیه السلام معتقدیم که نباید زیارت ایشان ترک شود، چگونه می‌توانیم درباره زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله، برخلاف آن عقیده داشته باشیم.» امام، کلام مرا تأیید کرد و فرمود:

حالا که عقیده شما این است، بدانید که حضرت صادق علیه السلام در یکی از اعیاد که در مدینه منوره بود، به زیارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله رفت، و بر آن جناب سلام کرد و به کسانی که در پیرامونش بودند، فرمود: «ما بر ساکنان همه شهرها حتی بر مکه معظمه فضیلت داریم؛ زیرا در جوار رسول اکرم صلی الله علیه و آله زندگی می‌کنیم و به آن حضرت سلام عرض می‌کنیم.»^۱

وداع با پیامبر

هرگاه امام می‌خواست که به زیارت خانه خدا مشرف شود، پیش از ترک مدینه، حتماً با مرقد مطهر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وداع می‌کرد.

۱. کامل‌الزیارات، ص ۳۳۱، ح ۹.

یک بار که حضرت قصد عمره داشت، همراه ایشان بودم. وارد مسجدالنبی شدیم. بعد از نماز مغرب بود. ایشان بالای سر قبر مطهر آمد. نزدیک قبر ایستاد، ابتدا بر پیامبر خدا ﷺ سلام کرد، سپس به قبر چسبید. بعد از آن به طرف منبر رفت و قدری آنجا ایستاد. سپس برگشت، تا به قبر رسید و در کنار آن ایستاد و شانه چپ را به قبر چسباند و آنگاه نزدیک ستون مخلّقه - ستونی که در عصر پیامبر، مسلمانان خود را پیش از ورود به مسجد خوشبو می‌کردند - نزدیک سر مبارک، ایستاد و شش یا هشت رکعت نماز خواند.

بسیاری از بخش‌های مسجد، فرش نداشت. امام نیز روی همان سنگ‌ریزه‌ها عبادت می‌کرد. درنگ امام در رکوع و سجود، به اندازه گفتن سه بار تسبیح یا بیشتر بود، و هنگامی که از نماز فارغ شد، به سجده رفت و به اندازه‌ای طول داد که قطرات عرقش سنگ‌ریزه‌ها را مرطوب کرد.

امام پس از نماز، گونه‌ها و صورت مبارکش را به روی زمین مسجد گذاشت و این‌گونه با مسجدالنبی و حرم پیامبر وداع کرد و راهی مسجد شجره شد تا از آنجا برای زیارت خانه خدا مُحرّم شود.^۱

زیارت امیر مؤمنان علی علیه السلام

بین شیعیان کوفه، درباره مکان قبر امام علی علیه السلام اختلاف بود. برخی معتقد بودند که مرقد حضرت در مسجد کوفه است و گروه اندکی هم می‌گفتند که امام در دارالاماره دفن شده است. من و چندی دیگر بنا بر روایتی که از امام صادق علیه السلام برایمان نقل کرده بودند، بر این باور بودیم که حرم امیر مؤمنان علی علیه السلام در نجف است. روزی خدمت امام رضا علیه السلام رسیدم و از این اختلاف‌ها سخن گفتم. امام حرف مرا تأیید کرد و فرمود:

نظر تو درست است که مطابق گفته امام صادق علیه السلام است، و خیلی از شیعیان در این‌باره اشتباه می‌کنند. توفیقی است که خدا به تو داده خدا را شاکر و سپاس‌گزار باش.

یک بار دیگر نیز امام از شبوه زیارت جدّ بزرگوارش یاد کرد و فرمود که جدّم امام زین‌العابدین علیه السلام وقتی سر قبر امیر مؤمنان علی علیه السلام حاضر شد، خود را به کنار قبر رساند و آنجا ایستاد و در حالی که می‌گریست، زیارت امین‌الله را خواند:

۱. همان، ص ۲۷، ح ۳؛ عیون أخبارالرضا، ج ۲، ص ۲۰، ح ۴۰.



«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِينَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَحُجَّتَهُ عَلَى عِبَادِهِ...» تا آخر زیارت.^۱

جشن غدیر

عصر روز عید غدیر به منزل امام رفته. عده‌ای از یاران خاص ایشان هم آنجا بودند. همه روزه بودند. امام، آنها را نیز برای افطار دعوت کرده بود. امام و اطرافیانش، همگی لباس‌های نو بر تن کرده بودند. حتی وسایل و ابزارهای کهنه منزل را هم تغییر داده و نو کرده بودند. امام، درباره فضیلت و تاریخ و رویدادهای روز غدیر سخنرانی کرد. مدتی بعد غلامان امام، بسته‌هایی آوردند. امام برای خانواده همه حاضران، عیدی و هدیه‌های مختلف مانند غذا، لباس و حتی انگشتر و کفش آماده کرده بود و به آنها تقدیم کرد.^۲

جایگاه و اعمال عید غدیر

معمولاً روزهای عید غدیر، منزل امام از شیعیان و علاقه‌مندان حضرتش لبریز می‌شد. بسیاری برای تبریک روز عید خدمت ایشان می‌رسیدند. گروهی از حاضران، شیعیان کوفه بودند. بین حاضران، درباره عید غدیر بحث شد و یک نفر که بحث‌ها را دنبال می‌کرد، گفت: «برخی عید غدیر را انکار می‌کنند و آن را قبول ندارند، می‌گویند که چنین و چنان نیست و اصلاً عید بودنش را هم منکرند.» بحث که به اینجا رسید، امام رضا علیه السلام، مطالبی را از امام صادق علیه السلام برای حاضران بیان کرد. ایشان فرمود:

پدرم از پدرش نقل کرد که فرمود: روز غدیر در آسمان، مشهورتر از زمین است. خدا در بهشت برین، کاخی دارد که خشت‌هایش یکی از سیم و یکی از زر است و در آن، صد هزار گنبد از یاقوت سرخ و صد هزار خیمه از یاقوت سبز هست و خاک آن نیز مُشک و عنبر است. در آن، چهار نهر جاری است: نهر شراب، نهر آب، نهر شیر و نهر غسل. پیرامون آن، درختانی با همه‌گونه میوه هست که بر آنها پرنده‌گانی

۱. کامل‌الزیارات، ص ۳۵، ح ۸ و ص ۳۹، ح ۱.

۲. مصباح‌المتهجد، ص ۷۵۲.





با پیکرهایی از مروارید و بال‌هایی از یاقوت با صداهای گوناگون نشسته‌اند. هنگامی که روز غدیر می‌شود، ساکنان آسمان با تسبیح و تقدیس و تهلیل خداوند، به آن کاخ وارد می‌شوند. پس، همه پرنده‌گان می‌پزند و داخل آب‌ها می‌شوند و خود را به مُشک و عنبر بهشتی آغشته می‌کنند و هنگامی که فرشتگان گرد می‌آیند، پرواز می‌کنند و آن مشک و عنبر را بر آنها می‌افشانند و در آن روز، فرشتگان، شادباش عروسی فاطمه علیها السلام را که سُنل و میخک بهشتی بود، به هم هدیه می‌دهند. در پایان آن روز، به آنان ندا می‌شود که به جایگاه‌های خود باز گردید که به سبب بزرگداشت محمد و علی، تا چنین روزی در سال دیگر، از خطا و لغزش ایمن خواهید بود.

سپس امام رو به من کرد و فرمود:

ای ابن‌ابی‌نصر! روز غدیر، هر کجا بودی، نزد مزار امیر مؤمنان علی علیه السلام حاضر شو، که خداوند در این روز، گناهان شصت ساله هر مرد و زن با ایمان و مسلمان را می‌آمرزد و دو برابر کسانی که در ماه رمضان و شب قدر و شب عید فطر از آتش رهاشده، آزاد می‌کند، و انفاق یک درهم در آن روز، برابر هزار درهم در روزهای دیگر است. پس در این روز، به برادرات احسان کن و هر مرد و زن با ایمان را در آن، خوشحال کن.

آنگاه امام به کوفیان حاضر فرمود:

ای کوفیان! خیری فراوان به نما عطا شده است و شما از کسانی هستید که خداوند، دل‌هایشان را به ایمان آزموده است. شما را خوار و مقهور می‌کنند و می‌آزمایند و بلاها بر شما سرازیر می‌شود. سپس باز کننده گره‌های بزرگ، آن را می‌گشاید. به خدا سوگند، اگر مردم، فضیلت حقیقی این روز را می‌دانستند، فرشتگان با آنها در هر روز، ده بار مصافحه می‌کردند و اگر نبود که درازگویی را ناخوش دارم، از فضیلت‌های این روز و عطایای خداوند بر شناسندگانِ قدرِ این روز، چندان ذکر می‌کردم که به شماره نیاید.^۱

تسبیح تربت

برخی شیعیان با تربت امام حسین علیه السلام، تسبیح درست کرده بودند. روزی از امام درباره

فضیلت این تسبیح‌ها پرسیدم. امام فرمود:

هر کس با هر دانه تسبیح تربت، ذکر «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ» را بگوید، در برابر هر ذکر، شش هزار حسنه برایش نوشته می‌شود و شش

۱. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲۴، ح ۵۲

هزار گناه، از او زدوده می‌شود و شش هزار درجه بالا برده می‌شود و به همین تعداد، برایش حق شفاعت^۱ ثبت می‌شود.

اثر تُربت

پیک از خراسان آمده بود. حامل سلام امام، فرمانی از ایشان و هدایایی بود. پیک گفت: «امام این هدایا را برای شما فرستاده است تا با آن به خاندانش و همچنین نیازمندیانی که به آنان توجهی نمی‌شود، رسیدگی کنید.» پیک ادامه داد: «در ضمن، امام برای تو، یونس بن عبدالرحمان و برادرت موسی بن عُبَید، یکصد دینار فرستاده است تا به نیابت امام حج بگزارید. این بقچه لباس را هم برای شما فرستاده است.»

گفتم: «قدری صبر کن تا داخل آن را ببینم.» بقچه را باز کردم و مشغول مرتب کردن لباس‌ها شدم که لابه‌لای لباس‌ها، قطعه‌ای خاک دیدم. از پیک پرسیدم: «این چیست؟» گفت: «تربت قبر امام حسین علیه السلام است.»

پرسیدم: «برای چه امام از خراسان تربت فرستاده است؟ ما که اینجا خودمان تربت داریم و به کربلا نزدیک‌تریم!»

پیک پاسخ داد: «امام هیچ لباس یا کالای دیگری را به جایی نمی‌فرستد، مگر آنکه در آن قطعه‌ای تربت می‌گذارد و می‌فرماید: «تربت، به اذن خدای متعال، سبب امنیت کالا است.»^۲

هدیه تربت

می‌دانستم که امام، تربت کربلا را بسیار دوست دارد. روزی که می‌خواستم کربلا را ترک کنم، مقداری از خاک بالا سر قبر امام حسین علیه السلام را برداشتم. خاک بالا سر، گل سرخ بود. وقتی خدمت امام رضا علیه السلام رسیدم، به ایشان درباره سفرم به کربلا گفتم و آنگاه «تربت» را تقدیم ایشان کردم.

حال امام دگرگون شد. تربت را گرفت. آن را بوید و سپس به قدری گریست که

۱. المزار مفید، ص ۱۵۱، ح ۳.

۲. تهذیب الاحکام، ج ۸، ص ۴۰، ح ۱۴۱؛ المزار مفید، ص ۱۴۴، ح ۶.



اشک‌هایشان روی گونه‌ها روان شد. آنگاه فرمود: «آری، این تربت جدم حسین علیه السلام است.»^۱

سوگواری در دهه اول محرم

هر وقت امام از مُحَرَّم سخن می‌گفت، از حرمت‌شکنی امت پیامبر یاد می‌کرد. گاه آنان را با عرب دوران جاهلی می‌سنجید؛ زیرا عرب‌های بت‌پرست هم، حرمت ماه مُحَرَّم را پاس می‌داشتند؛ اما امت اسلامی نه‌تنها حرمت را شکستند، بلکه فراتر از آن، به خاندان پیامبر به بدترین‌گونه جسارت کردند. آنگاه حضرت در حالی که اندوهگین بود، این‌گونه از روز عاشورا یاد می‌کرد:

روز حسین علیه السلام، یلک‌های ما را زخمی و اشکمان را جاری کرد و عزیز ما را ذلیل کرد و در سرزمین کرب (اندوه) و بلا (گرفتاری)، اندوه و گرفتاری برایمان به ارمغان آورد. پس تا روز قیامت، باید گریه‌کنندگان بر کسی مانند حسین علیه السلام بگریند، که این گریه، گناهان بزرگ را می‌ریزد.

پدرم، که درودهای خدا بر او باد، وقتی ماه مُحَرَّم می‌رسید، خندان دیده نمی‌شد و اندوه بر او چیره می‌گشت تا این ده روز به پایان برسد. وقتی روز دهم می‌رسید، آن روز، روز عزا و اندوه و گریه‌اش بود و می‌فرمود: «این، همان روزی است که حسین - که درودهای خدا بر او باد - در آن کشته شد.»^۲

فضیلت کربلا

جلسه، خصوصی بود. همه حاضران، از شیعیان و ارادتمندان امام بودند. فرصت را مغتنم شمردم و درباره فضیلت زیارت سیدالشهداء علیه السلام از امام رضا علیه السلام پرسیدم. امام فرمود: «کسی که قبر امام حسین علیه السلام را زیارت کند، مانند این است که یک حج و یک عمره بجا آورده باشد.»

پرسیدم: «پس نیاز نیست، دیگر حج واجب انجام دهد. آیا همین‌طور است؟» امام فرمود: «نه! حج خانه خدا ساقط نمی‌شود. کسی که واجب‌الحج است، باید حج بگذارد. اما زیارت سیدالشهداء، حج ضعفا و فقراست. زائر حسینی هر وقت توانایی پیدا کرد، باید حج خانه خدا را به‌جا آورد.»

۱. کامل‌الزیارات، ص ۴۷۴، ح ۷۲۳.

۲. الامالی صدوق، ص ۱۹۰، ح ۱۹۹.



آنگاه امام ادامه داد و فرمود:

مگر نمی‌دانی که در هر روز هفتاد هزار فرشته، دور خانه خدا طواف می‌کنند، و هنگامی که شب فرا رسد، آنها به آسمان‌ها باز می‌گردند، و دسته‌ای دیگر جایگزین آنها می‌شوند. اما سیدالشهدا علیه السلام نزد حق تعالی گرامی‌تر از مکه است؛ زیرا هنگام هر نماز، هفتاد هزار فرشته غبارآلود و اندوهگین بر کربلا فرود می‌آیند، و بار دیگر بالا می‌روند و دسته‌ای دیگر جایگزین آنها می‌شوند.^۱

زنده نگهداشتن یاد امام حسین علیه السلام

روز اول مُحَرَّم بود. به منزل امام رضا علیه السلام رفتم. پس از احوالپرسی، حضرت از من پرسید: «ای پسر شیبب! آیا روزه‌ای؟»
گفتم: «نه.» حضرت فرمود:

امروز همان روزی است که در آن، زکریا علیه السلام پروردگارش را خواند و گفت: «پروردگارا! از جانب خود، نسلی پاک به من عطا کن، که تو همانا شنوای دعایی.» خداوند، دعایش را اجابت کرد و به فرشتگان دستور داد که به زکریا علیه السلام ندا دهند: «در حالی که در محراب به نماز ایستاده بود، خداوند، تو را به یحیی مژده می‌دهد!» پس هرکس امروز را روزه بگیرد و آنگاه، خداوند را بخواند، خدا دعای او را اجابت می‌کند، همان‌گونه که برای زکریا علیه السلام اجابت کرد.

تا آن روز این مطالب را نشنیده بودم. افسوس خوردم که چرا آن روز را روزه نگرفتم.
آنگاه امام ادامه داد و فرمود:

ای پسر شیبب! مُحَرَّم، ماهی است که مردم دوران جاهلی، جنگ را در آن تحریم می‌کردند؛ این امت، یعنی امت اسلام بر خلاف جاهلیت، حرمت آن را نشناختند و حرمت پیامبرش را نگه نداشتند. در این ماه، فرزندان او را کشتند و زناش را به اسارت گرفتند و بار و بنه‌اش را غارت کردند. خداوند، هرگز آنان را نیامرزد!
ای پسر شیبب! اگر برای چیزی گریه می‌کنی، برای حسین بن علی بن ابی‌طالب علیه السلام گریه کن. او همانند قوچ سر بُریده شد و هیجده مرد از خانواده‌اش همراه او کشته شدند. این کشته‌شدگان هیچ همانندی در زمین نداشتند. آسمان‌های هفتگانه و زمین‌ها، برای کشته شدن حسین علیه السلام گریستند و چهار

۱. کامل‌الزیارات، ص ۱۵۹، ح ۶.





هزار فرشته برای یاری‌اش به زمین فرود آمدند؛ اما به آنان اجازه داده نشد. آنان در کنار قبر حسین علیه السلام، آنفته و پریشان حال، به سر می‌برند تا قائم علیه السلام برخیزد. آنان از یاران او خواهند بود و شعارشان این است: «یا لثارات الحسین؛ ای خون خواهان حسین!»

ای پسر شَبیب! پدرم، ز پدرش، از جدش امام باقر علیه السلام برایم نقل کرد که وقتی جَدَم حسین - که دروهای خدا بر او باد - کشته شد، آسمان خون گریست و خاک، سرخ شد.

ای پسر شَبیب! اگر برای حسین علیه السلام، چنان گریه کنی که اشک‌هایت برگونه‌ات جاری شوند، خداوند، همه گناهانت را از کوچک و بزرگ، و کم و زیاد، می‌آمرزد. ای پسر شَبیب! اگر خوشحال می‌شوی که خدای عزوجل را ملاقات کنی و گناهی نداشته باشی، حسین علیه السلام را زیارت کن.

ای پسر شَبیب! اگر خرسند می‌گرددی که در اتاق‌های ساخته شده در بهشت، با پیامبر صلی الله علیه و آله هم‌نشین باشی، قاتلان حسین علیه السلام را لعنت کن.

ای پسر شَبیب! اگر شادمان می‌شوی که ثوابی همانند شهدای همراه حسین بن علی علیه السلام را داشته باشی، هر وقت یاد حسین علیه السلام افتادی، بگو: «ای کاش با آنها می‌بودم و به رستگاری بزرگی، نایل می‌شدم.»

ای پسر شَبیب! اگر دوست داری که با ما اهل‌بیت در درجه‌های عالی بهشت باشی، از اندوه ما اندوهگین باش و از خوشحالی ما خوشحال باش و همواره، دوست‌دار و پیرو ما باش. پس اگر مردی سنگی را [هم] دوست داشته باشد، خدای عزوجل او را در قیامت، با آن محشور می‌کند.^۱

یادی از امام زمان

امام، ولایتعهدی را پذیرفت. جمعی از شیعیان خیلی خوشحال بودند. سربازان نیز شادی می‌کردند؛ هرچند خبر داشتم که جمع زیادی از مسئولان حکومت، از این تغییر و تحوّل بسیار ناراحت‌اند و حکومت عباسی را بربادرفته می‌دانند.

البته من و جمعی از نزدیکان حضرت می‌دانستیم که امام با اجبار و تهدیدِ خلیفه این منصب را پذیرفت و خود مولا هم گفته بود: «این کار به سرانجام نیک نمی‌رسد.»

به هر تقدیر من شاعر بودم و باید از این فرصت استفاده می‌کردم تا اندیشه اهل‌بیت علیهم السلام را آشکارا با زبان هنر، جاودانه کنم. سال‌ها بود که با مکتب اهل‌بیت علیهم السلام آشنا

۱. عیون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۶۸، ح ۵۸.

بودم و آنچه را از ایشان آموخته بودم، به نظم درآوردم.

مردم با امام در مقام ولیعهد بیعت کردند. من هم در مجلس نشسته بودم. موقعیت خوبی بود. برخاستم و جلو رفتم، مکثی کردم. بسیاری از حاضران مرا می‌شناختند. رو به حضرت عرض کردم: «ای پسر رسول‌خدا! من قصیده‌ای سروده‌ام و سوگند یاد کرده‌ام که پیش از شما برای هیچ‌کس نخوانم. آیا اجازه می‌فرمایید بخوانم؟» امام فرمود: «بخوان.» آن روز شعرم را خواندم و در بین خواندن اشعار نیز اتفاق‌هایی رخ داد. بعدها این اشعارم بین مردم به «مدارس آیات» مشهور شد. چون بیت نخست آن چنین بود:

مَدَارِسُ آيَاتٍ خَلَّتْ مِنْ تَلَاوَةٍ وَمَنْزِلٌ وَحْيٍ مُفْفِرُ الْعَرَصَاتِ^۱

ایبات را یکی پس از دیگری می‌خواندم و مردم هم به خوبی پی می‌گرفتند و با احسنت گفتن‌های پی‌درپی مرا تشویق می‌کردند، تا اینکه به اینجای قصیده‌ام رسیدم، که خبری بود از قیام قائم آل محمد:

خُرُوجُ إِمَامٍ لَا مُحَالَاتَةَ خَارِجٍ يُؤْمُ عَلَى اسْمِ اللَّهِ وَ الْبَرَكَاتِ
يُمَيِّزُ فِينَا كُلَّ حَقٍّ وَ بَاطِلٍ وَيَجْزِي عَلَى النِّعْمَاءِ وَ النِّقْمَاتِ^۲

امام عجلتعالیه، پس از شنیدن این ایبات، به شدت گریست. وقتی گریه شدید امام را دیدم، درنگ کردم. مجلس تحت تأثیر ایشان قرار گرفته بود.

امام پس از لحظاتی سر خود را بالا آورد و رو به من فرمود: «ای خزاعی! روح‌القدس از زبان تو این دو بیت را سرود و سخن گفت. آیا می‌دانی آن امام کیست و در چه زمانی قیام می‌کند؟» عرض کردم: «خیر ای سرورم! جز اینکه شنیده‌ام امامی از شما خاندان قیام می‌کند و

۱. ترجمه این بیت چنین است: «محل درس‌های قرآن از خواندن قرآن خالی شده بود، و جای نزول وحی منزلگاهی بی‌کس، چونان بیابان‌های بی‌آب و علف خالی و بدون ساکن بود.» در روایت *عیون أخبار الرضا* (ج ۲، ص ۲۹۴، ح ۳۴) ظاهراً نخستین بیت قرائت شده، همین است؛ ولی در حاشیه ترجمه مستفید - غفاری - آمده که مطلع این قصیده، این بیت است: «تجاوبن بالارتسان والزفرات نوائح عجم اللفظ و النطقات»؛ «نوحه‌گران الفاظ و کلام و گفت‌وگو، خود در پاسخ به شیون و فغان و ناله درآیند.»

۲. یعنی: به یقین خروج امامی که ناچار به خروج است حتمی است و به نام خدا همه برکات را همراه خود می‌آورد و در میان ما هر حقی را از باطل جدا می‌سازد و بر نیکی و بدی جزا می‌دهد، هر کس عملی نیکو کرد پاداش خیر، و هر که بدی کرد سزای بد به او می‌دهد.



زمین را از فساد پاک، و جهان را پُر از عدل و داد می‌نماید.»

حضرت فرمود:

ای دعبل! امامِ پس از من، فرندم محمد است، و پس از محمد، پسرش علی و پس از وی فرزندش حسن و فرزند او حجّت قائم است که در زمان غیبتش انتظار او را کشند و در زمان حضور و ظهورش بر همهٔ جهانیان مطاع و فرمانده باشد، و اگر از روزگار باقی نماند مگر یک روز، خداوند آن یک روز را طولانی می‌کند تا او ظهور کند و روی زمین را پر از عدل و داد کند، همچنان که پر از ظلم و جور شده است، و کی و در چه وقت این واقعه روی خواهد داد، این مانند خبر دادن از وقت قیامت است.

در همان ایامی که در خراسان بودم، اشعار این قصیده‌ام، بین مردم دهن به دهن گشت و حتی در راه بازگشت، شنیدم که مردم قم نیز آن را حفظ کرده‌اند.^۱

زیارت حضرت معصومه علیها السلام

برخی مسافران و ساداتی که از مدینه به خراسان آمده بودند، خبر دادند که قرار است جمعی از نزدیکان، به‌ویژه خواهر امام، به خراسان بیایند. آنها قرار بود از جادهٔ بالایی که از منطقه اصفهان و ساوه می‌گذشت، به خراسان سفر کنند. چند روزی از این خبر نگذشته بود که خبر ناگواری در مرو منتشر شد. خبرسانان می‌گفتند: فاطمهٔ معصومه علیها السلام، خواهر امام، در بین راه مریض شده و در قم ساکن شده‌اند. قمی‌ها نیز با احترام و شکوه ویژه از ایشان پرستاری کرده‌اند. ولی خواست الهی چنین بود که ایشان جهان را وداع گفتند. شیعیان قم نیز آن بزرگوار را در قم دفن کردند و قبر ایشان را بسیار محترم می‌شمارند.

چند روز بعد، فرصتی شد که نزد امام بروم. از ایشان پرسیدم، زیارت حضرت فاطمه معصومه علیها السلام چه فضیلتی دارد؟ امام فرمود: «هرکس قبر فاطمه را زیارت کند، اهل بهشت خواهد بود.»^۲



۱. عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۹۴، ح ۳۴.

۲. کامل‌الزیارات، ص ۳۲۴، ح ۱.



بخش هفتم

امام و عبادت

فصل اول

نماز و روزه

نماز اول وقت

قرار بود گروهی از سادات به خراسان بیایند. خبر رسید که نزدیک شهرند. امام به استقبال آنها رفت. من هم درخواستی داشتم. از این فرصت استفاده کردم تا نیازم را به امام بگویم.

همراه امام برای استقبال، از شهر بیرون رفتیم. امام به آسمان نگاه کرد. آری، وقت نماز شده بود. حضرت به سوی ساختمانی که در آن حوایی بود، رفت. زیر درختی در نزدیکی ساختمان نشست. جز ما دو نفر، کسی نبود. فرمود: «اذان بگو.»

پرسیدم: «منتظر نمی‌مانیم تا دوستانمان به ما بپیوندند؟»

حضرت فرمود: «خدا تو را بیمارزد. هرگز نماز اول وقت را بی‌دلیل به تأخیر مینداز. همیشه رعایت اول وقت را بکن.» من هم اذان گفتم و با امام نماز خواندیم.^۱

هزار رکعت نماز، هزار ختم قرآن

دِعْبِل، شاعر اهل بیت علیهم‌السلام بود و در مدح ایشان اشعار نیکویی گفته بود. وقتی خبر حضور امام در خراسان را شنید، به‌خاطر دیدن امام از بغداد به مرو سفر کرد. چند روزی در خراسان بود. روزی در محضر امام، برخی سروده‌های جدیدش را خواند. امام از سروده‌ها و محتوای عالمانه اشعارش خرسند شد و به او سه هدیه داد: یک پیراهن، یک حلقه

۱. الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۳۳۷، ح ۲.

انگشتی عقیق و ده هزار درهم رضوی.^۱ پیراهن، سبزرنگ بود و از پشمی لطیف و نازک دوخته شده بود.

امام وقتی هدایا را به او داد گفت: «ای دعبل! به قم برو که از آنها بهره‌مند می‌شوی»، و بعد مطلبی را فرمود که باعث شگفتی شد. امام ادامه داد: «این پیراهن را نگهدار که در آن، هزار شب و هر شب، هزار رکعت نماز گزارده‌ام، همچنین هزار بار قرآن را در این پیراهن ختم کرده‌ام.» به سرعت خبر ویژگی این لباس بین شیعیان پخش شد. خبر به قم هم رسید. قمی‌ها پیش از آنکه دعبل به قم برسد، به استقبالش رفتند. آنها بسیار علاقه‌مند بودند که چنین لباس مقدسی را از او بخرند. دعبل نپذیرفت که لباس را بفروشد؛ اما درهم‌ها را فروخت. مردم قم برای تبرک‌جویی، هر «درهم» را به «ده درهم» از او خریدند.^۲

نماز صبح

هنگامی که نزدیک طلوع فجر می‌شد، امام برمی‌خاست و دو رکعت نافله صبح را به‌جا می‌آورد. در رکعت اول. پس از سوره حمد، سوره کافرون، و در رکعت دوم، توحید را می‌خواند. فجر که می‌دمید، اذان و اقامه می‌گفت و نماز صبح را به‌جا می‌آورد، و در محل نماز خویش می‌نشست.

پیوسته مشغول گفتن اذکار «سبحان الله» و «الحمد لله»، «لا اله الا الله»، و تکبیر و صلوات بود تا آفتاب بر می‌آمد، سپس به سجده می‌رفت و در سجده بود تا آفتاب بالا می‌آمد، آنگاه برمی‌خاست و به کارهای مردم رسیدگی می‌کرد، برای آنان حدیث می‌گفت و ایشان را پند می‌داد.^۳

نماز ظهر و عصر

نزدیک ظهر، امام دوباره وضو می‌گرفت، و به محل نمازش می‌رفت، و هنگامی که ظهر می‌شد، شش رکعت نماز نافله به‌جای می‌آورد؛ یعنی سه نماز دو رکعتی، در هر رکعت، بعد

۱. پس از آنکه مأمون، امام را مجبور به پذیرش ولایتعهدی کرد، دستور داد تا بخشی از سکه‌های رایج را مزین به نام امام نموده و این‌گونه ضرب کنند. این سکه‌ها مشهور به سکه‌های رضوی است.

۲. *امالی طوسی*، ص ۳۵۹، ح ۷۴۹؛ *عیون أخبارالرضا*، ج ۲، ص ۱۵۳، ح ۸ و ج ۱، ص ۲۹۶، ح ۳۴.

۳. *عیون أخبارالرضا*، ج ۲، ص ۱۹۴، ح ۵.



از حمد یکی از سوره‌های کوچک قرآن را می‌خواند: رکعت اول، سوره کافرون و رکعت دوم، سوره توحید و در چهار رکعت دیگر نیز سوره توحید.

در رکعت دوم هر نماز، پیش از رکوع، قنوت می‌خواند، آنگاه اذان می‌گفت، و دو رکعت دیگر نافله را می‌خواند. سپس برمی‌خاست، اقامه می‌گفت، و نماز ظهر را به‌جای می‌آورد. نماز ظهرش که تمام می‌شد، تسبیحات اربعه (سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ) را بسیار می‌گفت، بعد به سجده می‌رفت و سجده شکر به‌جا می‌آورد و در آن حال، یک‌صد بار «شُكْرًا لِلَّهِ» می‌گفت، هنگامی که سر را از سجده شکر برمی‌داشت، از جا برمی‌خاست و شش رکعت نماز نافله عصر به‌جای می‌آورد، در هر رکعت پس از حمد، سوره توحید را می‌خواند و در رکعت دوم هر نماز، پیش از رکوع قنوت می‌خواند؛ بعد هر دو رکعت سلام می‌داد و چون تمام می‌شد، اذان می‌گفت و دو رکعت دیگر نافله را به‌میین شکل به‌جای می‌آورد و آنگاه به نماز عصر مشغول می‌شد. حضرت پس از سلام نماز، همان‌جا می‌نشست و تسبیحات چهارگانه را می‌گفت، آنگاه به سجده می‌رفت و در سجده، صد بار «حَمْدًا لِلَّهِ» می‌گفت.^۱

نماز مغرب

هنگامی که آفتاب غروب می‌کرد، امام دوباره وضو می‌گرفت، اذان و اقامه می‌گفت و سه رکعت نماز مغرب به‌جا می‌آورد در رکعت دوم پیش از رکوع، قنوت می‌خواند. پس از سلام نماز، همان‌جا می‌نشست و بسیار تسبیحات اربعه را می‌خواند. سپس سجده شکر به‌جا می‌آورد.

وقتی سر از سجده شکر برمی‌داشت، با کسی سخن نمی‌گفت تا اینکه چهار رکعت نافله مغرب را به‌جا آورد. در رکعت اول نافله، پس از حمد، سوره کافرون را می‌خواند و در رکعت دوم، سوره توحید را و در دو رکعت بعد، پس از حمد سوره توحید را می‌خواند. پس از نافله، به تعقیبات نماز به صورت کامل و گاه بسیار طولانی مشغول می‌گشت. آنگاه - اگر روزه بود - افطار می‌کرد.^۲

۱. عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۹۴، ح ۵.

۲. همان.



نماز عشا

ساعتی که از شب می‌گذشت، امام برمی‌خاست و نماز عشا را می‌خواند؛ چهار رکعت، و در رکعت دوم، پیش از رکوع قنوت می‌خواند، و هنگامی که سلام نماز را می‌داد، بر سجاده‌اش می‌نشست و بی‌شمار تسبیحات چهارگانه را می‌گفت. پس از تعقیبات نماز، سجده شکر بدجا می‌آورد، آنگاه که از عبادت فارغ می‌شد، به بستر می‌رفت و استراحت می‌کرد.^۱

نماز شب

سحرگاهان، امام در حالی از خواب برمی‌خاست که لب‌های مبارکش مشغول به تسبیح و تحمید و تکبیر و تهلیل و استغفار بود. نخست حضرت، دندان‌هایش را مسواک می‌زد. سپس وضو می‌گرفت. آنگاه به نماز شب مشغول می‌شد: هشت رکعت، هر دو رکعت با یک سلام. در رکعت اول هر نماز یک بار سوره «حمد» و سی بار سوره «توحید» را می‌خواند؛ بعد از نافله شب، چهار رکعت نماز جعفر طیار را به جای می‌آورد و آن را از نماز شب برمی‌شمرد. بعد از نماز جعفر به دو رکعت نماز دیگر مشغول می‌شد: در رکعت اول، سوره مُلک را پس از سوره حمد قرائت می‌کرد، و در رکعت دوم، سوره انسان را بعد از حمد می‌خواند.

آنگاه حضرت نماز شَفَع را به این شیوه شروع می‌کرد: در هر رکعت، یک بار سوره حمد و سه بار توحید را می‌خواند. هنگامی که سلام نماز شَفَع را می‌داد، برمی‌خاست و نماز وتر (نماز یک رکعتی) را آغاز می‌کرد:

نماز وتر امام این چنین بود: پس از سوره حمد، سوره توحید را سه بار، و هر یک از سوره‌های فلق و ناس را یک بار می‌خواند و آنگاه دست به قنوت بلند می‌کرد و این دعا را می‌خواند:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ اللَّهُمَّ اهْدِنَا فِيمَنْ هَدَيْتَ وَعَافِنَا فِيمَنْ عَافَيْتَ وَتَوَلَّنَا فِيمَنْ تَوَلَّيْتَ وَبَارِكْ لَنَا فِيمَا أُعْطِيتَ وَقِنَا شَرَّ مَا قَضَيْتَ فَإِنَّكَ تَقْضِي وَلَا يُقْضَى عَلَيْكَ إِنَّهُ لَا يَدُلُّ مَنْ وَالَّيْتَ وَلَا يَعِزُّ مَنْ عَادَيْتَ تَبَارَكَتَ رَبَّنَا وَتَعَالَيْتَ.

بارالها! بر محمد و آل او درود فرست، و ما را در زمره کسانی که هدایت فرموده‌ای، هدایت فرما، و از کسانی که عافیت بخشیده‌ای، قرار ده، و ما را مورد مهر



۱. همان، ج ۲، ص ۱۹۴-۱۹۶، ح ۵.

قرار ده در میان آنان که به ایشان مهرورزیدی، و به آنچه را که بر ما ارزانی داشته‌ای، برکت عطا فرما، و ما را از شری که برای معصیت کاران مقرر داشته‌ای، حفظ کن؛ زیرا تویی که فرمان می‌دهی و کسی نیست که به تو فرمان دهد (مشیت و خواست تو در سراسر هستی نافذ است و بس)، و همانا خوار نگردد؛ آنکه تو او را مورد لطف قرار داده و دوست خود گرفته‌ای، و عزیز و محترم نباشد آنکه او را دشمن داشته‌ای؛ والا و بزرگ و رفیعی ای پروردگار ما!

حضرت پس از این دعا هفتاد بار می‌گفت: «**اَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ اَسْأَلُهُ التَّوْبَةَ**». آنگاه به رکوع و سجده می‌رفت و از نماز فارغ می‌شد و به تعقیبات نماز می‌پرداخت.^۱

سوره‌های نمازهای واجب

در همه نمازهای واجب، در رکعت اول سوره حمد و قدر، و در رکعت دوم سوره حمد و توحید را می‌خواند. در همه روزها به جز رز جمعه، شیوه امام همین بود. در نماز صبح و ظهر و عصر روزهای جمعه سوره‌های حمد، جمعه و منافقین را قرائت می‌کرد. در نماز عشاء شب جمعه، در رکعت اول پس از حمد، سوره جمعه و در رکعت دوم پس از حمد، سوره اعلی را می‌خواند.

در نماز صبح روز دوشنبه و پنجشنبه، در رکعت اول سوره حمد و سوره انسان، و در رکعت دوم پس از حمد، سوره غاشیه را قرائت می‌کرد.^۲

یکی از یاران آن حضرت می‌گفت: چند ماه پیوسته همراه امام بودم. همواره نمازمان را پشت سر ایشان می‌خواندیم. ایشان در نمازهای واجب در رکعت اول حمد و اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ می‌خواند و در رکعت دوم حمد و توحید.

در طول این مدت امام، نه سوره دیگری خواند و نه به این سوره‌ها چیز دیگری افزود.^۳

تکبیر نماز

امام نمازش را با هفت تکبیر آغاز می‌کرد. رفتار امام با دیگران متفاوت بود. از حضرت

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان، ص ۲۲۳، ح ۵.



پرسیدم: «ابتدای نماز چند تکبیر دارد؟» فرمود: «هفت تکبیر.»
 گفتم: «اما روایت شده است که پیامبر خدا ﷺ فقط یک تکبیر می گفت.»
 فرمود: «پیامبر خدا ﷺ یک تکبیر را بلند و شش تکبیر دیگر را آهسته می گفت.»^۱
 امام، پس از تکبیر با خشوع کامل، «بسم الله الرحمن الرحيم» را می گفت. بسم الله را
 در همه نمازهای شبانه روزش بلند می گفت.^۲

نافله در سفر

حضرت در سفر از نوافل نمازهای راجب، فقط نافله نماز مغرب و صبح را به جا
 می آورد. همچنین نوافل نماز شب و شفع و وتر، و دو رکعت نافله صبح را نیز چه در سفر
 و چه در وطن، ترک نمی کرد.

حضرت، نافله های روز را در مسافرت نمی خواند، و پس از هر نمازی که شکسته
 می خواند، سی بار «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر» می گفت و می فرمود:
 «این، اذکار جای آن دو رکعت نخوانده را پر می کند و مانند این است که نماز را تمام به جا
 آورده باشی.»^۳

رکوع و سجده

امام در سجده بود. خوب دقت کردم. دیدم که سه انگشت خود را یکی پس از دیگری
 آرام حرکت می داد. گویا تسبیح خود را می شمرد. آنگاه سر از سجده برداشت. رکوع او نیز
 دیدنی بود. بیش از هرکس دیگر در رکوع خم می شد. هنگام رکوع، دو دست خویش را از
 پهلوها جدا می کرد و مانند دو بال قرار می داد.^۴

عبادت شبانه روزی

مأمون، مدتی امام را به زندان انداخت. زندان، خانه ای در سرخس بود. پای امام را با
 زنجیر و پایبند بسته بودند. اباضت که از این ماجرا به شدت ناراحت بود، دنبال راهی برای

۱. همان، ج ۱، ص ۲۵۸، ح ۱۸.
 ۲. همان، ج ۲، ص ۱۹۴ - ۱۹۶، ح ۵.
 ۳. همان.
 ۴. همان، ص ۱۰، ح ۱۸.



ملاقات با امام بود. زندانبان اجازه نمی‌داد. او مأمور بود و معذور؛ اما وقتی اصرار اباضت را دید، به او گفت: «نمی‌توانی او را ببینی: زیرا او پیوسته در عبادت است. گاه در شبانه‌روز، هزار رکعت نماز می‌خواند. فقط در اول روز و قبل از ظهر و هنگام زردی آفتاب، ساعتی از نماز دست می‌کشد، و در این هنگام نیز بر سجاده خود نشسته است و با خدایش مناجات می‌کند.» اباضت منتظر ماند و در یکی از ساعات مناجات امام، خدمت ایشان رفت.^۱

تقوا

خداوند به سه چیز دستور داده است که همراه با سه چیز دیگر باشند؛ یعنی این سه چیز هیچ‌گاه از همراهانشان جدا نمی‌شوند: اول؛ خدا به نماز و زکات امر کرد و فرمود: هرکس نماز بخواند و زکات ندهد، نمازش پذیرفته نخواهد شد. دوم؛ به سپاس‌گزاری خود و والدین امر فرمود، که هرکس از پدر و مادرش تشکر و سپاس‌گزاری نکند، خداوند را شکر نکرده است. و سوم؛ حق تعالی به تقوا و صلح‌رحم امر کرده است که هرکس صلح‌رحم نکند، در واقع تقوا ندارد. اینها را امام هشتم، یعنی امام رضا علیه السلام می‌فرمود.^۲

روزه مستحبی

بین مدینه تا خراسان، هرگاه حضرت در شهری ده روز می‌ماند، روزه می‌گرفت. هنگامی که شب فرا می‌رسید، ابتدا افطار نمی‌کرد؛ بلکه نخست نماز می‌خواند. سپس افطار می‌کرد.^۳

کار با زبان روزه

ماه رمضان بود. اوضاع مالی من هم خیلی خراب بود. بعد از نماز صبح از مسجدالنبی به سمت منزل امام حرکت کردم تا از ایشان کمکی بگیرم. منزل امام در روستاهای اطراف مدینه بود. آفتاب زده بود که به روستا رسیدم. امام برای انجام دادن کارهایش، سوار بر استری به بیرون روستا می‌رفت. سخنانی بین من و امام مطرح و قرار شد تا وقت بازگشت ایشان در روستا بمانم... غروب شده بود که امام به سوی روستا باز می‌گشت... این را

۱. همان، ص ۱۹۷، ح ۶.

۲. همان، ج ۱، ص ۲۳۴، ح ۱۳.

۳. همان، ج ۲، ص ۱۹۴ - ۱۹۶، ح ۵.



می شد از نشستن فقیرانی که در اطراف منزل ایشان بودند، فهمید... امام بعد از اذان تشریف آورد و مشکل مالی مرا نیز بیش از آنچه نیاز داشتم، برطرف کرد.^۱ با اینکه وضع مالی امام خوب بود، در ماه رمضان و آن گرمای طاقت فرسا دست از کار و تلاش بر نمی داشت و صبح تا به غروب کار می کرد... .

پارساترین

مأمون مرا فرستاد که علی بن موسی را از مدینه به خراسان آورم و سفارش کرد که من شخصاً مراقب او باشم و به من امر کرد که او را از راه بصره و اهواز و فارس بیاورم نه از راه قم، و شبانه روز هم از او جدا نشوم و محافظ او باشم تا وی را به مأمون تحویل دهم. از مدینه تا مرو پیوسته با او بودم و جدا نمی شدم. به خدا قسم هیچ کس را با تقواتر از او به خدای تعالی ندیدم، و یا کسی که از او بیشتر یاد خدا باشد و در همه اوقاتش ذکر خدا گوید، هیچ کس را ندیدم که خداترس و پارساتر از او باشد... . وقتی او را به مأمون تحویل دادم، خلیفه از حال و کردارش پرسید. من نیز آنچه را دیده بودم کامل برای او گفتم: از رفتار و اعمال شبانه روزش، و از رفتن و ماندنش همه را شرح دادم. مأمون گفت: «ای پسر اَبی ضحاک! این مرد، بهترین انسان روی زمین، و از همه علمش بیشتر و عبادتش افزون تر و درست و بجاتر است؛ پس آنچه از وی دیده ای، برای هیچ کس بازگو مکن.»^۲



۱. الارشاد، ج ۲، ص ۲۵۵.

۲. عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۹۴ - ۱۹۶، ح ۵.

فصل دوم

قرآن

قرآن صبحگاهی

برنامه صبحگاهی امام در خراسان چنین بود که پس از نماز صبح، تا طلوع خورشید، در سجاده خویش می‌نشست. سپس از کیف چرمی خود که چند مسواک در آن بود، مسواک‌ها را برمی‌داشت و با هریک، یک بار مسواک می‌زد. پس از آن، قدری کُندُر می‌جوید و آنگاه به خواندن قرآن مشغول می‌شد. امام می‌فرمود: «شایسته است که بعد از تعقیب نماز صبح، دست‌کم پنجاه آیه از قرآن مجید خوانده شود.»^۱

تلاوت شبانگامی

شب‌ها هنگامی که برای خواب به بستر می‌رفت، بسیار قرآن می‌خواند، و هرگاه به آیه‌ای می‌رسید که در آن، یادی از بهشت یا دوزخ بود، می‌گریست، و از خداوند درخواست بهشت می‌کرد و از آتش دوزخ به او پناه می‌برد.^۲

ختم قرآن

حضرت هر سه شبانه‌روز، یک ختم قرآن می‌کرد و می‌فرمود:
اگر بخواهم کمتر از این زمان هم می‌توانم ختم قرآن کنم؛ اما در ختم سه روز، هیچ آیه‌ای را نمی‌خوانم، مگر اینکه در آن می‌اندیشم که مقصود آیه چیست و

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۰۴، ح ۱۴۵۱.

۲. عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۹۴ - ۱۹۶، ح ۵.

برای چه نازل شده و زمان نزولش چه وقتی بوده، از این جهت است که سه شبانه روز طول می کشد.^۱

آداب قرائت سوره‌ها

هرگاه حضرت آیه ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ را می خواند، آهسته می گفت: «اللَّهُ أَحَدٌ» (خدا یکتاست)؛ و وقتی سوره تمام می شد، سه بار می گفت: «كَذَلِكَ اللَّهُ رَبُّنَا» (این چنین است پروردگار ما)؛ و هنگامی که آیه ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ﴾ را می خواند، آهسته می گفت: «يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» و پس از فراغ از آن سوره، سه بار می گفت: «رَبِّيَ اللَّهُ وَ دِينِيَ الْإِسْلَامُ» (پروردگارم خداست و آیینم اسلام است)؛ و چون سوره «تین» را می خواند پس از خواندن سوره می گفت: «بَلَىٰ وَ أَنَا عَلَىٰ ذَٰلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ» (آری چنین است و من بر آن شهادت می دهم)؛ هنگامی که حضرت سوره ﴿لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ را قرائت می کرد، پس از خواندن سوره می گفت: «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ» (منزهی پروردگار من)؛ و چون در سوره جمعه، آیه ﴿قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَ مِّنَ التَّجَارَةِ﴾ را می خواند، می گفت: «لِّلَّذِينَ اتَّقَوْا»، سپس بقیه آیه را که ﴿وَ اللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾ است، قرائت می فرمود؛ و هرگاه از خواندن سوره فاتحه فارغ می شد، می گفت: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ همچنین هرگاه حضرت سوره «اعلی» را می خواند، آهسته می گفت: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى» و هنگامی که ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ را در هر سوره قرائت می کرد، آهسته می گفت: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ».^۲

قرآن هدیه ای

یکی از چیزهایی که امام هدیه می داد، قرآن بود. به یاد دارم که حضرت در سفر به خراسان مدتی در قادسیه اقامت داشت. یک روز غلام ایشان آمد و بسته ای را از طرف ایشان به من داد. بسته را که باز کردم، یک جلد کلام الله مجید و مقداری دینار در آن بود.^۳



۱. همان.

۲. همان.

۳. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم السلام، ج ۱، ص ۲۴۶، ح ۸.

فصل سوم

مناسبت‌های عبادی

روزه رجب

امام، روزه ماه رجب را دوست می‌داشت و همواره بر گرفتن روزه رجب تأکید می‌کرد و می‌فرمود: «هرکس اولین روز از ماه رجب را به امید پدایش الهی روزه بگیرد، بهشتی می‌شود، و هرکس یک روز از وسط آن را روزه بگیرد، شفاعتش برای افراد بسیاری به تعداد قبیله ربیعه و مُضَر پذیرفته خواهد شد.» قبایل ربیعه و مضر، دو قبیله مهم و پر جمعیت بودند.^۱

همچنین حضرت می‌فرمود:

هرکس یک روز از آخر رجب را روزه بگیرد، خداوند او را از پادشاهان بهشت قرار می‌دهد و شفاعت او را درباره پدر، مادر، پسر، دختر، خواهر، برادر، عمو، عمه، دایی، خاله، آشنایان و همسایگانش می‌پذیرد؛ هرچند در بین این افراد جهنمی نیز وجود داشته باشد.^۲

اعمال شعبان

روزی امام، اعمال مستحبی ماه شعبان را بر می‌شمرد. شنیدم که می‌فرمود:

هرکس یک روز از شعبان را برای خدا روزه بگیرد، به بهشت می‌رود، و هرکس در

۱. ربیعه و مُضَر، عنوان دو قبیله از بزرگ‌ترین قبایل عربی در عصر جاهلیت است. خاستگاه این دو قبیله، شهرهای یمن بود؛ اما آنها مهاجرت کردند و در منطقه‌ای از ساحل بحرین تا نجد و حجاز سکنا گزیدند. هر یک نیز دارای قبایل بسیاری شدند؛ به گونه‌ای که فقط قبیله ربیعه، به بیست قبیله بزرگ تبدیل شده بود. ربیعه بن نزار، نیای جاهلی قبیله ربیعه و پایه‌گذار آن است و مُضَر بن نزار بن معد بن عدنان نیز نیای جاهلی قبیله مضر است. این دو با هم برادر بودند و نسب آنان از سلسله نسب نبوی است. ر.ک: فرهنگ اعلام تاریخ اسلام، ج ۲، ص ۱۱۰۰ و ۱۹۳۲.

۲. عیون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۶۱، ح ۴۰.

هر روز از شعبان هفتاد بار استغفار کند، خداوند او را در قیامت در امت رسول خدا ﷺ محشور می‌نماید و کرامتی از جانب خدا برای او لازم و واجب می‌شود، و هرکس در ماه شعبان صدقه‌ای بدهد - اگرچه یک نیم خرما - خداوند آتش را بر بدنش حرام می‌کند، و هرکس سه روز آخر شعبان را روزه بگیرد و آن را به رمضان وصل کند، خداوند برای او روزه دو ماه پیاپی را در نظر می‌گیرد.^۱

استغفار در شعبان

امام، همواره بر گفتن اذکارش مواظبت داشت. سه ماه رجب، شعبان و رمضان، بهترین زمان برای افزودن اذکار و عبادت بود. حضرت می‌فرمود:

هرکس در هر روز از ماه شعبان هفتاد بار با لفظ «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ أَسْأَلُهُ التَّوْبَةَ» استغفار کند و بدین وسیله آمرزش بطلبد، خداوند متعال برات آزادی از آتش دوزخ را برای او می‌نویسد، چونان پروانه از پل صراط عبور خواهد کرد و به بهشت وارد خواهد شد.^۲

همچنین امام می‌فرمود:

هرکس در ماه شعبان، یک روز روزه بگیرد، وارد بهشت خواهد شد و هرکس در هر روز این ماه هفتاد بار استغفار کند، روز قیامت در شمار یاران و همراه پیامبر خدا ﷺ محشور خواهد شد و بر خدا لازم است که به او احترام کند.

حتی اگر کسی در کل ماه شعبان، فقط هفتاد بار استغفار کند، خداوند گناهانش را هر چند به تعداد ستارگان باشد، خواهد بخشید.^۳

بی‌تردید منظور امام از استغفار، توبه حقیقی بوده است نه تنها گفتن اذکار بدون قصد و توجه.

شب نیمه شعبان

ماه شعبان بود. از دوستانم شنیدم که امام درباره اعمال این ماه صحبت‌هایی کرده‌اند. دهه اول ماه گذشته بود، نزد امام رفتم. سؤال و جواب‌هایی به شرح زیر بین من و آن حضرت رد و بدل شد:

- از فضیلت شب نیمه شعبان پرسیدم.

۱. عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۶۲، ح ۲۱۲.

۲. همان، ص ۲۳۱، ح ۶.

۳. همان، ص ۲۶۲، ح ۴۲.



- شب رهایی از آتش و بخشش گناهان کبیره است.

- آیا اضافه بر سایر شب‌ها نماز دیگری دارد؟

- نماز خاصی ندارد، ولی اگر دوست داری در آن شب عمل مستحبی به جا آوری، نماز جعفر طیّار بخوان، و ذکر خدا و استغفار و دعا بسیار انجام بده؛ زیرا پدرم می‌فرمود: «دعا در آن شب مستجاب است.»

- مردم می‌گویند: آن شب، شب صکاک (شب برات) است. این حرف آنان درست است؟

- نه اشتباه می‌گویند. شب صکاک، شب قدر در ماه رمضان است.^۱

آخر شعبان

آخرین جمعه ماه شعبان بود. تصمیم گرفتم که خدمت امام برسم. امام رو به من کرد و درباره اعمال ماه شعبان سخن گفت. متأسفانه من چندان به اعمال این ماه عمل نکرده بودم.

امام فرمود:

ای ابصلت! بیشتر ماه شعبان گذشت و این، جمعه آخر آن است. پس آنچه از اعمال خیر که در این ماه از انجام دادن آن کوتاهی کرده‌ای، در این چند روز باقی‌مانده جبران کن، و بر تو باد به انجام دادن آنچه به حال تو مفید است و ترک کردن آنچه برای تو فایده‌ای ندارد، و بر دعا و استغفار کردن و خواندن قرآن خود بیفز، و از گناهان و نافرمانی‌هایت توبه کن تا این ماه خدا به تو رو کرده باشد، در حالی که تو به خدایت - عزوجل - اخلاص ورزیده باشی، و امانتی بر گردن خود باقی نگذار، مگر آنکه آن را ادا کنی، و در دلت کینه هیچ مؤمنی نیز نباشد، مگر اینکه آن را از دل بیرون کنی، و هیچ گناهی را که مرتکب بوده‌ای، وامگذار؛ مگر آنکه آن را رها کنی و از آن دوری گزینی، و از خداوند بترس، و در امور نهان و آشکارت بر او توکل و اعتماد کن، و هر کس بر خدا توکل کند، همانا خداوند برای او کافی است؛ زیرا خداوند امور خود را هدایت می‌کند، و برای هر چیز اندازه‌ای قرار داده است، و در باقی‌مانده این ماه زیاد این ذکر را بگوی: «اللَّهُمَّ إِنَّ لَمْ تَكُنْ قَدْ غَفَرْتَ لَنَا فِي مَا مَضَى مِنْ شَعْبَانَ فَاعْفِرْ لَنَا فِي مَا بَقِيَ مِنْهُ» (یعنی: پروردگارا! اگر تاکنون در این ماه که به پایان نرسیده است ما را نبخشیده‌ای، پس از تو می‌خواهیم که در باقی‌مانده این ماه

۱. همان، ص ۲۶۳، ح ۴۵.



ما را ببخشی و بیامرزی؛ زیرا خداوند تبارک و تعالی به سبب احترام ماه مبارک رمضان مردم بسیاری را در این ماه از آتش آزاد می‌کند.^۱

دعای رؤیت هلال رمضان

هر سال، شب اول ماه رمضان که می‌شد، مردم نزدیک غروب، در هر کویچه و برزنی چشم به آسمان می‌دوختند تا هلال ماه رمضان را ببینند، و وقتی کسی ماه را می‌دید، به دیگران نیز نشان می‌داد و مردم خوشحال می‌شدند و به خانه‌هایشان می‌رفتند. امام در آستانه ماه خدا به شیعیان فرمود:

ای شیعیان من! هرگاه هلال ماه رمضان برآمد، با انگشتان به سوی آن اشاره نکنید؛ بلکه دست‌هایتان را رو به قله به طرف آسمان بلند کنید و خطاب به هلال این‌گونه دعا کنید: «رُبُّنَا وَرُبُّكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ. اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ عَلَيْنَا هِلَالًا مُبَارَكًا، وَوَقِّعْنَا لِصِيَامِ شَهْرِ رَمَضَانَ، وَسَلِّمْنَا فِيهِ وَنَسَلِّمْنَا مِنْهُ فِي يُسْرٍ وَعَافِيَةٍ، وَاسْتَعْمَلْنَا فِيهِ بِطَاعَتِكَ، إِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^۲

امام پس از آنکه این دعا را به شیعیان آموخت، فرمود: «هیچ بنده‌ای نیست که چنین کند، مگر آنکه خداوند، او را در گروه رحمت‌یافتگان می‌نویسد و نامش را در دفتر آمرزیدگان ثبت می‌کند.»

آنگاه امام ادامه داد: «سرور زنان جهان، ناطمه علیها السلام، می‌فرمود که این کار، مستحب است.»^۳

اعمال رمضان

ماه رمضان که فرا می‌رسید، آموزش‌های ویژه امام نیز آغاز می‌شد. امام هم از جایگاه رمضان و هم از آداب آن سخن می‌گفت. امام می‌خواست شیعیان با آمادگی کامل به این ماه وارد شوند. حضرت می‌فرمود:

ماه رمضان ماه برکت، رحمت، آمرزش، توبه و بازگشت به سوی خداست. هر که در

۱. همان، ج ۲، ص ۵۶، ح ۱۹۸.

۲. پروردگار ما و پروردگار تو [ای هلال ماه رمضان]، خداوند است، همان پروردگار جهانیان. خدایا! آن ماه را بر ما ماهی مبارک بگردان و ما را بر روزه‌داران ماه رمضان، موفق بدار و ما را در آن و آن را از ما سلامت بدار، همراه با آسانی و عافیتی از سوی خویش، و ما را در آن به فرمان‌برداری خویش به کار گیر! همانا تو بر هر چیز، توانایی.

۳. فضائل الأشهر الثلاثة، ص ۹۹، ح ۸۴.



ماه رمضان آمرزیده نشود، پس در چه ماهی آمرزیده شود؟! پس از خداوند بخواهید که روزه شما را در این ماه بپذیرد و آن را آخرین رمضان شما قرار ندهد و شما را بر طاعت خویش توفیق دهد...^۱

گاهی حضرت، مردم را در این ماه به کارهای نیک تشویق می‌کرد:

کارهای نیک در ماه رمضان پذیرفته و گناهان در آن آمرزیده‌اند. هرکس در ماه رمضان یک آیه از کتاب خدا بخواند، مثل کسی است که در غیر آن، ختم قرآن کرده باشد و هرکس در این ماه، به صورت برابر مؤمنش بخندد، خدا را در قیامت دیدار نخواهد کرد، مگر آنکه در چهره او خواهد خندید و به بهشت، مژده‌اش خواهد داد.^۲

گاهی نیز حضرت از آداب این ماه سخن می‌گفت: «هرکس پیش از افطار کردنش تکه‌ای نان به بینوایی صدقه دهد، خداوند گناهانش را می‌آمرزد و برای او ثواب آزاد کردن بنده‌ای از فرزندان اسماعیل را می‌نویسد.»^۳

امام می‌فرمود: هرکس هنگام افطارش این‌گونه بگوید: «اللَّهُمَّ لَكَ صُمْنَا بِتَوْفِيقِكَ وَعَلَى رِزْقِكَ أَفْطَرْنَا بِأَمْرِكَ، فَتَقَبَّلْهُ مِنَّا وَاعْفُ رُفْنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»^۴ خداوند کاستی‌های روزه‌اش را که او با گناهانش به وجود آورده است، می‌آمرزد.

دعای سحر

نزد برخی شیعیان، دعای زیبایی، معروف به دعای امام باقر علیه السلام وجود داشت که آن را در سحرهای ماه مبارک رمضان می‌خواندند. از هرکس سند دعا را می‌پرسیدم، نمی‌دانست. روزی از ایوب بن یقظین پرسیدم: «آیا تو مطمئنی که این دعا از ناحیه اهل بیت علیهم السلام وارد شده است؟»

او سخت در فکر فرو رفت و گفت: «من دلیل محکمی ندارم؛ ولی می‌توانم از امام

رضا علیه السلام بپرسم.»

۱. همان، ص ۹۷، ح ۸۲.

۲. همان.

۳. همان، ص ۹۶، ح ۸۰ و ص ۱۰۶، ح ۹۷.

۴. خداوند! با توفیق تو، برایت روزه گرفتیم و به فرمان تو با روزی‌ات افطار کردیم، پس آن را از ما بپذیر و ما را بیامرز! همانا تو آمرزندهٔ مهربانی.





آنگاه نامه‌ای نوشت و درستی این دعا را از ایشان پرسید. روزها گذشت. یک روز غلام ایوب در خانه‌ام آمد و گفت که ایوب باشما کار دارد. خودم را به منزل او رساندم. خیلی خوشحال بود. امام پاسخ نامه‌اش را داده بود و او می‌خواست در حضور من پاسخ امام را بخواند. امام این‌گونه نوشته بود:

آری. این دعای امام باقر علیه السلام در سحرهای ماه رمضان است. پدرم می‌فرمود که امام باقر علیه السلام فرمود: «اگر مردم از عظمت این خواسته‌ها نزد خداوند و سرعت اجابت آنها برای صاحبانش خبر داشتند، بر سر آن حتی با شمشیر با یکدیگر می‌جنگیدند، و خداوند، رحمتش را برای هرکس که بخواند قرار می‌دهد.»

همچنین امام باقر علیه السلام فرمود: «اگر قسم بخورم، راست گفته‌ام که اسم اعظم خداوند، در این دعاست. پس هرگاه دعا کردید، در دعا بکوشید؛ زیرا دعا از علوم نهفته است و آن را جز از اهلش، از دیگران پنهان کنید. منافقان، تکذیب‌کنندگان و منکران، اهل آن نیستند و این، دعای مباحله است.»

چنین می‌گویی: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ بَهَائِكَ بِأَبْهَاءٍ وَ كُلِّ بَهَائِكَ بَهِيٍّ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِبَهَائِكَ كُلِّهِ؛ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ جَمَالِكَ بِأَجْمَلِهِ وَ كُلِّ جَمَالِكَ جَمِيلٍ...»^۱

شب‌های احیا

امام از عبادت‌های امیر مؤمنان علی علیه السلام یاد کرد و فرمود: «امیر مؤمنان علیه السلام سه شب را نمی‌خوابید: «شب بیست و سوم ماه رمضان، شب عید فطر، و شب نیمه شعبان»؛ زیرا روزی‌ها و زمان مرگ‌ها و سرنوشت یک سال آدمی، در این شب رقم می‌خورد و خدای مقدر می‌گرداند.^۲

۱. الإقبال، ج ۱، ص ۱۷۵، «خداوند! من از تو درخواست می‌کنم، از جلوه‌های نورانیت، به برترین جلوه‌اش، در حالی که همه جلوه‌های تو نورانی است، خداوند! از تو درخواست می‌کنم، به همه جلوه‌های نورانی‌ات. خداوند! از تو درخواست می‌کنم، از زیبایی‌هایت، به زیباترینش، در حالی که همه جمال تو زیباست...». این همان دعای معروف سحر است که در مفاتیح‌الجنان با همین عنوان آمده است.

۲. مصباح‌المتجهّد، ص ۸۵۳.



بخش هشتم

امام، دعا و ذکر

فصل اول

دعا

دستور همیشگی

حضرت، جمله‌ای را بارها به یارانش می‌فرمود که: «بر شما باد سلاح پیامبران.»
یک بار کسی پرسید: «سلاح پیامبران چیست؟»
حضرت فرمود: «دعا.»^۱

صلوات

هرگاه حضرت می‌خواست دعایی کند، با صلوات بر محمد و آل محمد شروع می‌کرد. او در نماز و غیر آن بسیار صلوات می‌فرستاد و می‌فرمود: «هرکس نمی‌تواند کاری کند که به سبب آن، گناهانش زدوده شود، بر محمد و خاندان او بسیار درود فرستد؛ زیرا صلوات، ریشه گناهان را از بین می‌برد.»^۲

دعای قنوت

در مدتی طولانی که با امام همسفر بودم، ایشان همواره این ذکر را در قنوت می‌خواند:
«رَبِّ اغْفِرْ وَ ارْحَمْ، وَ تَجَاوَزْ عَمَّا تَعَلَّمَ، إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعَزُّ الْأَجَلُّ الْأَكْرَمُ؛» «خداوندا! بیامرز و رحم کن و از هر آنچه ناپسنداز ما دیده‌ای، بگذر؛ زیرا تو خود عزیزتر و شکوه‌مندتر و محترم‌تری.»^۳

۱. الکافی، ج ۲، ص ۴۶۸، ح ۵.

۲. عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۹۴-۱۹۶، ح ۵؛ امالی صدوق، ص ۱۳۱، ح ۱۲۳.

۳. عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۹۴ - ۱۹۶، ح ۵.

دعای قنوت نماز جمعه

امام از من پرسید: «در قنوت نماز جمعه چه دعایی می خوانی؟»
گفتم: «همان دعاهایی که معمولاً مردم می خوانند.»

امام فرمود: «دعای آنها را نخوان!»

پرسیدم: «پس چه بخوانم؟»

حضرت فرمود: «در قنوت نماز جمعه این دعا را بخوان:

اللَّهُمَّ أَصْلِحْ عَبْدَكَ وَ خَلِيفَتَكَ بِمَا أَصْلَحْتَ بِهِ أَنْبِيَاءَكَ وَ رُسُلَكَ وَ حَقَّهُ بِمَلَائِكَتِكَ
وَ أَيَّدَهُ بِرُوحِ الْقُدُّسِ مِنْ عِنْدِكَ وَ اسْأَلُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصْدًا يَحْفَظُونَهُ
مِنْ كُلِّ سُوءٍ وَ أَبْدِلْهُ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِ أَمْنًا يَعْبُدُكَ لَا يُشْرِكُ بِكَ شَيْئًا وَ لَا تَجْعَلْ
لِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ عَلَيَّ وَ لِيكَ سُلْطَانًا وَ أذنْ لَهُ فِي جِهَادِ عَدُوِّكَ وَ عَدُوِّهِ وَ اجْعَلْنِي
مِنْ أَنْصَارِهِ إِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.^۱

دعا برای همه

شغلم زیتون فروشی بود. مدت‌ها خدمت امام کاظم علیه السلام بودم. پس از شهادت ایشان نیز افتخار شاگردی امام رضا علیه السلام را دانستم. رفت و آمدهای ما سبب شده بود که امام، عنایت ویژه‌ای به من داشته باشد. روزی خدمت امام رفته بودم و می‌خواستم التماس دعا بگویم. به آن حضرت عرض کردم: «آقا می‌شود لطف کنید، برای من و خانواده‌ام نیز دعا کنید؟!»

امام فرمود: «مگر من دعا نمی‌کنم؟ رقتی اعمال شما را می‌بینم، برایتان دعا می‌کنم. به خدا سوگند، اعمال شما هر روز و هر شب بر من عرضه می‌شود.»

از این سخن امام خیلی تعجب کردم. یعنی خدا با توجه به کدام اصل، اعمال ما را به امام نشان می‌دهد. امام حرف بزرگی را بیان کرد. البته چیزی نگفتم، شاید امام آثار شگفت‌زدگی‌ام را دید که فرمود: «مگر قرآن نمی‌خوانی؟ خدا می‌فرماید: ﴿وَقُلْ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾؛ بگو ای محمد عمل کنید، خدا و پیامبرش و

۱. مصباح‌المتجهج، ص ۳۶۶، ح ۴۹۴.

۲. سوره توبه، آیه ۱۰۵.



مؤمنان اعمال شما را به زودی خواهند دید.» سپس امام توضیح داد که مقصود خدا از مؤمنان در آن روز، علی بن ابی طالب علیه السلام بوده است. دانستم که در هر روزگاری، مؤمنی که اعمال ما را می بیند، امام همان زمان است.^۱

دعا برای شیعه

می خواستم از منزل امام بیرون بیایم. جلو رفتم تا از حضرت خداحافظی کنم.
- به امام گفتم، مرا از دعای خیرتان فراموش نکنید.
- آیا گمان می کنی تو را فراموش می کنم؟
سؤال امام، فکرم را مشغول کرد. با خودم گفتم، امام حتماً برای شیعیانش دعا می کند. من هم که از شیعیان امام! پس مرا هم دعا می کند... صدایم را صاف کردم و پاسخ دادم:
- نه شما مرا فراموش نمی کنید!
- از کجا این را دانستی؟
- من شیعه شما هستم. یقیناً شما برای شیعیان دعا می کنید.
امام برداشت مرا تأیید کرد. فهمیدم که امام، ما شیعیان را از دعای خیرش فراموش نمی کند. وقتی می خواستم خداحافظی کنم، امام فرمود: «هر وقت می خواستی بدانی که نزد من چه جایگاهی داری، نگاه کن بین من نزد تو چه جایگاهی دارم.»^۲

شیوه دعا کردن

هر وقت امام می خواست که برای کسی دعا کند، نخست رو به قبله می کرد، سپس آهسته اذکاری را می گفت و آنگاه با صدایی که شنیده می شد برای آن فرد دعا می کرد. یک بار از امام خواستم در حق برادرم، که از اعتقادات شیعی دست برداشته و منکر امامت امام بود، دعا کند. امام پس از آنکه رو به قبله کرد و ذکری را گفت، سپس دست راست خود را بلند کرد و این گونه خدا را خواند: «بار خدایا! گوش و چشم و سرتاسر

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۱۹، ح ۴.

۲. همان، ج ۲، ص ۶۵۲، ح ۴.



دل او را در اختیار بگیر و به حق، بازگردانش.» چندی بعد برادرش، «یزید بن اسحاق» دوباره به حق بازگشت و از علاقه‌مندان امام شد.^۱

وداع با خانه خدا

عمره امام پایان یافت. حضرت قصد وداع با خانه خدا را داشت. هنگام بیرون رفتن، جمعی از ما شیعیان افتخار همراهی ایشان را داشتیم. امام از طرف رکن شامی، به سوی باب حنّاطین - که روبه‌روی همان رکن بود - آمد. در صحن مسجد، پشت کعبه ایستاد و دست‌هایش را به دعا بلند کرد و در همان حال رو به ما کرد و فرمود: «اینجا بهترین جای است که شخص در آن حاجتش را از خدا می‌طلبد. خواندن نماز در اینجا برابر با شصت سال یا شصت ماه نمازی است که در دیگر مکان‌ها خوانده شود.»

آنگاه امام به سمت درهای مسجد رفت. وقتی نزدیک در مسجد رسید، دست به دعا برداشت و این عبارت را گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي خَرَجْتُ عَلَىٰ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ»؛ (پروردگارا! من با عقیده به اینکه جز تو معبودی نیست، از خانه‌ات خارج می‌شوم) آنگاه به سجده افتاد، و پس از سجده از جا برخاست و دوباره رو به کعبه ایستاد و این‌گونه دعا کرد: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَنْقَلِبُ عَلَىٰ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ»؛ (بار خداوند! من باز می‌گردم با اعتقاد به اینکه جز تو معبودی نیست).^۲



شیوه صلوات بر پیامبر

در عراق زندگی می‌کردم و از زیارت همیشگی حرم پیامبر در مدینه محروم بودم. یک بار که در مدینه بودم، خواستم از امام، شیوه صلوات کامل بر پیامبر را پس از نمازها بپرسم. از ایشان پرسیدم که چگونه باید پس از نمازهای واجب، بر پیامبر خدا صلوات فرستاد و سلام داد. حضرت فرمود: می‌گیری:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَيْرَةَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَبِيبَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَفْوَةَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِينَ اللَّهِ، أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ مُحَمَّدٌ

۱. رجال الکشی، ج ۲، ص ۸۶۶ ح ۱۱۲۶.

۲. عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۰، ح ۴۲ و ص ۲۱، ح ۴۳.

ابْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ نَصَحْتَ لِأُمَّتِكَ وَ جَاهَدْتَ فِي سَبِيلِ رَبِّكَ وَ عَبَدْتَهُ حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ، فَجَزَاكَ اللَّهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَفْضَلَ مَا جَزَى نَبِيًّا عَنْ أُمَّتِهِ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ أَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ.^۱

دعای هنگام بیرون رفتن از منزل

شاگردی دو امام، افتخار کمی نیست. در این مدت، احادیث بسیاری از ایشان شنیدم و چند کتاب هم از سخنان آنان گردآوری کردم برای این توفیق‌ها همواره خدا را سپاسگزارم. هم امام رضا علیه السلام و هم پدرشان، پیوسته به یاران خود اذکار مختلف می‌آموختند تا زندگی ایشان معنوی و خدا محور باشد.

یک بار که نزد امام نشسته بودم، به من فرمود:

هر وقت خواستی از منزلت بیرون روی - چه در سفر بودی و چه در شهرخودت - این دعا را بخوان «بِسْمِ اللَّهِ آمَنْتُ بِاللَّهِ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ».

در این صورت شیاطین از دستیابی به او درمی‌مانند و فرشتگان به شیاطینی که قصد آزار رساندن و فریفتن او را دارند. می‌گویند: چه کاری به او دارید، در صورتی که او نام خدا را برده و به او ایمن آورده و بر او توکل کرده و گفته است: «مَا شَاءَ اللَّهُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ».

امام شیوه دیگری نیز داشت. ایشان می‌فرمود: «وقت بیرون رفتن از خانه ده بار سوره توحید را بخوانید. هرکس چنین کند، پیوسته در پناه خداوند و نگهداری اوست تا به خانه‌اش برگردد.»

۱. *تقرب الایستاد*، ص ۳۸۲، ح ۱۳۴۴. «درود بر تو، ای فرستاده خدا! و رحمت و برکات خدا بر تو باد. درود بر تو ای محمد بن عبدالله. درود بر تو ای برگزیده خدا. درود بر تو ای محبوب خدا، درود بر تو ای ذردانه خدا. درود بر تو ای امین خدا! گواهی می‌دهم که تو فرستاده خدا هستی. گواهی می‌دهم که تو محمد بن عبدالله‌ای. گواهی می‌دهم که تو برای امتت خیرخواهی کردی و در راه پروردگارت جهاد نمودی و سخت کوشیدی و تا زنده بودی، او را پرستش و بندگی کردی. پس خداوند به تو ای فرستاده خدا! برترین پاداشی را دهد که به پیامبری از جانب امتش داده است. بارخدا! برترین درودی را که بر ابراهیم و خاندان ابراهیم فرستادی، بر محمد و خاندان محمد بفرست، که تو ستوده و بزرگواری.»



خاطره‌ای هم از پدرشان - امام هفتم - نقل می‌کرد:

هرگاه پدرم از خانه‌اش بیرون می‌آمد می‌گفت:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ خَرَجْتُ بِحَوْلِ اللَّهِ وَقُوَّتِهِ لَا بِحَوْلِ مِنِّي وَلَا قُوَّتِي بَلْ
بِحَوْلِكَ وَقُوَّتِكَ يَا رَبِّ مُعَرِّضًا لِرِزْقِكَ فَأَتِنِي بِهِ فِي عَافِيَةٍ. به نام خداوند مهرگستر
مهربان. با توش و توان خدا بیرون می‌آیم. نه با توش و توانی از خویش، که با
توش و توان تو ای پروردگار من، در جست‌وجوی روزی تو می‌روم. پس آن را با
عافیت به من عطا فرما.^۱

دعای فرزنددار شدن

دوستی به نام علی داشتم. علی می‌گفت که مدتی طولانی از ازدواج می‌گذشت ولی
خدا به من فرزندی نمی‌داد. همسر من از این موضوع، به شدت ناراحت بود. من هم همسر
را خیلی دوست داشتم و نمی‌توانستم ناراحتی‌اش را ببینم. نزد امام رضا علیه السلام رفتم و داستان
را برای ایشان نقل کردم. امام تبسمی کرد و فرمود: «انگشتی فراهم کن که نگینش فیروزه
باشد. سپس روی نگین آن بنویس: ﴿رَبُّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ﴾^۲ و این انگشت
را همواره در دست داشته باش.

من هم، همین کار را کردم. یک سال از این ماجرا گذشت که خداوند، پسری به من داد.^۳

هر چه خدا خواست، همان می‌شود

هر دو همسر من باردار بودند. خیلی دوست داشتم که هر دو فرزندانم «پسر» باشند.
تردید نداشتم که اگر امام دعا کنند، اجابت می‌شود؛ مگر آنکه خواست الهی چیز
دیگری باشد. مسافت کوفه تا مدینه بسیار بود و من نمی‌توانستم راهی مدینه شوم.
نامه‌ای به امام نوشتم و در آن، از ایشان درخواست کردم که دعا کند تا خداوند متعال،
بچه‌هایی را که در شکم همسرانم هست، پسر قرار دهد.
نامه‌ها را کاروانیان می‌بردند. چند روز بعد پاسخ نامه آمد. امام، ذیل همان نامه نوشته

۱. الکافی، ج ۲، ص ۵۴۲ ح ۸۷ و ص ۵۲۳ ح ۱۲؛ رجال النجاشی، ص ۵۰، ش ۱۰۹؛ الفهرست، ص ۱۲۳، ش ۱۶۳.

۲. سوره انبیاء، آیه ۸۹: ای پروردگار من، مرا تنها - بی‌فرزند - مگذار و تو بهترین وارثانی. این دعای
حضرت زکریاست که خدا اجابت فرمود.

۳. امالی، طوسی، ج ۴۹، ص ۶۲.



بود: «به خواست خدای متعال، دعا خواهم کرد.» هنوز چند روزی نگذشته بود که نامه‌رسان، نامه دیگری از امام برایم آورد. امام این‌گونه نوشته بود:

به نام خداوند بخشایشگر مهربان. خداوند با رحمت خویش، ما و تو را در دنیا و آخرت، در نیکوترین عافیت و آسایش، حفظ کند! کارها همه به دست خداوند عَزَّوَجَلَّ است، و او تقدیرهای خود را آن‌گونه که می‌خواهد، اجرا می‌کند. به خواست خداوند متعال، یک پسر و یک دختر برایت متولد خواهد شد. نام پسر را محمد و نام دختر را فاطمه بگذار. *إِنْ شَاءَ اللَّهُ*، مبارک باشد!

همان‌گونه که امام فرموده بود، فرزندانم یک پسر و یک دختر شد. من نیز اطاعت کردم و همان اسامی را بر ایشان نهادم.^۱



۱. عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۳۶، ح ۳۰؛ رجال النجاشی، ص ۴۰۹، ش ۱۰۸۹.

فصل دوم

ذکر

ذکر در محل کار

می‌دانستم که در محل کار نیز مانند بقیه جاها یا حتی بیشتر، باید ذکر خدا را گفت؛ ولی دوست داشتم. از امام بشنوم و بدانم آیا ذکر ویژه‌ای هم برای بازار یا محل کار داریم یا نه. از امام پرسیدم. امام جوابم را از سخن پیامبر خدا ﷺ داد و فرمود: اجدادم از رسول خدا ﷺ نقل کرده‌اند که ایشان چنین فرموده است:

هرکس هنگامی که وارد بازار و محل کسب می‌شود، این کلمات را بگوید: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ، بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»، به عدد همه آفریدگان تا روز قیامت به او اجر می‌دهند.^۱

ذکر مفید

مدت‌ها بود که در منزل امام خدمت می‌کردم. عبادت‌های پیوسته ایشان، همیشه برایم غبطه‌انگیز بود. مدتی بود که پا به سن گذاشته بودم. کسی هم که سن و سالی از او می‌گذرد، بیشتر یاد آخرت می‌افتد. خیلی دوست داشتم دستورالعملی از امام بگیرم تا دلم بیشتر آرام بگیرد. روزی امام، ذکری را به من آموخت که خیلی برایم مفید بود؛ زیرا هم کوتاه بود و هم راحت و هم پُر ثواب. ایشان فرمود:

۱. عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۳۴، ح ۴۲.

کسی که این ذکر را هنگام شنیدن اذان صبح و مغرب بخواند و در آن روز یا آن شب بمیرد، با توبه مرده است و به بهشت وارد خواهد شد. آن ذکر این است:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِإِقْبَالِ نَهَارِكَ وَإِدْبَارِ لَيْلِكَ وَحُضُورِ صَلَوَاتِكَ وَأَصْوَاتِ دُعَائِكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُتُوبَ عَلَيَّ إِنَّكَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ.

خدایا از تو می‌خواهم، به حق آمدن روزت و رفتن شبت و داخل شدن وقت نمازهایت، و صدای دعا کنندگان، که بر محمد و آل محمد درود بفرستی و توبه‌ام را بپذیری، همانا تو توبه‌پذیر و مهربانی.

بعدها دانستم که همین ذکر را جدّ ایشان - امام ششم - نیز به یارانش می‌آموختند.^۱

شکر الهی

دعبل، شاعر اهل بیت علیهم‌السلام، نزد امام شعر خواند. امام دستور داد تا چیزی برای صله و پاداش به او بدهند. دعبل آن را گرفت؛ رلی خدا را سپاس نگفت. امام رضا علیه‌السلام به او فرمود: «چرا خدا را سپاس نگفتی؟!» دعبل آموخت که هرگاه خدا نعمتی به او می‌دهد، باید خدا را حمد گوید.

دعبل می‌گوید: سال‌ها بعد، روزی خدمت امام جواد علیه‌السلام رسیدم. امام نیز دستور داد به من چیزی عطا شود. همین که هدیه امام را گرفتم، گفتم: الحمد لله. امام جواد علیه‌السلام که گویی از ماجرای پیشین ما آگاه بود، رو به من فرمود: «دعبل ادب آموخته‌ای!»^۲

جرز همراه امام

از طوس گذشته بودیم که کاروان برای استراحت ایستاد. جایی در نظر گرفته شده بود که یک شب آنجا استراحت کنیم. منزلی که برای استراحت انتخاب شده بود، مال یکی از بزرگان و ثروتمندان منطقه بود. صاحب‌خانه نیز هنگامی که دید میهمانی همچون امام برای او آمده است می‌خواست که به بهترین شکل، آداب میزبانی را رعایت کند. آن وقت‌ها رسم بود که میزبانان لباس میهمانان را می‌شستند. امام نیز لباس‌های خود را برای شست‌وشو به کنیز صاحب‌خانه داد.

کنیز لباس‌ها را با خود برد. هنوز زمانی نگذشته بود که بازگشت. صاحب‌خانه را

۱. عیون أخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۱، ص ۳۳۰، ح ۱؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۸۷، ح ۸۹۰.
 ۲. الکافی، ج ۱، ص ۴۹۶، ح ۸.



صدا کرد و چیزی را که در مشتش نگهداشته بود، به وی داد. صاحب‌خانه نزد امام آمد و گفت: ای پسر رسول‌خدا! کنیز بسته کوچکی در حیب لباس شما یافته و آن را آورده است. آنگاه در حالی که بسته را به امام می‌داد، از روی کنجکاوی پرسید: «آقا! می‌توانم بپرسم که در این بسته چیست؟»

امام فرمود: «در این بسته حرز و دعایی است که من هیچ‌گاه آن را از خود جدا نمی‌کنم.» صاحب‌خانه عجولانه پرسید: «ای کاش، این دعا را به من هم می‌دادید. البته دوست دارم بدانم که این دعا چه فایده‌ای دارد.» امام فرمود: «این حرزی است که هرکس آن را همراه داشته باشد، بلاها از او دفع می‌شود و از آنها در امان خواهد بود، و پناهی برای او از شرّ شیطان ملعون است.» سپس امام دعا را به صاحب‌خانه آموخت. صاحب‌خانه نیز از امام خواست تا شمرده بگوید و او بنویسد. متن دعا چنین است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا أَوْ غَيْرَ تَقِيٍّ أَخَذْتُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْبَصِيرِ عَلَى سَمْعِكَ وَبَصْرِكَ لَا سُلْطَانَ لَكَ عَلَيَّ وَلَا عَلَى سَمْعِي وَلَا بَصْرِي وَلَا عَلَى شَعْرِي وَلَا عَلَى بَشْرِي وَلَا عَلَى لَحْمِي وَلَا عَلَى دَمِي وَلَا عَلَى مُخِّي وَلَا عَلَى عَصَبِي وَلَا عَلَى عِظَامِي وَلَا عَلَى أَهْلِي وَلَا عَلَى مَالِي وَلَا عَلَى مَا رَزَقَنِي رَبِّي سَتَرْتُ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بَسْتَرَةَ النُّبُوَّةِ الَّتِي اسْتَرَتْ بِهِ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ سُلْطَانِ الْفِرَاعِنَةِ جِبْرَائِيلُ عَنْ يَمِينِي وَمِيكَائِيلُ عَنْ يَسَارِي وَ إِسْرَافِيلُ مِنْ وَرَائِي وَمُحَمَّدٌ ﷺ أَمَامِي وَاللَّهُ مُطَّلِعٌ عَلَيَّ مَا يَمْنَعُكَ وَيَمْنَعُ الشَّيْطَانَ مِنِّي اللَّهُمَّ لَا يَغْلِبُ جَهْلَهُ أَنَا تَكْ أَنْ يَسْتَفِزَّنِي وَيَسْتَخْفِنِي اللَّهُمَّ إِلَيْكَ التَّجَاتُ اللَّهُمَّ إِلَيْكَ التَّجَاتُ اللَّهُمَّ إِلَيْكَ التَّجَاتُ.^۱

۱. «به نام خداوند رحمان و رحیم. به نام خدا به راستی که من پناه می‌برم به خداوند رحمان از تو، چه خداترس باشی و چه نباشی. به یاری خداوند شنوا و بینا چشم و گوش تو را بستم، و تو هیچ‌گونه بر من قدرت و توانایی و غلبه نخواهی داشت، نه بر من و نه بر گوشم، و نه بر چشمم، و نه بر مویم و نه بر پوستم و نه بر گوشتم و نه بر خونم، و نه بر مغز، و نه بر عصبم، و نه بر استخوانم، و نه بر اهل و عیالم، و نه بر مالم، و نه بر آنچه پروردگرم روزی‌ام کرده است، تو بر هیچ‌یک از این امور من راهی نداری، من میان خود و تو را با ستر انبیا و فرستادگان خدا پرده کشیدم؛ آن ستری که پیامبران الهی با آن خود را از شرّ فرعون‌های زمان حفظ کردند، جبرائیل از جانب راست



تعقیبات نماز صبح

دستور امام برای بعد از نماز صبح، خواندن یکصد مرتبه «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» بود.

امام می فرمود: «نام اعظم خدا، در این دعاست، و کسی که بعد از نماز صبح صد بار این دعا را بخواند، به [مقام] اسم اعظم خدا از سیاهی چشم به سفیدی آن نزدیکتر است.»^۱

ادب نگارش

گاهی وقتها امام، کارهایی را که می خواست انجام دهد، روی کاغذی یادداشت می کرد. ایشان در هر صفحه پیش از آنکه، عناوین کارها را یادداشت کند، این دو جمله را می نوشت: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَذْكَرُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ؛ به نام خداوند مهرگستر مهربان. به خواست خدا به یادم خواهد ماند.» سپس کارهای خود را می نوشت.^۲ ما می دانستیم که امام چیزی را فراموش نمی کند، ما از این شیوه ایشان چند مطلب می آموختیم:

- هر کاری را باید با نام خدا شروع کرد.
- در هر برنامه ریزی و تدبیری، نقش خدا نباید فراموش شود.
- باید برای هر کاری، «ان شاء الله» گفت.
- یادداشت کردن کارها سبب نظم در امور می شود.

دعای شفابخش

نزد امام بودم و از برخی دردهای بدنم شکایت می کردم. امام دعایی را به من آموخت و فرمود: «آن را به برادران مؤمنتم هم بیاموز؛ زیرا شفای هر دردی است. آن دعا این است: أَعِيذُ نَفْسِي بِرَبِّ الْأَرْضِ وَرَبِّ السَّمَاءِ، أَعِيذُ نَفْسِي بِالَّذِي لَا يَضُرُّ مَعَ اسْمِهِ دَاءٌ، أَعِيذُ نَفْسِي بِالَّذِي اسْمُهُ بَرَكَةٌ وَشِفَاءٌ.»^۳

۱. مُهِجُ الدَّعَوَاتِ، ص ۳۷۹.

۲. تَحْفَةُ الْمُتَمَوِّلِ، ص ۴۴۳.

۳. طَبِّ الْأُمَّةِ (اثر فرزندان بسطام نیشابور)، ص ۴۱؛ ترجمه دعا: «خویشتن را در پناه پروردگار زمین و آسمان درمی آورم. خویشتن را در پناه کسی درمی آورم که با وجود نام او، هیچ دردی زیان نمی زند. خویشتن را در پناه کسی در می آورم که نامش برکت و شفاست.»



ذکر سوار شدن

امام می فرمود: «کسی که هنگام سوار شدن بر مرکب «بِسْمِ اللّٰهِ» بگوید، فرشته‌ای مأمور حفاظت از او می‌شود، و کسی که ذکر «بِسْمِ اللّٰهِ وَ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ، الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَ مَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ» را بگوید، جان او و مرکبش در امان خواهد بود تا هنگامی که فرود آید.»^۱

ذکر ایام گرفتاری

امام یک بار فرمود: «پدرم موسی بن جعفر علیه السلام را در خواب دیدم که به من فرمود: «پسرم! هرگاه در سختی و گرفتاری بودی، جمله «یا رُتُوفُ یا رَحِيمُ» را فراوان بگو و آنچه در خواب می‌بینی، چنان است که در بیداری می‌بینی.»^۲



۱. مسند الامام الرضا، ج ۲، ص ۵۳، ح ۷۴ و ۷۵.
۲. نهج الدعوات، ص ۳۹۷.

منابع

* قرآن كريم

١. الاختصاص، أبو عبد الله محمد بن نعمان عكبري بغدادى معروف به شيخ مفيد، تحقيق: على اكبر غفارى، مؤسسة النشر الإسلامى، قم، چاپ چهارم، ١٤١٤ ق.
٢. الإرشاد فى معرفة حجج الله على العباد، أبو عبد الله محمد بن نعمان عكبري بغدادى معروف به شيخ مفيد، تحقيق و نشر: مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، قم، چاپ اول، ١٤١٣ ق.
٣. الإقبال بالأعمال الحسنة فيما يعمل مرة فى السنة، على بن موسى حلى معروف به ابن طاووس، تحقيق: جواد قىومى، مكتب الإعلام الإسلامى، قم، چاپ اول، ١٤١٤ ق.
٤. الأمالى صدوق، ابو جعفر محمد بن على بن حسين بن بابويه قمى معروف به شيخ صدوق، تحقيق و نشر: مؤسسة البعثة، قم، چاپ اول، ١٤٠٧ هـ.
٥. الأمالى طوسى، ابو جعفر محمد بن حسن معروف به شيخ طوسى، تحقيق: مؤسسة البعثة، دار الثقافة، قم، چاپ اول، ١٤١٤ ق.
٦. الأمالى مفيد، أبو عبد الله محمد بن نعمان عكبري بغدادى معروف به شيخ مفيد، تحقيق: حسين استاد ولى و على اكبر غفارى، مؤسسة النشر الإسلامى، قم، چاپ دوم، ١٤٠٤ ق.
٧. الخرائج و الجرائح، سعيد بن هبة الله راوندى (قطب الدين راوندى)، تحقيق و نشر: مؤسسة الإمام المهدي عليه السلام، قم، چاپ اول، ١٤٠٩ ق.
٨. الخصال، ابو جعفر محمد بن على بن حسين بن بابويه قمى معروف به شيخ صدوق، مؤسسة النشر الإسلامى، قم، چاپ چهارم، ١٤١٤ ق.
٩. الفهرست، (فهرست كتب الشيعة و أصولهم و أسماء المصنّفين و أصحاب الأصول)، ابو جعفر محمد بن حسن معروف به شيخ طوسى، قم، چاپ اول، ١٤٢٠ ق.

١٠. الكافي، أبو جعفر ثقة الإسلام محمد بن يعقوب كليني، تحقيق: علي أكبر غفّاري، دار الكتب الإسلامية، تهران.
١١. المحاسن، أحمد بن محمد بن خالد برقي، تحقيق: مهدي رجايي، مجمع جهاني أهل البيت عليه السلام، قم، چاپ اول، ١٤١٣ ق.
١٢. المزار، محمد بن محمد بن نعمان عكبري بغدادی معروف به شيخ مفيد، تحقيق: محمد باقر ابطحي، قم: كنگره هزاره شيخ مفيد، چاپ اول، ١٤١٣ ق.
١٣. المعجم الكبير، سليمان بن أحمد طبراني، تحقيق: حمدي عبدالمجيد سلفي، دار إحياء التراث العربي، بيروت، چاپ دوم، ١٤٠٤ ق.
١٤. المعجم الوسيط، مجمع اللغة العربية في القاهرة، تهران، ناصر خسرو (افست).
١٥. النهاية في غريب الحديث و الأثر، ابوالسعادات مبارك بن مبارك جزري معروف به ابن أثير، تحقيق: طاهر أحمد زاوي، مؤسسة إسماعيليان قم، چاپ چهارم.
١٦. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام، محمد باقر مجلسي، مؤسسة الوفاء، بيروت، چاپ دوم، ١٤٠٣ ق.
١٧. بصائر الدرجات، أبو جعفر محمد بن حسن صفّار قمّي، كتابخانه آيت الله مرعشي، قم، چاپ اول، ١٤٠٤ ق.
١٨. تحف العقول عن آل الرسول صلى الله عليه وآله، أبو محمد حسن بن علي حرّاني، تحقيق: علي أكبر غفّاري، مؤسسة النشر الإسلامي، قم، چاپ دوم، ١٤٠٤ ق.
١٩. تفسير العياشي، أبو نضر محمد بن مسعود عياشي، تحقيق: سيد هاشم رسولي محلاتي، المكتبة العلمية، تهران، چاپ اول، ١٣٨٠ ق.
٢٠. تهذيب الأحكام في شرح المقنعة، أبو جعفر محمد بن حسن معروف به شيخ طوسي، دار التعارف، بيروت، چاپ اول، ١٤٠١ ق.
٢١. رجال الطوسي، أبو جعفر محمد بن حسن معروف به شيخ طوسي، تحقيق: جواد قيومي، مؤسسة النشر الإسلامي، قم، چاپ اول، ١٤١٥ ق.
٢٢. رجال الكشي (اختيار معرفة الرجال)، أبو جعفر محمد بن حسن معروف به شيخ طوسي، تحقيق: مهدي رجايي، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، قم، چاپ اول، ١٤٠٤ ق.
٢٣. رجال النجاشي (فهرس أسماء مصنفی الشيعة)، احمد بن علي نجاشي، دار الأضواء، بيروت، چاپ اول، ١٤٠٨ ق.
٢٤. شرح أصول الكافي، مولي محمد صالح مازندراني، تحقيق و تعليق: ميرزا أبو الحسن شعراني، دار إحياء التراث العربي للطباعة و النشر و التوزيع، بيروت، چاپ اول، ١٤١٢ ق.
٢٥. طب الأئمة عليهم السلام، فرزندان بسطام نيشابوري، تحقيق: محسن عقيل، دار المحجة البيضاء و دار الرسول الأكرم، بيروت.
٢٦. طب الامام الرضا عليه السلام، منسوب به امام رضا عليه السلام، تحقيق: محمد مهدي نجف، مكتبة الامام الحكيم العامة.

